



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوران

تفسیر

تفسیر ترتیبی (۳)

تفسیر سوره احزاب

از المیزان

تهیه و تنظیم: محمد حسن خادمی

مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران

اداره تولید محتوا



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: تفسیر ترتیبی
- منبع درس: تفسیر المیزان ، چاپ پنجم دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین - ترجمه المیزان؛ برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر.
- مبحث: تفسیر سوره احزاب.
- شماره درس:
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار:
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، تابستان ۹۴

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۲

(۳۳) (سورة الأحزاب مدنیة، و هی ثلاث و سبعون آية) (۷۳)

(۳۳) سوره احزاب مدنی است، و هفتاد و سه آیه دارد (۷۳)

[سورة الأحزاب (۳۳): آیات ۱ الی ۸]

[سورة الأحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۸]

ترجمه آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدایی که رحمتی عالم گیر، و نیز رحمتی خاص مؤمنان دارد،

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

ای پیغمبر از خدا بترس، و اطاعت کافران و منافقین مکن، که خدا دانا و فرزانه است (۱).

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

و آنچه از ناحیه پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن، که خدا به آنچه که می کنی همواره با خبر است (۲).

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳)

و بر خدا توکل کن، که خدا برای توکل و اعتماد کافی است (۳).

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ

أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

خدا برای يك نفر دو قلب در جوفش ننهاد، و خدا همسرانی را که ظاهر می کنید (و می گوید پشت تو پشت مادرم باد) مادر شما نکرده، و خدا پسر خوانده هایتان را پسرانتان نکرده، این سخنانی است که شما از پیش خود می تراشید، ولی

خدا حق می گوید، و به سوی راه، هدایت می کند (۴)

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ

عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵)

پسر خوانده ها را به نام پدرانشان صدا بزنید، که این نزد خدا به عدالت نزدیک تر است، و به فرضی که پدر آنان را نمی شناسید، برادر دینی خطابشان کنید، و یا به عنوان دوست صدایشان بزنید، و خدا در آنچه که تا کنون اشتباه کرده اید شما را مؤاخذه نمی کند، و لیکن آنچه را عمدا مرتکب می شوید مؤاخذه می کند، و خدا همواره آمرزنده و رحیم است (۵).

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ

اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

پیغمبر اسلام از خود مؤمنین نسبت به آنان اختیاردارتر است، و همسران وی مادران ایشانند، و ارحام بعضی مقدم بر بعضی دیگرند، تا کسی از ارحامش وارثی دارد، ارث او به مؤمنین و مهاجرین نمی رسد، مگر آنکه بخواهید با وصیت مقداری از ارث خود برای آنان، احسانی به آنان کرده باشید، این حکم در لوح محفوظ هم نوشته شده است (۶).

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷)

و چون از پیامبران پیمانشان را بستانیدیم، و نیز از تو پیمانت را گرفتیم، و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و از همه‌شان میثاق غلیظی بستانیدیم (۷).

لَيْسَلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸)

تا از راستگویان بخواهم که راستی باطنی خود را اظهار کنند، و خدا برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است (۸).

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۳

(بیان)

بیان آیات

تتضمن السورة تفاریق من المعارف و الأحكام و القصص و العبر و المواعظ و فيها قصة غزوة الخندق و إشارة إلى قصة بني القريظة من اليهود، و سياق آیاتها يشهد بأنها مما نزلت بالمدينة.

این سوره مشتمل است بر معارف، احکام، قصص، عبرتها، و مواعظی چند، و از آن جمله مشتمل است بر داستان جنگ خندق، و اشاره‌ای هم به داستان یهودیان بنی قریظه دارد، و سياق آیات آن شهادت می‌دهد به اینکه از سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده.

قوله تعالى: «يا أيها النبي اتق الله و لا تطع الكافرين و المنافقين إن الله كان عليماً حكيماً» أمر للنبي ص بتقوى الله و فيه تمهيد للنهي الذي بعده «و لا تطع الكافرين و المنافقين».

[اشاره به زمینه نزول آیه: "يا أيها النبي اتق الله و لا تطع الكافرين و المنافقين..."]

"يا أيها النبي اتق الله و لا تطع الكافرين و المنافقين إن الله كان عليماً حكيماً" در این آیه رسول خدا (ص) مامور شده به تقوای از خدا، و در آن زمینه چینی شده برای نهی بعدی، یعنی نهی از اطاعت کافران و منافقین.

و في سياق النهي - و قد جمع فيه بين الكافرين و المنافقين و نهی عن إطاعتهم - كشف عن أن الكافرين كانوا يسألونه أمراً لا يرتضيه الله سبحانه و كان المنافقون يؤيدونهم في مسألتهم و يلحون، أمراً كان الله سبحانه بعلمه و حكمته قد قضى بخلافه و قد نزل الوحي الإلهي بخلافه، أمراً خطيراً لا يؤمن مساعدة الأسباب على خلافه إلا أن يشاء الله فحذر النبي ص عن إجابتهم إلى ملتمسهم و أمر بمتابعة ما أوحى الله إليه و التوكل عليه.

در این سیاق، که سیاق نفی است، بین کفار و منافقین جمع شده، و هر دو را ذکر کرده، و از اطاعت هر دو نهی فرموده، از این معنا کشف می‌شود که کفار از رسول خدا (ص) چیزی می‌خواستند که مورد رضای خدای سبحان نبوده، منافقین هم که در صف مسلمانان بودند، کفار را تایید می‌کردند، و از آن جناب به اصرار می‌خواستند که پیشنهاد کفار را بپذیرد، و آن پیشنهاد، امری بوده که خدای سبحان به علم و حکمت خود بر خلاف آن حکم رانده بوده، و وحی الهی هم بر خلاف آن نازل شده بود.

و نیز کشف می‌شود که آن امر، امر مهمی بوده، که بیم آن می‌رفته که اسباب ظاهری بر خلاف آن مساعدت نکند، و بر عکس، بر وفق آن کمک کند، مگر آنکه خدا بخواهد جلو آن اسباب را بگیرد، لذا رسول خدا (ص) مامور شده از



اجابت کفار نسبت به خواهششان خودداری کند، و آنچه به او وحی شده متابعت نماید، و از کسی نهراسیده و بر خدا توکل کند.

و بهذا يتأيد ما ورد في أسباب النزول أن عدة من صناديد قريش بعد وقعة أحد دخلوا المدينة بأمان من النبي ص و سألوا النبي ص أن يتركهم و ألهمهم فيتركوه و إلهه فنزلت الآيات و لم يجبههم النبي إلى ذلك و سيأتي في البحث الروائي التالي.

با این بیان روایتی که در شان نزول آیه وارد شده تایید می‌شود، چون در آن روایت آمده که عده‌ای از صنادید و رؤسای قریش، بعد از داستان جنگ احد به مدینه آمدند، و از رسول خدا (ص) امان خواستند، و درخواست کردند که آن جناب با ایشان و بت‌پرستی ایشان کاری نداشته باشد، ایشان هم با او و یکتاپرستی‌اش کاری نداشته باشند، این آیه‌ها نازل شد که نباید دعوت ایشان را اجابت کنی، و رسول خدا (ص) هم از اجابت خواسته آنان خودداری نمود، که ان شاء الله جریان‌ش در بحث روایتی آینده خواهد آمد.

و بما تقدم ظهر وجه تذييل الآية بقوله: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» و كذا تعقيب الآية بالآيتين بعدها.

با بیانی که گذشت وجه اینکه چرا دنبال آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» و نیز وجه تعقیب آیه مورد بحث به دو آیه بعد معلوم و روشن می‌شود.

قوله تعالى: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِيَّاكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۴

الآية عامة في حد نفسها لكنها من حيث وقوعها في سياق النهي تأمر النبي ص باتباع ما نزل به الوحي فيما يسأله الكافرون و المنافقون و أتباعه إجراؤه عملاً بدليل قوله: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا».

این آیه شریفه در حد خود عمومیت دارد، چون رسول خدا (ص) باید از همه آنچه که به وی وحی می‌شود پیروی کند، و لیکن از جهت اینکه در سیاق نهی قرار گرفته، و رسول خدا (ص) را امر می‌کند به پیروی آنچه به وی وحی شده، لذا مخصوص به مساله پیشنهادی کفار و منافقین است، که نتیجه پیروی آن این است که بر طبق آن عمل کند، نه بر طبق خواسته آنان، به دلیل اینکه دنبالش فرمود: خدا به آنچه می‌کنید با خبر است.

قوله تعالى: «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا» الآية كالآية السابقة في أنها عامة في حد نفسها، لكنها لوقوعها في سياق النهي السابق تدل على الأمر بالتوكل على الله فيما يأمره به الوحي و تشعر بأنه أمر صعب المنال بالنظر إلى الأسباب الظاهرية لا يسلم القلب معه من عارضة المخافة و الاضطراب إلا التوكل على الله سبحانه فإنه السبب الوحيد الذي لا يغلبه سبب مخالف.

" وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا" این آیه مانند آیه سابق با اینکه فی حد نفسه عام است، لیکن به خاطر وقوعش در سیاق نهی دلالت می‌کند بر امر به توکل بر خدا در خصوص عمل به امر خدا و وحی او، و نیز اشعار دارد بر اینکه امر مزبور مطلب مهمی است، که از نظر اسباب ظاهری عمل به آن محذور دارد و درد سر ایجاد می‌کند، و هر دلی که باشد



دچار وحشت و دل واپسی می‌شود مگر آنکه کسی در عمل به آن توکل به خدای سبحان کند، که او یگانه سببی است که هیچ سبب مخالفی بر او غلبه نمی‌کند.

قوله تعالی: «ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» کنایه عن امتناع الجمع بين المتنافيين في الاعتقاد فإن القلب الواحد أي النفس الواحدة لا يسع اعتقادين متنافيين و رأيين متناقضين فإن كان هناك متنافيان فهما لقلبين و ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه فالرجل الواحد لا يسعه أن يعتقد المتنافيين و يصدق بالمتناقضين و قوله: «فِي جَوْفِهِ» يفيد زيادة التقرير كقوله: «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»: الحج: ٤٦.

[معنای جمله: "ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ" و ارتباط آن با قبل و بعد]

"ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ" این جمله کنایه است از اینکه ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد متنافی و دو رأی متناقض جمع کند، اگر دو اعتقاد متنافی دیدیم باید بدانیم که دو قلب به آن دو معتقد است، یعنی دو فرد مخالف هر يك به یکی از آن دو اعتقاد دارند، و ممکن نیست يك فرد به هر دو معتقد باشد، و اینکه فرمود: "ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ" خدا در جوف کسی دو قلب ننهاده" منظور از آن بیشتر بیان کردن است، هم چنان که در جمله "وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ"^۱ نیز این زیادی آمده.

قيل: الجملة توطئة و تمهيد كالتعليل لما يتلوها من إغناء أمر الظهار و التبني فإن في الظهار جعل الزوجة بمنزلة الأم و في التبني و الدعاء جعل ولد الغير ولدا لنفسه و الجمع بين الزوجية و الأمومة و كذا الجمع بين بنوة الغير و بنوة نفسه جمع بين المتنافيين و لا يجتمعان إلا في قلبين و ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه.

بعضی از مفسرین^۲ گفته‌اند: جمله مورد بحث زمینه‌چینی و مقدمه‌ای است که الغای مساله "ظهار" و پسرگیری را که بعدا بیان می‌کند تعلیل نماید، برای اینکه ظهار (اینکه به همسرت بگویی پشت تو چون پشت مادرم است، و با این سخن او را بر خود حرام کنی) جمع بین دو متنافی است، یعنی زوجیت و مادری، و همچنین فرزند دیگران را فرزند خود خواندن دو متنافی است، که در يك قلب جمع نمی‌شوند: "ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ".

و لا یبعد أن تكون الجملة في مقام التعليل لقوله السابق: «لا تُطعِ الكافرينَ و المنافقينَ» «و اتَّبِعْ مَا يُوحى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فإن طاعة الله و ولايته و طاعة الكفار و المنافقين و ولايتهم متنافيتان متباينتان كالتوحيد و الشرك لا يجتمعان في القلب الواحد و ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه.

ولی به نظر ما بعيد نیست که بگوییم آیه شریفه تعلیل مطلب قبل است، که رسول خدا (ص) را از اطاعت کفار و منافقین نهی می‌کرد و به پیروی آنچه به وی وحی می‌شود امر می‌فرمود، جمله مورد بحث این امر و نهی را تعلیل می‌کند و می‌فرماید اطاعت خدا با اطاعت کفار و منافقین تنافی دارد، چون قبول ولایت خدا و ولایت آنان متنافی است، مثل توحید و شرك، که در يك قلب جمع نمی‌شود" ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ".

^۱ . لیکن کور می‌شود دل‌هایی که در سینه‌ها است. سوره حج، آیه ٤٦.

^۲ . تفسیر کشاف، ج ٣، ص ٥٢٠.

قوله تعالى: «وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ» كان الرجل في الجاهلية يقول لزوجته أنت مني كظهر أمي أو ظهرك علي كظهر أمي فيشبهه ظهرها بظهر أمه و كان يسمى ذلك ظهرها و يعد طلاقا لها، و قد ألغاه الإسلام.

[الغاء رسم و سنت "ظهار" و "دعاء و تبني" - فرزند خواندگی]

"وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ" در جاهلیت، رسم بود وقتی مرد از دست همسرش به خشم می آمد، و می خواست او را طلاق دهد يك نوع طلاقشان این بود که بگوید: پشت تو چون پشت مادرم است، و یا بگوید بر من باد که پشت تو را چون پشت مادرم بدانم، و این عمل را "ظهار" می نامیدند و يك نوع طلاق می دانستند که اسلام آن را لغو کرد.

فمفاد الآية أن الله لم يجعل أزواجكم اللائي تظاهرون منهن بقول ظهرك علي

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٤، ص: ٢٧٥

كظهر أمي أمهات لكم و إذ لم يجعل ذلك فلا أثر لهذا القول و الجعل تشريعي.

و بنا بر این مفاد آیه این است که خدای تعالی همسران شما را به صرف اینکه ظهار کنید، و بگویید پشت تو چون پشت مادرم است، مادر شما قرار نمی دهد، و چون قرار نداده، پس هیچ اثری برای این کلام نیست، و شارع اسلام آن را معتبر نشمرده.

قوله تعالى: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» الأَدْعِيَاءُ جمع دعي و هو المتخذ ولدا المدعو ابنا و قد كان الدعاء و التبني دائرا بينهم في الجاهلية و كذا بين الأمم الراقية يومئذ كالروم و فارس و كانوا يرتبون على الدعي أحكام الولد الصلبي من التوارث و حرمة الازدواج و غيرهما و قد ألغاه الإسلام.

"وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ" کلمه "ادعیاء" جمع دعی، به معنای پسر خوانده است، و در جاهلیت این عمل "دعاء" و "تبني" در بینشان دائر و معمول بوده است، و همچنین در بین امتهای متمدنی آن روز، مانند روم و فارس که وقتی کودکی را پسر خود می خواندند، احکام فرزند صلبی را در حق او اجراء می کردند، یعنی اگر دختر بود ازدواج با او را حرام می دانستند، و چون پدر خوانده می مرد، به او نیز مانند سایر فرزندان ارث می دادند، و همچنین سایر احکام پدر و فرزندی را در باره او اجراء می کردند، و اسلام این عمل را نیز لغو کرد.

فمفاد الآية أن الله لم يجعل الذين تدعونهم لأنفسكم أبناء لكم بحيث يجري فيهم ما يجري في الأبناء الصليبين.

بنا بر این مفاد آیه این است که خدای تعالی آن کسانی را که شما آنها را فرزند خود خوانده اید، فرزندان شما قرار نداده تا احکام فرزندان صلبی در حق آنان نیز جاری باشد.

قوله تعالى: «ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» الإشارة بقوله: «ذَلِكُمْ» إلى ما تقدم من الظهار و الدعاء أو إلى الدعاء فقط و هو الأظهر و يؤيده اختصاص الآية التالية بحكم الدعاء فحسب.

"ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ" کلمه "ذَلِكُمْ" در این آیه اشاره به مساله ظهار، و فرزندخواندگی، و یا تنها اشاره به مساله دومی است، که البته ظهور آیه در احتمال دومی روشن تر است، مؤیدش هم این

است که در آیه بعدی تنها حکم فرزندخواندگی را بیان می کند.

و قوله: «قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ» أي إن نسبة الدعي إلى أنفسكم ليس إلا قولاً تقولونه بأفواهكم ليس له أثر وراء ذلك فهو كناية عن انتفاء الأثر كما في قوله: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»: المؤمنون: ۱۰۰.

و اینکه فرمود: "قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ" معنایش این است: اینکه شما فرزند دیگری را به خود نسبت می‌دهید، سخنی است که با دهان‌های خود می‌گویید، و جز این اثری ندارد، و این تعبیر کنایه است از بی اثر بودن این سخن، هم چنان که در آیه "كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا"^۱ نیز کنایه از بیهودگی آن سخن است.

و قوله: «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» معنی کون قوله: هو الحق أنه إن أخبر عن شيء كان الواقع مطابقاً لما أخبر به و إن أنشأ حكماً ترتب عليه آثاره و طابقتة المصلحة الواقعية.

"وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ" - معنای حق بودن قول خدا این است که او از چیزی خبر می‌دهد که واقع و حقیقت مطابق آن است، و اگر حکم و فرمانی براند، آثارش بر آن مترتب می‌شود، و مصلحت واقعی مطابق آن است.

و معنی هدایت‌ه‌ السبیل أنه یحمل من هداة علی سبیل الحق التي فیها الخیر و السعادة و فی الجملتين تلویح إلى أن دعوا أقوالكم و خذوا بقوله.

و معنای راهنمایی‌اش به راه، این است که هر کس را هدایت کند، بر آن راه حقی و ادارش می‌کند که خیر و سعادت در آن است، و در این دو جمله اشاره است به اینکه وقتی سخن شما بیهوده و بی اثر است، و سخن خدا همواره با اثر و مطابق واقع است، پس سخن خود را رها نموده و سخن او را بگیرید.

قوله تعالى: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» إلى آخر الآية. اللام في «لِآبَائِهِمْ» للاختصاص أي ادعوهم و هم مخصوصون بآبائهم أي انسابهم إلى آبائهم "ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ... وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً" حرف "لام" در کلمه "لِآبَائِهِمْ" لام اختصاص است، و معنای آیه این است که: وقتی می‌خواهید پسر خوانده خود را معرفی و یا صدا کنید، طوری صدا بزنید که مخصوص پدرانشان شوند، یعنی به پدرشان نسبت دهید (و بگویید ای پسر فلانی، و نگویید پسر م).

و قوله: «هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»، الضمير إلى المصدر المفهوم من قوله: «ادْعُوهُمْ» نظير قوله: «اعدلوا هو أقرب للتقوى» و «أقسط» صيغة تفضيل من القسط بمعنى العدل.

"هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ" - ضمير "هو" به مصدری بر می‌گردد که از "ادعوهم" فهمیده می‌شود، و معنای جمله این است که خواندنتان آنان را به نام پدرانشان، به عدالت نزدیک‌تر است، و نظیر این آیه در برگشتن ضمیر به مصدر مفهوم از جمله آیه "اعدلوا هو أقرب للتقوى"^۲ می‌باشد. و کلمه "اقسط" صیغه تفضیل از ماده "قسط" است، که به معنای عدالت است.

و المعنى: انسابهم إلى آبائهم - إذا دعوتهم - لأن الدعاء لآبائهم أعدل عند الله.

و معنای آیه این است که پسر خوانده‌هایتان را وقتی صدا می‌زنید به پدرانشان نسبت دهید، برای اینکه نسبت دادن به پدرانشان، عادلانه‌تر در نزد خدا است.

و قوله: «فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ»، المراد بعدم

۱. حاشا، این سخنی است که وی آن را خواهد گفت. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۲. عدالت کنید که آن عمل به تقوی نزدیک‌تر است. سوره مائده، آیه ۸.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۶

علمهم آباءهم عدم معرفتہم بأعیانہم، و الموالی هم الأولیاء، و المعنی: و إن لم تعرفوا آباءهم فلا تنسبواہم إلی غیر آبائہم بل ادعواہم بالإخوة و الولایة الدینیة.

"فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ" - مراد از "علم نداشتن به پدران پسرخواندگان" این است که پدران ایشان را با اسم و رسم و خصوصیات نشناسند. و کلمه "موالی" به معنای اولیاء است، و معنای آیه این است که: اگر پدران پسرخواندگان خود را نمی‌شناسید (هنگام صدا زدن) به غیر پدرانشان نسبت ندهید، بلکه آنان را برادر خطاب کنید، و یا به اعتبار ولایت دینی ولی خود بخوانید.

و قوله: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» أي لا ذنب لكم في الذي أخطأتم به لسهو أو نسيان فدعوتهم لغير آبائهم و لكن الذي تعمدته قلوبكم ذنب أو و لكن تعمد قلوبكم بذلك فيه الذنب. و قوله: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» راجع إلی ما أخطئ به.

"وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ" - یعنی گناهی بر شما نیست در مواردی که اشتباها و یا از روی فراموشی ایشان را به غیر پدرانشان نسبت دهید، و لیکن در مواردی که دلہایتان آگاہ است، و عمدا این کار را می‌کنید، گناہکارید - این معنا در صورتی است که کلمه "ما" را موصوله، و به معنای "آنچه" بگیریم، و اما اگر مصدر بگیریم معنایش چنین می‌شود - و لیکن در تعمد دلہایتان گناہ هست، و جمله "وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا" مربوط به موارد اشتباه و خطا است.

قوله تعالى: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» أنفس المؤمنین هم المؤمنون فمعنى كون النبي أولى بهم من أنفسهم أنه أولى بهم منهم: و معنى الأولوية هو رجحان الجانب إذا دار الأمر بينه و بين ما هو أولى منه

[توضیح مفاد و مراد از اینکه فرمود: "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ"]

"النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ" أنفس مؤمنین، یعنی خود مؤمنین، و بنا بر این، معنای "أولى بودن رسول خدا (ص) به مؤمنین از خود مؤمنین" این است که آن جناب اختیاردارتر نسبت به مؤمنین است از خود مؤمنین، و معنای اولویت این است که فرد مسلمان هر جا امر را دائر دید بین حفظ منافع رسول خدا (ص) و حفظ منافع خودش، باید منافع رسول خدا (ص) را مقدم بدارد.

فالمحصل أن ما يراه المؤمن لنفسه من الحفاظ و الكفاءة و المحبة و الكرامة و استجابة الدعوة و إنفاذ الإرادة فالنبي أولى بذلك من نفسه و لو دار الأمر بين النبي و بين نفسه في شيء من ذلك كان جانب النبي أرجح من جانب نفسه.

و بنا بر این معنای آیه این می‌شود که مؤمن هر حق و منفعی که برای خودش قائل است، اگر حفظ جان خویش است و اگر دوست داشتن خودش است، و اگر برای خود حرمتی قائل است، و اگر استجابات دعوت است، و اگر به کار بردن اراده خویش است، هر چه باشد، رسول خدا (ص) مقدم بر او است، یعنی هر جا که امر دائر شد بین حفظ جان رسول خدا (ص)، یا جان خودش، یا بین دوست داشتن رسول خدا (ص)، یا دوست داشتن خودش، و همچنین سایر موارد دیگر، جانب رسول خدا (ص) را بر جانب خود ترجیح دهد.

ففيما إذا توجه شيء من المخاطر إلى نفس النبي فليقه المؤمن بنفسه و يفده نفسه و ليكن النبي أحب إليه من نفسه و أكرم عنده من نفسه و لو دعته نفسه إلى شيء و النبي إلى خلافه أو أرادت نفسه منه شيئاً و أراد النبي خلافه كان المتعين استجابة النبي ص و طاعته و تقديمه على نفسه. در نتیجه، اگر در هنگام خطر، جان رسول خدا (ص) در مخاطره قرار گیرد، يك فرد مسلمان موظف است که با جان خود سپر بلای آن جناب شود و خود را فدایش کند.

و كذا النبي ص أولى بهم فيما يتعلق بالأمور الدنيوية أو الدينية كل ذلك لمكان الإطلاق في قوله: «النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم».

و همچنین در تمامی امور دنیا و دین، رسول خدا (ص) اولی و اختیاردارتر است، و اینکه گفتیم در تمامی امور دنیا و دین، به خاطر اطلاقی است که در جمله "النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم" هست.

و من هنا يظهر ضعف ما قيل: إن المراد أنه أولى بهم في الدعوة فإذا دعاهم إلى شيء و دعتهم أنفسهم إلى خلافه كان عليهم أن يطيعوه و يعصوا أنفسهم، فتكون الآية في معنى قوله: «و أطيعوا الرسول»؛ النساء: ۵۹ و قوله: «و ما أرسلنا من رسولٍ إلَّا ليطاع بإذن الله»؛ النساء: ۶۴ و ما أشبه ذلك من الآيات و هو مدفوع بالإطلاق.

از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی^۱ گفته‌اند: مراد اولویت آن جناب در دعوت است، یعنی وقتی آن جناب مؤمنین را به چیزی دعوت کرد، و نفس مؤمنین ایشان را به چیز دیگر، واجب است دعوت او را اطاعت کنند و دعوت نفس خود را عصیان کنند، در نتیجه آیه مورد بحث همان را می‌گوید که آیه^۲ "و أطيعوا الرسول" و آیه^۳ "و ما أرسلنا من رسولٍ إلَّا ليطاع بإذن الله" و آیاتی دیگر نظیر آن، در مقام بیان آن است، تفسیر ضعیفی است برای اینکه گفتیم آیه مطلق است، و همه شؤون دنیایی و دینی را شامل می‌شود.

و كذا ما قيل إن المراد أن حكمه فيهم أنفذ من حكم بعضهم على بعض كما في قوله: «فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»؛ النور: ۶۱ و يقول إلى أن ولايته على المؤمنين فوق ولاية بعضهم على بعض المدلول عليه بقوله: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ براءة: ۷۱.

و همچنین آن تفسیر دیگر که گفته‌اند^۴: مراد نافذتر بودن حکم آن جناب نسبت به حکمی که مؤمنین علیه یکدیگر می‌کنند، می‌باشد هم چنان که در آیه "فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ"^۵ منظور سلام کردن به یکدیگر است، پس به گفته این مفسرین برگشت معنای آیه مورد بحث به این است که رسول خدا (ص) بر مؤمنین ولایت دارد، ولایتی که فوق ولایت آنان نسبت به یکدیگر است، که آیه^۶ "و الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ" بر آن دلالت دارد.

۱. تفسیر کشف، ج ۳، ص ۵۲۳.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن خدا اطاعت شود. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴. روح البیان، ج ۷، ص ۱۲۸.

۵. پس به خودتان سلام کنید. سوره نور، آیه ۶۱.

۶. مردان و زنان مؤمن بعضی بر بعضی دیگر ولایت دارند. سوره براءة، آیه ۷۱.

و فيه أن السياق لا يساعد عليه.

این قول نیز ضعیف است برای اینکه سیاق با آن مساعد نیست.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۷

و قوله: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» جعل تشريعي أي أنهن منهم بمنزلة أمهاتهم في وجوب تعظيمهن و حرمة نكاحهن بعد النبي ص كما سيأتي التصريح به في قوله: «وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا»

" وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ" - اینکه زنان رسول خدا (ص) مادران امتند، حکمی است شرعی و مخصوص به آن جناب، و معنایش این است که همانطور که احترام مادر، بر هر مسلمان واجب، و ازدواج با او حرام است، همچنین احترام همسران رسول خدا (ص) بر همه آنان واجب، و ازدواج با آنان بر همه حرام است، و در آیات بعد به مساله حرمت نکاح با آنان تصریح نموده و می فرماید "وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا".

فالتنزيل إنما هو في بعض آثار الأمومة لا في جميع الآثار كالتوارث بينهن و بين المؤمنین و النظر في وجوههن كالأمهات و حرمة بناتهن على المؤمنین لصيرورتهن أخوات لهم و كصيرورة آبائهن و أمهاتهن أجدادا و جدات و إخوتهن و أخواتهن أخوالا و خالات للمؤمنین.

پس تشبیه همسران رسول خدا (ص) به مادران، تشبیه در بعضی از آثار مادری است، نه همه آنها، چون مادر به غیر از وجوب احترام و حرمت نکاح، آثار دیگری نیز دارد، از فرزند خود ارث می برد، و فرزند از او ارث می برد، و نظر کردن به روی او جائز است، و با دخترانی که از شوهر دیگر دارد نمی شود ازدواج کرد، چون خواهر مادری آدمی است، و نیز پدر و مادر مادر، جد و جده آدمی است، و برادرانش دایی، و خواهرانش خاله انسان است، ولی همسران رسول خدا (ص) به غیر از آن دو حکم، احکام دیگر مادری را ندارند.

قوله تعالى: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ» إلخ، الأرحام جمع رحم و هي العضو الذي يحمل النطفة حتى تصير جنينا فيتولد، و إذ كانت القرابة النسبية لازمة الانتهاء إلى رحم واحدة عبر عن القرابة بالرحم فسمي ذوو القرابة أولي الأرحام.

" وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ ... مَسْطُورًا" کلمه " ارحام" جمع رحم است، که همان عضوی از زنان است که نطفه شوهر را در خود جای می دهد، تا به صورت جنین در آمده، و سپس متولد شود، و چون قرابت‌های نسبی بالأخره منتهی به يك رحم می شود، بدین مناسبت خویشاوندان نسبی را رحم گفته اند، و دارندگان نسبت را ذی رحم خوانده اند.

و المراد بكون أولي الأرحام بعضهم أولى ببعض، الأولوية في التوارث، و قوله: «فِي كِتَابِ اللَّهِ» المراد به اللوح المحفوظ أو القرآن أو السورة،

و مراد از اولویت در این جمله که فرمود: صاحبان رحم بعضی اولی بر بعض دیگرند، اولویت در توارث (از یکدیگر ارث بردن) است، و منظور از کتاب خدا، یا لوح محفوظ است، و یا قرآن، و یا سوره قرآن،



و قوله: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» مفضل علیه و المراد بالمؤمنين غير المهاجرين منهم، و المعنى: و ذوو القرابة بعضهم أولى ببعض من المهاجرين و سائر المؤمنين الذين كانوا يرثون بالمواخاة الدينية، و هذه الأولوية في كتاب الله و ربما احتمل كون قوله: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» بيانا لقوله: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ».

و جمله "مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ" بیان می‌کند آن کسانی را که صاحبان رحم از آنان اولی به ارثند. و مراد از مؤمنین، مؤمنین غیر مهاجر است، و معنای آیه این است که صاحبان رحم بعضیشان اولی به بعض دیگر از مهاجرین، و سائر مؤمنین هستند که به ملاک برادری دینی از یکدیگر ارث می‌برند، و این اولویت در کتاب خدا است، و چه بسا احتمال داده شود که جمله "مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ" بیان صاحبان رحم باشد، که در این صورت معنا چنین می‌شود: صاحبان رحم از مهاجرین و غیر مهاجرین بعضی اولی از بعضی دیگرند.

و الآية ناسخة لما كان في صدر الإسلام من التوارث بالهجرة و الموالاة في الدين.

این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام اجراء می‌شد و آن این بود که کسانی که به خاطر حفظ دینشان از وطن و آنچه در وطن داشتند چشم می‌پوشیدند، و یا صرفا به خاطر دین با یکدیگر دوستی می‌کردند، در بین خود از یکدیگر ارث می‌بردند، آیه مورد بحث این حکم را نسخ کرد، و فرمود: از این به بعد تنها خویشاوندان از یکدیگر ارث می‌برند. و قوله: «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا» الاستثناء منقطع، و المراد بفعل المعروف إلى الأولياء الوصية لهم بشيء من التركة، و قد حد شرعا بثلث المال فما دونه،

کلمه "إِلَّا" در جمله "إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا" استثناء منقطع است، (استثنایی است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد) و مراد از فعل معروف نسبت به اولیاء، این است که چیزی از مال را برای آنان وصیت کنی، که در شرع اسلام به ثلث مال و کمتر از آن تحدید شده.

و قوله: «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» أي حکم فعل المعروف بالوصية مسطور في اللوح المحفوظ أو القرآن أو السورة.

"كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا"، یعنی حکم فعل معروف، و وصیت کردن به چیزی از مال، در لوح محفوظ یا در قرآن و یا در سوره نوشته شده.

قوله تعالى: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» إضافة الميثاق إلى ضمير النبيين دليل على أن المراد بالميثاق ميثاق خاص بهم كما أن ذكرهم بوصف النبوة مشعر بذلك فالميثاق

[الغاء سنت توارث غير ارحام از یکدیگر - مراد از ميثاقی که خداوند از پیامبران گرفت]

"وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا" اضافه ميثاق به ضمیری که به انبیاء بر می‌گردد، خود دلیل است بر اینکه مراد از ميثاق انبیاء، ميثاق خاص به ایشان است، هم چنان که بردن نام پیغمبران به لفظ انبیاء این معنا را می‌فهماند،



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۸

المأخوذ من النبيين ميثاق خاص من حيث إنهم نبيون و هو غير الميثاق المأخوذ من عامة البشر الذي يشير إليه في قوله: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»: الأعراف: ۱۷۲

که میثاق پیغمبران میثاقی است که با صفت نبوت آنان ارتباط دارد، و غیر از آن میثاقی است که از عموم بشر گرفته و آیه "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ" از آن خبر می‌دهد.

و قد ذكر أخذ الميثاق من النبيين في موضع آخر و هو قوله: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا»: آل عمران: ۸۱.

و مساله میثاق گرفتن از انبیاء در جای دیگر نیز آمده، و فرموده: "وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا"^۲ و الآیه المبحوث عنها و إن لم تبين ما هو الميثاق المأخوذ منهم و إن كانت فيها إشارة إلى أنه أمر متعلق بالنبوة لكن يمكن أن يستفاد من آیه آل عمران أن الميثاق مأخوذ على وحدة الكلمة في الدين و عدم الاختلاف فيه كما في قوله: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»: الأنبياء: ۹۲ و قوله: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِينَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»: الشورى: ۱۳.

آیه مورد بحث هر چند بیان نکرده که آن عهد و میثاقی که از انبیاء گرفته شده چیست، و تنها به طوری که گفتیم اشاره‌ای دارد به اینکه عهد مزبور چیز است مربوط به پست نبوت، لیکن ممکن است از آیه دیگری که از سوره آل عمران نقل کردیم استفاده کرد که آن میثاق عبارت است از وحدت کلمه در دین و اختلاف نکردن در آن، هم چنان که آیه "إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ"^۳ و آیه "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِينَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ"^۴ نیز بدان اشاره نموده است.

۱. و چون پروردگارت از بنی آدم از پششان ذریه ایشان را بگرفت، و ایشان را گواه علیه خودشان کرد، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. و چون خدا میثاق انبیاء از ایشان بگرفت که وقتی که کتابی و حکمتی به شما دادم و رسولی دیگر آن را که نزد شما است تصدیق کرد باید بدان ایمان بیاورید و آن را یاری کنید، آن گاه پرسید آیا قرار کردید و تحمل این تکلیف را پذیرفتید؟ گفتند آری اقرار داریم. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

۳. این است دین شما که دینی است واحد، و منم پروردگار شما پس مرا بپرستید. سوره انبیاء، آیه ۹۲.

۴. برای شما از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان سفارش فرمود، و آنچه به تو وحی کردیم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، این است که دین را بپا دارید، و در آن اختلاف نکنید. سوره شوری، آیه ۱۳.

و قد ذكر النبيين بلفظ عام يشمل الجميع ثم سمى خمسة منهم بأسمائهم بالعطف عليهم فقال: «وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» و معنى العطف إخراجهم من بينهم و تخصيصهم بالذكر كأنه قيل: و إذ أخذنا الميثاق منكم أيها الخمسة و من باقي النبيين.

در آیه مورد بحث "نبيين" را به لفظ عام آورد، تا شامل همه شود، آن گاه از بین همه آنان پنج نفر را با اسم ذکر کرده، و به عموم انبیاء عطف کرده، فرموده: از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و معنای عطف این پنج نفر به عموم انبیاء این است که ایشان را به خاطر خصوصیتی که دارند از بین انبیاء بیرون کرده و به خصوص ذکر نموده است، پس گویا فرموده: و چون از شما پنج نفر و از سایر انبیاء ميثاق گرفتیم، چنین و چنان شد.

و لم يخصهم بالذكر على هذا النمط إلا لعظمة شأنهم و رفعة مكانهم فإنهم أولوا عزم و أصحاب شرائع و كتب و قد عدهم على ترتيب زمانهم: نوح ثم إبراهيم ثم موسى ثم عيسى بن مریم ع، لكن قدم ذكر النبي ص و هو آخرهم زمانا لفضله و شرفه و تقدمه على الجميع.

و اگر به این اسلوب، این پنج نفر را اختصاص به ذکر داد، تنها به منظور تعظیم و احترام ایشان است، چون شانی عظیم و مقامی رفیع داشتند، برای اینکه اولو العزم و صاحب شریعت و دارای کتاب بودند، و به همین ملاک بود که چهار نفر از ایشان را به ترتیب عصرشان ذکر کرد، ولی رسول خدا (ص) را بر آنان مقدم داشت، با اینکه آن جناب از لحاظ عصر آخرین ایشان بود، برای اینکه آن جناب برتری و شرافت و تقدم بر همه آنان دارد.

و قوله: «وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثاقًا غَلِيظًا» تأكيد و تغليظ للميثاق نظير قوله: «وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ»: هود: ۵۸.

"وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثاقًا غَلِيظًا" - این جمله تاکید ميثاق مذکور است، می خواهد بفرماید: پیمان مزبور بسیار غلیظ و محکم بود، نظیر آیه "وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ".^۱

قوله تعالى: «لَيْسَتِلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» اللام في «لَيْسَتِلَّ» للتعليل أو للغاية و هو متعلق بمحذوف يدل عليه قوله: «وَ إِذْ أَخَذْنَا» و قوله: «وَ أَعَدَّ» معطوف على ذلك المحذوف، و التقدير فعل ذلك أي أخذ الميثاق

"لَيْسَتِلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا" لام در "لَيْسَتِلَّ" لام تعلیل، و یا لام غایت است، و در هر حال متعلق به محذوفی است که جمله "وَ إِذْ أَخَذْنَا" بر آن دلالت دارد، و جمله "وَ أَعَدَّ" بر همان محذوف عطف شده، تقدیر کلام این است که: خداوند اگر این کار را کرد، و از انبیاء پیمان گرفت،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۷۹

ليتمهد له سؤال الصادقين عن صدقهم و أعد للكافرين عذابا أليما.

برای این است که زمینه فراهم شود، تا از راستگويان از راستیشان بپرسد، و برای کفار عذابی دردناک آماده کند.

^۱ . همین که امر ما بیامد، هود و آنهایی که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود از عذابی غلیظ نجات دادیم. سوره هود، آیه ۵۸.



و لم يقل: و ليعد للكافرين عذابا، إشارة أن عذابهم ليس من العلل الغائية لأخذ الميثاق و إنما النقص من ناحيتهم و الخلف من قبلهم.

چیزی که هست به جای اینکه بفرماید: و برای کفار عذابی دردناک آماده کند، فرموده: و عذابی دردناک برای کفار آماده کرده، و این بدان علت است که کسی نپندارد که عذاب کفار علت غایی گرفتن پیمان است، بلکه جهنمی شدن آنان، و نقصشان از ناحیه خودشان است، و این خود آنان بودند که خلف پیمان کردند.

و أما سؤال الصادقين عن صدقهم فقيل: المراد بالصادقين الأنبياء و سؤالهم عن صدقهم هو سؤالهم يوم القيامة عما جاءت به أممهم و كأنه مأخوذ من قوله تعالى: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ»: المائدة: ١٠٩.

[و جوهی که در باره مراد از اینکه فرمود: "تا از راستی راستگويان بپرسد" گفته‌اند]

و اما اینکه از راستی راستگويان بپرسد چه معنایی دارد؟ بعضی^۱ گفته‌اند: مقصود از "صادقين" انبياء، و مقصود از پرسش از راستی آنان، این است که روز قیامت از ایشان می‌پرسند که امت‌شان چه کارها کردند؟ و گویا مفسر نامبرده این معنا را از آیه "يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ"^۲ استفاده کرده.

و قيل: المراد سؤال الصادقين في توحيد الله و عدله و الشرائع عن صدقهم أي عما كانوا يقولون فيه، و قيل: المراد سؤال الصادقين في أقوالهم عن صدقهم في أفعالهم، و قيل: المراد سؤال الصادقين عما قصدوا بصدقهم أ هو وجه الله أو غيره؟ إلى غير ذلك من الوجوه و هي كما ترى.

بعضی دیگر^۳ گفته‌اند: مراد، سؤال از مطلق راستگويان است، نه تنها انبياء، بلکه هر راستگوی در توحید خدا، و عدالت او و شرایع او، و مراد از راستی آنان، هر چیزی است که در باره‌اش سخنی گفته باشند. بعضی^۴ دیگر گفته‌اند: مراد از سؤال از صادقان، صادقان در سخن، و مراد از صدقشان صدق در عملشان است، (و حاصل معنایش این است که از هر راستگویی می‌پرسند آیا اعمالشان هم مطابق اقوالشان راست بوده یا نه؟) بعضی^۵ دیگر گفته‌اند: مراد، پرسش از صادقان است، از آن هدفها و منظورهایی که در دل از راستگوییهای خود پنهان داشتند، آیا منظورشان از راستگوییها وجه الله (رضای خدا) بوده یا چیز دیگر؟ و از این قبیل توجیهاات برای آیه کرده‌اند، و بطوری که ملاحظه می‌کنید هیچ یک از آنها دلچسب نیست.

۱. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۵۵.

۲. روزی که خداوند رسولان را جمع می‌کند و می‌پرسد مردم دعوت شما را چگونه اجابت کردند. سوره مائده، آیه ۱۰۹.

۳. مجموعه من التفاسیر، ج ۵، ص ۸۸.

۴. مجموعه من التفاسیر، ج ۵، ص ۸۸.

۵. مجموعه من التفاسیر، ج ۵، ص ۸۸.

و التأمّل فيما يفيد قوله: «لَيْسَ السَّائِلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» يرشد إلى خلاف ما ذكره، ففرق بين قولنا: سألت الغني عن غناه و سألت العالم عن علمه، و بين قولنا: سألت زيدا عن ماله أو عن علمه، فالمتبادر من الأولين أنني طالبتُه أن يظهر غناه و أن يظهر علمه، و من الآخرين أنني طالبتُه أن يخبرني هل له مال أو هل له علم؟ أو يصف لي ما له من المال أو من العلم.

[بیان اینکه مراد از راستی در جمله: "لَيْسَ السَّائِلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ" انطباق پیمان الهی در عالم ذر با کردار و عمل در این عالم است]

و اما آنچه به نظر ما می‌رسد این است که دقت در مفاد جمله "لَيْسَ السَّائِلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ" انسان را بر خلاف آن توجیهاات رهنمون می‌شود، چون فرق است بین اینکه بگوییم: "سألت الغني عن غناه" - از بی نیازی پرسیدم از بی نیازی اش" و یا از عالم از علمش سؤال کردم، و بین اینکه بگوییم از فلانی از مالش سؤال کردم، و یا از فلانی از علمش پرسیدم، این دو قسم عبارت مفادشان یکی نیست، آنچه از عبارت اول به ذهن تبادر می‌کند، و جلوتر از معانی دیگر به ذهن می‌رسد، این است که من از شخص غنی خواستم تا غنایش را اظهار کند، و یا علمش را بنمایاند، و آنچه از عبارت دوم به ذهن تبادر می‌کند که من از او خواستم تا مرا از مال و یا علم خود خبر دهد، آیا مال و یا علم دارد یا نه؟ و یا از او خواستم تا برایم تعریف کند، چقدر مال دارد؟ و از مال چه چیزهایی دارد، و یا چه چیزهایی می‌داند؟

و علی هذا فمعنى سؤال الصادقين عن صدقهم مطالبتهم أن يظهروا ما في باطنهم من الصدق في مرتبة القول والفعل و هو عملهم الصالح في الدنيا

و به هر حال معنای سؤال از صادقان از صدقشان، این است که صدق باطنی خود را اظهار کنند، و در مرحله گفتار و کردار آن را نمایش دهند، و خلاصه در دنیا عمل صالح کنند، (چون عمل صالح مساوی است با تطابق گفتار و کردار با صدق باطنی).

فالمراد بسؤال الصادقين عن صدقهم توجيه التكليف على حسب الميثاق إليهم ليظهر منهم صدقهم المستبطن في نفوسهم و هذا في الدنيا لا في الآخرة فأخذ الميثاق في نشأة أخرى قبل الدنيا كما يدل عليه آيات الذر «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ «الآيات.

پس مراد از سؤال از صادقان از صدق آنان این می‌شود که تکلیف‌های دینی را طوری متوجه ایشان سازد، که با مقتضای میثاق سازگار و منطبق باشد، تا در نتیجه آن صدق که در بطون دلها نهفته است، در گفتار و کردار ظهور و جلوه کند، و البته معلوم است که جای این ظهور دنیا است، نه آخرت، و نیز معلوم می‌شود که اخذ میثاق در دنیا نبوده، بلکه قبل از دنیا بوده، هم چنان که آیات "ذر" نیز بر آن دلالت دارد، و می‌فهماند که خدای تعالی قبل از آنکه انسانها را به نشاء دنیا بیاورد، پیمانهای از ایشان بگرفت، از آن جمله می‌فرماید: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ" که ترجمه اش گذشت.

و بالجملة الأيتان من الآيات المنبئة عن عالم الذر المأخوذ فيه الميثاق و تذكر أن أخذ الميثاق من الأنبياء ع و ترتب شأنهم و عملهم في الدنيا على ذلك في ضمن ترتب صدق كل صادق على الميثاق المأخوذ منه.

و کوتاه سخن اینکه دو آیه مورد بحث از آیاتی است که از عالم ذر خبر می‌دهند، چیزی که هست اخذ ميثاق از انبياء، و ترتب شان آنان و اعمالشان بر طبق ميثاق را در ضمن ترتب صدق هر صادقی بر ميثاقی که از وی گرفته‌اند بیان می‌کند، (ساده‌تر بگویم در دو آیه مورد بحث سخنی صریح از عالم ذر به میان نیامده، تنها در آیه اولی فرموده از انبياء ميثاقی محکم گرفتیم، و در آیه دومی فرموده تا از صادقان بخواهد که صدق خود را نشان دهند، تا در دنیا گفتار و کردارشان از ميثاق ازلی حکایت کند و آن را نشان دهد).

و لمكان هذا التعميم ذكر عاقبة أمر الكافرين مع أنهم ليسوا من قبيل النبيين

و چون در آیه دوم خصوص انبياء (ع) مورد گفتار قرار نگرفته‌اند، بلکه عنوانی کلی یعنی صادقان مورد کلام واقع شده‌اند، لذا سرانجام کفار را هم با اینکه از انبياء نیستند بیان فرموده،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۰

و الكلام في الميثاق المأخوذ منهم فكأنه قيل: أخذنا ميثاقا غليظا من النبيين أن تتفق كلمتهم على دين واحد يبلغونه ليسأل الصادقين و يطالبهم بالتكليف و الهداية إظهار صدقهم في الاعتقاد و العمل ففعلوا فقدر لهم الثواب و أعد للكافرين عذابا أليما.

پس گویا فرموده: ما از انبياء ميثاقی غلیظ گرفتیم، مبنی بر اینکه بر دین واحد متفق الکلمه باشند و همان را تبلیغ کنند، تا در نتیجه خدای تعالی با تکلیف و هدایت خود از صادقان بخواهد که عمل و گفتارشان نمایانگر آن ميثاق باشد، از ایشان صدق در اعتقاد و عمل را مطالبه کند، انبياء هم همین کار را کردند، و خداوند پاداشی برای آنان مقدر فرمود، و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده.

و من هنا يظهر وجه الالتفات من التكلم مع الغير إلى الغيبة في قوله: «لَيْسَ الصَّادِقِينَ» إِنْخ، و ذلك لأن الميثاق على عبادته وحده لا شريك له و إن كان أخذه منه تعالى بوساطة من الملائكة المصحح لقوله: «أَخَذْنَا» و «أَخَذْنَا» فالمطالب لصدق الصادقين و المعد لعذاب الكافرين بالحقيقة هو تعالى وحده ليعبد وحده فتدبر.

از اینجا معلوم می‌شود که چرا در دو آیه مورد بحث التفات به کار رفته، در آیه اول "وَ إِذْ أَخَذْنَا - و چون گرفتیم" سیاق، سیاق متکلم بود ولی در آیه دومی غایب شد" لیستل - تا خدا بازخواست کند" نکته این التفات این است که ميثاق عبارت است از پیمان بر پرستش او به تنهایی و شرك نوزیدن بر او، و این هر چند که با وساطت ملائکه صورت گرفته، و به همین جهت کلمه "گرفتیم" به کار رفته، ولی در حقیقت آن کسی که از صادقان مطالبه صدق می‌کند، و کافران را عذاب می‌کند، تنها خدا است، لذا در آیه دوم فرمود "تا مطالبه کند" تا همه مردم تنها او را پرستند (دقت بفرمایید).



(بحث روایی)

بحث روایتی [روایاتی در باره‌شان نزول آیه: "يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ ... و آیه: "ما جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ"]
**في المجمع،: في قوله تعالى: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ» الآيات - نزلت في أبي سفيان بن حرب و
 عكرمة بن أبي جهل و أبي الأعور السلمي - قدموا المدينة و نزلوا على عبد الله بن أبي - بعد غزوة
 أحد بأمان من رسول الله ص -**

در مجمع البیان ذیل آیه "يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ" گفته: این آیات در باره ابی سفيان بن حرب، و عكرمة بن ابی جهل، و
 ابی الاعور سلمی، نازل شده، که وقتی جنگ احد تمام شد، از رسول خدا (ص) امان گرفتند، و سپس به مدینه آمده بر
 عبد الله بن ابی وارد شدند، و آن گاه بوسیله میزبان خود از رسول خدا (ص) رخصت خواستند تا با آن جناب گفتگو
 کنند،

**ليكلموه فقاموا و قام معهم عبد الله بن أبي - و عبد الله بن سعيد بن أبي سرح و طعمة بن أبيرق -
 فدخلوا على رسول الله ص فقالوا: يا محمد ارفض ذكر ألهمت اللات و العزى و مناة- و قل: إن لها
 شفاعة لمن عبدها و ندعك و ربك.**

بعد از کسب اجازه به اتفاق میزبان و عبد الله بن سعيد بن ابی سرح، و طعمة بن ابیرق، به خدمت آن جناب رفتند، و
 گفتند ای محمد! تو دست از خدایان ما بردار، و "لات" و "عزى" و "منات" را ناسزا مگو، و چون ما معتقد باش که این
 خدایان شفاعت می کنند کسی را که آنها را بپرستد، ما نیز دست از پروردگار تو برمی داریم،

**فشق ذلك على رسول الله ص. فقال عمر بن الخطاب: انذن لنا يا رسول الله في قتلهم، فقال: إني
 أعطيتهم الأمان و أمر - فأخرجوا من المدينة و نزلت الآية «و لا تُطع الكافرين» من أهل مكة أبا
 سفيان و أبا الأعور و عكرمة «و المنافقين» ابن أبي و ابن سعيد و طعمة:**

این سخن سخت بر رسول خدا (ص) گران آمد، عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله اجازه بده تا هم اکنون گردنشان را
 بزنیم، فرمود: آخر من به ایشان امان داده‌ام، ناگزیر دستور داد تا از مدینه بیرونشان کنند، آن گاه می گوید: آیه "و لا تُطع
 الكافرين" در این باره نازل شد، که مراد از کافری کفار اهل مکه ابو سفيان و ابو اعور سلمی و عكرمة است، و مراد از
 و المنافقين ابن ابی، و ابن سعید، و طعمه می باشد.^۱

**أقول: و روي إجمال القصة في الدر المنثور، عن جرير عن ابن عباس، و روي أسباب آخر لنزول
 الآيات لكنها أجنبية غير ملائمة لسياق الآيات فأضربنا عنها.**

مؤلف: اجمال این داستان را سیوطی هم در الدر المنثور از ابن جریر از ابن عباس روایت کرده، البته روایات دیگری در
 شان نزول آیه مزبور هست که چون از سیاق آیات بیگانه بودند، از نقل آنها صرف نظر کردیم.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۵.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰.

و في تفسير القمي: في قوله تعالى: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ»: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبد الله ع قال: كان سبب ذلك أن رسول الله ص لما تزوج بخديجة بنت خويلد - خرج إلى سوق عكاظ في تجارة - و رأى زيدا يباع و رآه غلاما كيسا حصينا - فاشتراه فلما نبى رسول الله ص دعاه إلى الإسلام - فأسلم و كان يدعى زيد مولى محمد.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه " و مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ " می گوید: پدرم از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق (ع) برایم حدیث کرد، که فرمود: سبب نزول این آیه این بود که وقتی رسول خدا (ص) با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، به منظور تجارت از مکه به عکاظ رفت و در آنجا زید را دید که در معرض فروش قرار گرفته، او را جوانی زیرک و تیزهوش و عقیف یافت، پس وی را خریداری کرد، و همین که به نبوت رسید، زید را به اسلام دعوت نمود، و زید مسلمان شد، از آن روز مردم به وی می گفتند: مولى محمد (ص).

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٢٨١

فلما بلغ حارثة بن شراحيل الكلبى خبر ولده زيد قدم مكة - و كان رجلا جليلا فأتى أبا طالب - فقال: يا أبا طالب إن ابني وقع عليه السبي - و بلغني أنه صار إلى ابن أخيك - تسألته إما أن يبيعه و إما أن يفاديه و إما أن يعتقه.

از سوی دیگر وقتی حارثة بن شراحیل کلبی از سرگذشت پسرش زید خبردار شد، به مکه آمد (تا فرزندش را از مولایش خریده آزاد کند)، و حارثه مردی محترم و بزرگ بود، نزد ابو طالب آمده گفت: ای ابو طالب! پسر من (در حادثه‌ای) اسیر شده، و شنیده‌ام که دست به دست بفروش رفته، تا به دست برادرزاده‌ات افتاده، (از تو خواهش می‌کنم) به ایشان پیشنهاد کنی یا پسر من را بفروشد، و یا عوض آن غلامی دیگر بگیرد، و یا آزادش کند.

فكلم أبو طالب رسول الله ص فقال رسول الله: هو حر فليذهب حيث شاء فقام حارثة فأخذ بيد زيد - فقال له: يا بني الحق بشرفك و حسبك، فقال زيد: لست أفارق رسول الله، فقال له أبوه: فتدع حسبك و نسبك - و تكون عبدا لقریش؟

ابو طالب با رسول خدا (ص) صحبت کرد، حضرت فرمود: من او را آزاد کردم هر جا می‌خواهد برود، حارثه برخاست و دست زید را گرفت و گفت: پسر بر خیز و به شرافت و حسب و آبروی سابقت برگرد، زید گفت: به هیچ وجه تا زنده‌ام از رسول خدا (ص) جدا نمی‌شوم، حارثه گفت: آیا دست از شرافت و دودمان خود بر می‌داری، و برده قریش می‌شوی؟ فقال زيد: لست أفارق رسول الله ما دمت حيا، فغضب أبوه فقال: يا معشر قریش اشهدوا أنني قد برئت منه و ليس هو ابني، فقال رسول الله ص: اشهدوا أن زيدا ابني أرثه و يرثني. فكان زيد يدعى ابن محمد - و كان رسول الله ص يحبه و سماه زيد الحب.

زید مجددا گفت به هیچ وجه و تا چندی که زنده‌ام از رسول خدا (ص) جدا نمی‌شوم، پدرش خشم کرده گفت ای گروه قریش شاهد باشید که من از او بیزار می‌جستم و او دیگر پسر من نیست، رسول خدا (ص) به حاضران خطاب کرد که شاهد باشید، زید پسر من است، از من ارث می‌برد، و من از او ارث می‌برم. از آن روز مردم به زید می‌گفتند: "ابن محمد" و رسول خدا (ص) او را دوست می‌داشت، و نامش را "زید محبت" گذاشته بود.

فلما هاجر رسول الله ص إلى المدينة- زوجه زینب بنت جحش- و أبطأ عنه يوماً فأتى رسول الله منزله يسأل عنه- فإذا زینب جالسة وسط حجرتها يستحق طيبها بفهر لها- فدفع رسول الله الباب ونظر إليها و كانت جميلة حسنة- فقال: سبحان الله رب النور و تبارك الله أحسن الخالقين، ثم رجع رسول الله إلى منزله- و وقعت زینب في قلبه موقعا عجيبا.

بعد از آنکه رسول خدا (ص) به مدینه مهاجرت فرمود، زینب دختر جحش را به ازدواج زید درآورد، روزی دیر به خدمت رسول خدا (ص) رفت، آن جناب به منزل وی رفت تا از او خبر بگیرد، و در آن هنگام زینب وسط اطاق خود نشسته، و با "فهر" (سنگی که ادویه را با آن نرم می کنند) عطر جامد خود را می ساید، رسول خدا (ص) درب را باز کرد تا از زینب خبر بگیرد، ناگهان چشمش به زینب که زنی زیبا بود بیفتاد و گفت: منزله است خدا آفریدگار نور و "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" و سپس به منزل خود برگشت، در حالی که به یاد زیبایی او بود.

و جاء زید إلى منزله فأخبرته زینب بما قال رسول الله- فقال لها زید: هل لك أن أطلقك حتى يتزوج بك رسول الله؟ فقالت: أخشى أن تطلقني و لا يتزوجني رسول الله. فجاء زید إلى رسول الله فقال: بأبي أنت و أمي یا رسول الله أخبرني زینب بكذا و كذا- فهل لك أن أطلقها حتى تتزوجها؟

زید به منزل آمد، زینب جریان را به شوهرش گفت: زید گفت: آیا میل داری تو را طلاق دهم تا رسول خدا (ص) با تو ازدواج کند؟ زینب گفت: می ترسم تو طلاقم بدهی، و رسول خدا (ص) هم با من ازدواج نکند، زید نزد رسول خدا (ص) رفت و عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، زینب جریانی به این صورت برایم تعریف کرد، آیا میل داری من او را طلاق دهم تا شما با او ازدواج کنید؟

فقال له رسول الله: لا اذهب- و اتق الله و أمسك عليك زوجك، ثم حكى الله فقال: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ- وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ- وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ- فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا- إِلَى قَوْلِهِ- وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» فزوجه الله من فوق عرشه.

فرمود: نه، برو و از خدا بترس، و همسرت را نگهدار، خدای تعالی این جریان را حکایت کرده و فرمود "أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا ... وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا" پس خدای تعالی در بالای عرش خود زینب را به ازدواج آن جناب درآورد.

فقال المنافقون: يحرم علينا نساء أبنائنا و يزوج امرأة ابنه زید- فأنزل الله في هذا «وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ- إِلَى قَوْلِهِ- يَهْدِي السَّبِيلَ».

منافقین گفتند: زنان پسران ما را بر ما حرام می کند، آن وقت خودش همسر پسرش زید را می گیرد، خدای تعالی در پاسخ آنان فرمود: "وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ... يَهْدِي السَّبِيلَ"!

أقول: و روى قريبا منه مع اختلاف ما في الدر المنثور، عن ابن مردويه عن ابن عباس.

مؤلف: سیوطی قریب به این مضمون را با مختصری اختلاف در الدر المنثور از ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۲

و في الدر المنثور، أخرج أحمد و أبو داود و ابن مردويه عن جابر عن النبي ص أنه كان يقول: أنا أولى بكل مؤمن من نفسه - فأیما رجل مات و ترك دینا فالی، و من ترك مالا فهو لورثته.

و نیز در الدر المنثور است که احمد و ابو داوود و ابن مردویه، از جابر روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا (ص) می‌فرمود: من اولای به هر مؤمنم از خود او، پس هر مردی از دنیا برود، و قرضی بگذارد، آن قرض به عهده من است، و هر کس بمیرد و مالی از خود بگذارد، از آن ورثه اوست^۱.

أقول: و في معناه روايات أخر من طرق الشيعة و أهل السنة.

مؤلف: در این معنا روایات دیگری از طریق شیعه و اهل سنت رسیده.

و فيه، أخرج ابن أبي شيبة و أحمد و النسائي عن بريدة قال: غزوت مع علي اليمن فرأيت منه جفوة - فلما قدمت علي رسول الله ص ذكرت عليا فتنقصته - فرأيت وجه رسول الله ص تغير و قال: يا بريدة - أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلي مولاه.

[چند روایت حاکی از اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود هر که را من مولایم علی (علیه السلام) مولا است در ذیل جمله: "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ"]

و در همان کتاب است که ابن ابی شیبیه و احمد و نسایی، از بریده روایت کرده‌اند که گفت: من با علی (ع) در جنگ یمن شرکت داشتم، و از او جفایی دیدم، پس همین که به مدینه برگشته، شرفیاب محضر رسول خدا (ص) شدم، نزد آن جناب از علی بدگویی کردم و عیب گرفتم، دیدم که رنگ آن جناب دگرگون شد، و فرمود: ای بریده مگر من اولی به مؤمنین از خود آنان نیستم؟ عرض کردم: بله یا رسول الله فرمود: پس هر که من مولای اویم، علی مولای اوست^۲.

و في الاحتجاج، عن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب في حديث طويل قال: سمعت رسول الله ص يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم. من كنت أولى به من نفسه فأنت أولى به من نفسه - و علي بين يديه في البيت:

و در احتجاج از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب روایت کرده که در ضمن حدیثی طولانی گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: من به مؤمنین اولی هستم از خود آنان، هر کس من اولایم به او از خود او، تو اولی هستی به او از خودش، و این سخن را خطاب به علی که در خانه در مقابل حضرت بود فرمود^۳.

^۱ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲.

^۳ . نور الثقلین، ج ۴ ص ۲۴۱ ش ۲۶، به نقل از احتجاج.



أقول: و رواه في الكافي، بإسناده عن جعفر عنه ص و الأحاديث في هذا المعنى من طرق الفريقين فوق حد الإحصاء.

مؤلف: این روایت را کافی هم به سند خود از جعفر از آن جناب نقل کرده، و احادیث در این معنا از طریق شیعه و سنی از حد شمار بیرون است.^۱

و في الكافي، بإسناده عن حنان قال: قلت لأبي عبد الله ع: أي شيء للموالي؟ فقال: ليس لهم من الميراث إلا ما قال الله عز وجل: «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا».

و در کافی به سند خود از حنان روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرضه داشتم که: موالی (بردگان) چه حقی از آدم می‌برند؟ فرمود: هیچ سهمی از ارث به ایشان نمی‌رسد، مگر همان که قرآن فرمود: «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا».^۲

و في الدر المنثور، أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: قيل: يا رسول الله متى أخذ ميثاقك؟ قال: و آدم بين الروح و الجسد.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: چه وقت از تو پیمان گرفتند؟ فرمود آن وقت که آدم بین روح و جسد بود.^۳

أقول: و هو بلفظه مروى بطرق مختلفة عنه ص و معناه كون الميثاق مأخوذاً في نشأة غير هذه النشأة و قبلها.

مؤلف: این روایت با همین لفظ و عبارت به چند طریق مختلف از آن جناب نقل شده، و معنایش این است که میثاقی که گرفته شد، در نشاهای قبل از نشاه دنیا بود.

[سورة الأحزاب (۳۳): الآيات ۹ الى ۲۷]

ترجمه آیات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته به یاد آورید و فراموش مکنید روزی را که لشکرها به سویتان آمدند، ما، بادی و لشکری که نمی‌دیدید بر شما فرستادیم، و خدا به آنچه شما می‌کنید بینا است (۹).

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلِ مِنْكُمْ وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُّونَا (۱۰)

هنگامی که از نقطه بالا و از پایین‌تر شما بیامدند، آن روزی که چشمها از ترس خیره، و دلها به گلوگاه رسید، و در باره خدا به پندارها افتادید (۱۰).

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۶.

۲. فروع کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۳.

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۴.



هٰنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

در آن هنگام بود که مؤمنین آزمایش شدند، و سخت متزلزل گشتند (۱۱).

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

همان روزی که منافقان و بیماردلان گفتند: خدا و رسولش جز فریبی به ما وعده ندادند (۱۲).

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

روزی که طائفه‌ای از ایشان گفتند: ای اهل مدینه! دیگر جای درنگ برایتان نیست، برگردید، وعده‌ای از ایشان از پیامبر اجازه برگشتن گرفتند، به این بهانه که گفتند خانه‌های ما در و بام محکمی ندارد، در حالی که چنین نبود، و منظوری جز فرار نداشتند (۱۳).

وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَطْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴)

به شهادت اینکه اگر دشمن از هر سو بر آنان در خانه‌هایشان درآیند، و بخواهند که اینان دست از دین بردارند، جز اندکی بدون درنگ از دین بر می‌گردند (۱۴).

وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵)

در حالی که قبلاً با خدا عهد بستند که پشت به خدا و دین نکنند، و خدا از عهد خود بازخواست خواهد کرد (۱۵).

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶)

بگو به فرضی هم که از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، تازه جز اندکی زندگی نخواهید کرد (۱۶).

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷)

بگو آن کیست که شما را از خدا اگر بدی شما را بخواهد نگه بدارد؟ و یا جلو رحمت او را اگر رحمت شما را بخواهد بگیرد؟ نه، به غیر خدا ولی و یآوری برای خود نخواهند یافت (۱۷).

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸)

و بدانند که خدا می‌شناسد چه کسانی از شما امروز و فردا کردند، و چه کسانی بودند که به برادران خود گفتند: نزد ما بیایید، و به جنگ نروید، اینها جز اندکی به جنگ حاضر نمی‌شوند (۱۸).

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹)

آنان نسبت به جان خود بر شما بخل می‌ورزند، به شهادت اینکه وقتی پای ترس به میان می‌آید، ایشان را می‌بینی که وقتی به تو نگاه می‌کنند مانند کسی که به غشوه مرگ افتاده، حدقه‌هایشان می‌چرخد، ولی چون ترس تمام می‌شود، با زبانهای تیز به شما طعن می‌زنند، و در خیر رساندن بخیلند، ایشان ایمان نیاورده‌اند، و خدا هم اعمال نیکشان را بی‌اجر کرده، و این برای خدا آسان است (۱۹).



يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَنْ
أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰)

پنداشتند احزاب هنوز نرفته‌اند، و اگر هم برگردند، دوست می‌دارند ای کاش به بادیه رفته بودند، و از آنجا جویای اخبار شما می‌شدند، و به فرضی هم در میان شما باشند، جز اندکی قتال نمی‌کنند (۲۰).

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱)

در حالی که شما می‌توانستید به رسول خدا (ص) به خوبی تاسی کنید، و این وظیفه هر کسی است که امید به خدا و روز جزا دارد، و بسیار یاد خدا می‌کند (۲۱).

وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا (۲۲)

و چون مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان وعده‌ای است که خدا و رسولش به ما داد، و خدا و رسولش راست گفتند، و از دیدن احزاب جز بیشتر شدن ایمان و تسلیم، بهره‌ای نگرفتند (۲۲).

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا
تَبْدِيلًا (۲۳)

بعضی از مؤمنان مردانی هستند که بر هر چه با خدا عهد بستند وفا کردند، پس بعضی‌شان از دنیا رفتند، و بعضی دیگر منتظرند و هیچ چیز را تبدیل نکردند (۲۳).

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ عَافُوًّا رَحِيمًا
(۲۴)

تا خدا به صادقان، پاداش صدقشان را دهد و منافقان را اگر خواست عذاب کند، و یا بر آنان توبه کند، که خدا آمرزنده رحیم است (۲۴).

وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا (۲۵)

و خدا آنان را که کافر شدند، به غیظشان برگردانید، به هیچ خیری نرسیدند، و خدا زحمت جنگ را هم از مؤمنان برداشت، و خدا همواره توانا و عزیز است (۲۵).

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ
تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶)

و یاران کتابی ایشان را که کمکشان کردند از قلعه‌هایشان بیرون کرد، و ترس در دل‌هایشان بیفکند، عده‌ای از ایشان را کشتید، و جمعی دیگر را اسیر کردید (۲۶).

وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

و سرزمین ایشان، و خانه‌هایشان، و اموالشان، و زمینی را که تا امروز در آن قدم ننهاده بودید، همه را به شما ارث داد، و خدا همواره بر هر چیزی توانا است (۲۷).



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۴

(بیان)

قصة غزوة الخندق و ما عقبها من أمر بني قريظة و وجه اتصالها بما قبلها ما فيها من ذكر حفظ العهد و نقضه.

بیان آیات [بیان آیات مربوط به داستان جنگ احزاب (خندق)]

در این آیات، داستان جنگ خندق، و به دنبالش سرگذشت بنی قریظه را آورده، و وجه اتصالش به ما قبل این است که در این آیات نیز در باره حفظ عهد و پیمان شکنی گفتگو شده است.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۵

قوله تعالى: «يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ جاءكم جنود» إلخ، تذكير للمؤمنين بما أنعم عليهم أيام الخندق بنصرهم و صرف جنود المشركين عنهم و قد كانوا جنودا مجندة من شعوب و قبائل شتى كغطفان و قريش و الأحابيش و كنانة و يهود بني قريظة و النضير أحاطوا بهم من فوقهم و من أسفل منهم فسلط الله عليهم الريح و أنزل ملائكة يخذلونهم.

" يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ جاءكم جنود ... بصيراً" این آیه مؤمنین را یادآوری می‌کند که در ایام جنگ خندق چه نعمتها به ایشان ارزانی داشت، ایشان را یاری، و شر لشکر مشرکین را از ایشان برگردانید، با اینکه لشکریانی مجهز، و از شعوب و قبائل گوناگون بودند، از غطفان، از قریش، احابیش، کنانه، یهودیان بنی قریظه، بنی النضیر جمع کثیری آن لشکر را تشکیل داده بودند، و مسلمانان را از بالا و پایین احاطه کرده بودند، با این حال خدای تعالی باد را بر آنان مسلط کرد، و فرشتگانی فرستاد تا بیچاره‌شان کردند.

و هو قوله: «يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم إذ» ظرف للنعمة أو لثبوتها «جاءتكم جنود» من طوائف كل واحدة منهم جند كغطفان و قريش و غیرهما «فأرسلنا» بیان للنعمة و هو الإرسال المتفرع على مجيئهم «عليهم ريحاً» و هي الصبا و كانت باردة في ليال شاتية «و جنوداً لم تروها» و هي الملائكة لخذلان المشركين «و كان الله بما تعملون بصيراً».

کلمه "اذ" در جمله "اذ جاءتكم" ظرف است برای نعمت، یا برای ثبوت آن، "جاءتكم جنود"، لشکرهایی از هر طائفه به سر وقتان آمدند، لشکری از غطفان، لشکری از قریش، و لشکریانی از سایر قبائل، "فأرسلنا" این جمله بیان آن نعمت است، و آن عبارت است از فرستادن باد که متفرع بر آمدن لشکریان است، و چون متفرع بر آمدن آنها است، حرف "فاء" بر سر جمله آورد، "عليهم ريحاً"، فرستادیم بر آنان بادی، که مراد از آن، باد صبا است، چون نسیمی سرد در شبهایی زمستانی بوده، "و جنوداً لم تروها" لشکرهایی که شما ایشان را نمی‌دیدید، و آن ملائکه بودند که برای بیچاره کردن لشکر کفر آمدند، "و كان الله بما تعملون بصيراً" - و خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

قوله تعالى: «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» إِيخ الجاعون من فوقهم و هو الجانب الشرقي للمدينة غطفان و يهود بني قريظة و بني النضير و الجاعون من أسفل منهم و هو الجانب الغربي لها قريش و من انضم إليهم من الأحابيش و كنانة فقوله: «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» عطف بيان لقوله: «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ».

"إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ..."

لشکری که از بالای سر مسلمانان یعنی از طرف مشرق مدینه آمدند، قبیله غطفان، و یهودیان بنی قریظه، و بنی نضیر بودند، و لشکری که از پایین مسلمانان آمدند، یعنی از طرف غرب مدینه آمدند، قریش و هم پیمانان آنان از احابیش و کنانه بودند، و بنا بر این جمله "إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ" عطف بیان است برای جمله "إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ". و قوله: «إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»، عطف بیان آخر لقوله: «إِذْ جَاءَتْكُمْ» إِيخ، و زيغ الأبصار ميلها و القلوب هي الأنفس و الحناجر جمع حنجر و هو جوف الحلقوم.

و جمله "إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ" عطف بیان دیگری است برای جمله "إِذْ جَاءَتْكُمْ ..."، و کلمه "زاغت" از زيغ بصر است، که به معنای کجی دید چشم است، و مراد از قلوب جانها و مراد از حناجر، حنجرها است، که به معنای جوف حلقوم است.

و الوصفان أعني زيغ الأبصار و بلوغ القلوب الحناجر کنایتان عن کمال غشيان الخوف لهم حتى حولهم إلى حال المحتضر الذي يزيغ بصره و تبلغ روحه الحلقوم.

و این دو وصف یعنی کجی چشم، و رسیدن جانها به گلو، کنایه است از کمال چیرگی ترس بر آدمی، و مسلمانان در آن روز آن قدر ترسیدند که به حال جان دادن افتادند، که در آن حال چشم تعادل خود را از دست می‌دهد، و جان به گلوگاه می‌رسد.

و قوله: «وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» أي يظن المنافقون و الذين في قلوبهم مرض الظنون فبعضهم يقول: إن الكفار سيغلبون و يستولون على المدينة، و بعضهم يقول: إن الإسلام سينمحق و الدين سيضيع، و بعضهم يقول: إن الجاهلية ستعود كما كانت، و بعضهم يقول: إن الله غرهم و رسوله إلى غير ذلك من الظنون.

"وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا" - یعنی منافقین و کسانی که بیمار دل بودند، آن روز در باره خدا گمانها کردند، بعضی از آنها گفتند: کفار به زودی غلبه می‌کنند، و بر مدینه مسلط می‌شوند، بعضی دیگر گفتند: بزودی اسلام از بین می‌رود و اثری از دین نمی‌ماند، بعضی دیگر گفتند: جاهلیت دو باره جان می‌گیرد، بعضی دیگر گفتند: خدا و رسول او مسلمانان را گول زدند، و از این قبیل پندارهای باطل.

قوله تعالى: «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» هنالك إشارة بعيدة إلى زمان أو مكان و المراد الإشارة إلى زمان مجيء الجنود و كان شديدا عليهم

[حکایت ترس و بهانه تراشی منافقان و بیمار دلان بعد از مشاهده لشکر انبوه دشمن و سخن پراکنی‌هایشان در جهت تضعیف روحیه مؤمنین]

"هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا" کلمه "هنالك" که اسم اشاره است و مخصوص اشاره به دور است، دور از جهت زمان، و یا دور از جهت مکان، در اینجا اشاره است به زمان آمدن آن لشکرها، که برای مسلمانان مشکلی بود



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۶

لغاية بعيدة، و الابتلاء الامتحان، و الزلزلة و الزلزال الاضطراب، و الشدة القوة و تختلفان في أن الغالب على الشدة أن تكون محسوسا بخلاف القوة، قيل: و لذلك يطلق القوي عليه تعالى دون الشديد.

که حل آن بسیار دور به نظر می‌رسید، و کلمه "ابتلاء" به معنای امتحان، و "زلزال" به معنای اضطراب، و "شدة" به معنای قوت است، چیزی که هست موارد استعمال شدید و قوی مختلف است، چون غالب موارد استعمال شدید در محسوسات است، و غالب موارد استعمال قوی به طوری که گفته‌اند در غیر محسوسات است، و به همین جهت به خدای تعالی قوی گفته می‌شود، ولی شدید گفته نمی‌شود.

و المعنى في ذلك الزمان الشديد امتحن المؤمنون و اضطربوا خوفا اضطرابا شديدا.

و معنای آیه این است که در آن زمان سخت، مؤمنین امتحان شدند، و از ترس دچار اضطرابی سخت گشتند.

قوله تعالى: «وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ هُمْ ضِعْفَاءُ الْإِيمَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُمْ غَيْرُ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ يَظْهَرُونَ الْإِيمَانَ وَ يَبْطِنُونَ الْكُفْرَ، وَ إِنَّمَا سَمِيَ الْمُنَافِقُونَ الرَّسُولَ لِمَكَانِ إِظْهَارِهِمُ الْإِسْلَامَ.

"وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا" منظور از آنهایی که در دل‌هایشان مرض دارند افراد ضعیف‌الایمان از مؤمنین‌اند، و این دسته غیر منافقین هستند که اظهار اسلام نموده و کفر باطنی خود را پنهان می‌دارند و اگر منافقین، پیغمبر اکرم (ص) را رسول خواندند، با اینکه در باطن او را پیامبر نمی‌دانستند، باز برای همین است که اظهار اسلام کنند.

و الغرور حمل الإنسان على الشر بإراءته في صورة الخير و الاغترار احتماله له.

کلمه "غرور" به معنای این است که کسی آدمی را به شری وادار کند که به صورت خیر باشد، و این عمل او را غرور (فريب) می‌خوانند، و عمل ما را که فریب او را خورده و آن عمل را مرتکب شده‌ایم "اغترار" می‌خوانند،

قال الراغب: يقال: غررت فلانا أصبت غرته و نلت منه ما أريد، و الغرة- بكسر الغين - غفلة في اليقظة. انتهى.

راغب گفته: معنای اینکه بگوییم: "غررت فلانا" این است که من رگ خواب فلانی را یافتم، و توانستم فریبش دهم، و به آنچه از او می‌خواستم برسم، و کلمه "غرة" به کسر غین، به معنای غفلت در بیداری است!

و الوعد الذي يعدونه غرورا من الله و رسوله لهم بقرينة المقام هو وعد الفتح و ظهور الإسلام على الدين كله و قد تكرر في كلامه تعالى

و وعدهای که منافقین آن را فریبی از خدا و رسول خواندند، به قرینه مقام، وعده فتح و غلبه اسلام بر همه ادیان است، و این وعده در کلام خدای تعالی مکرر آمده،

كما ورد أن المنافقين قالوا: يعدنا محمد أن يفتح مدائن كسرى و قيصر و نحن لا نأمن أن نذهب إلى الخلاء.

هم چنان که در روایات هم آمده که منافقین گفته بودند محمد (ص) به ما وعده می‌دهد که شهرهای کسری و قیصر را برای ما فتح می‌کند، با اینکه ما جرأت نداریم در خانه خود تا مستراح برویم؟!!

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا» يثرب اسم المدينة قبل الإسلام ثم غلب عليه اسم مدينة الرسول بعد الهجرة ثم المدينة،

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا" کلمه " يثرب" نام قدیمی مدینه طیبه است، قبل از ظهور اسلام این شهر را يثرب می‌خواندند، بعد از آنکه رسول خدا (ص) به این شهر هجرت کردند نامش را "مدینه الرسول" نهادند، و سپس کلمه رسول را از آن حذف کرده و به مدینه مشهور گردید.

و المقام بضم الميم الإقامة، و قولهم: لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا أَي لَا وَجَهَ لِإِقَامَتِكُمْ هَاهُنَا قَبَالَ جَنُودِ الْمُشْرِكِينَ فَالغلبة لهم لَا محالة فارجعوا

و کلمه "مقام" به ضمه ميم به معنای اقامه است، و اینکه گفتند ای اهل مدینه شما در این جا مقام ندارید، و ناگزیر باید برگردید، معنایش این است که دیگر معنا ندارد در این جا اقامت کنید، چون در مقابل لشکرهای مشرکین تاب نمی‌آورید، و ناگزیر باید برگردید.

ثم أتبعه بحكاية ما قاله آخرون فقال عاطفا على قوله: قالت طائفة: «وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» أَي من المنافقين و الذين في قلوبهم مرض «النَّبِيِّ» في الرجوع «يَقُولُونَ» استئذانا «إِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ» أَي فيها خلل لا يأمن صاحبها دخول السارق و زحف العدو «وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ» أَي ما يريدون بقولهم هذا «إِلَّا فِرَارًا».

خدای تعالی بعد از حکایت این کلام از منافقین، کلام يك دسته دیگر را هم حکایت کرده، و بر کلام اول عطف نموده، و فرموده "وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ"، یعنی يك دسته از منافقین و کسانی که در دل بیماری سستی ایمان دارند، "النبي" از رسول خدا (ص) اجازه مراجعت می‌خواهند، "يقولون" و در هنگام اجازه خواستن می‌گویند: "إِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ"، یعنی خانه‌های ما، در و دیوار درستی ندارد، و ایمن از آمدن دزد و حمله دشمن نیستیم، "وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا"، یعنی دروغ می‌گویند و خانه‌هایشان بدون در و دیوار نیست، و از این حرف جز فرار از جهاد منظوری ندارند.

قوله تعالى: «وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» ضمائر الجمع للمنافقين و المرضى القلوب و الضمير في «دَخَلَتْ» للبيوت و معنى دخلت عليهم دخل الجنود البيوت حال كونه دخولا عليهم، و الأقطار جمع قطر و هو الجانب، و المراد بالفتنة بقرينة المقام الردة و الرجعة من الدين و المراد بسؤالها طلبها منهم، و التلبث التأخر.

"وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا" ضمیرهای جمع همه به منافقین و بیماردلان، و ضمیر در فعل "دخلت" به کلمه "بيوت" برمی‌گردد، و معنای جمله "دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ" این است که: اگر لشکریان مشرکین داخل خانه‌ها شوند، در حالی که دخول بر آنان نیز باشد، جز اندکی درنگ نمی‌کنند، و کلمه "اقطار" جمع قطر به معنای ناحیه و جانب است، و مراد از فتنه به قرینه مقام، برگشتن از دین، و مراد از درخواست آن، درخواست از ایشان است، و کلمه "تلبث" به معنای درنگ کردن است.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۷

و المعنى: و لو دخل جنود المشركين بيوتهم من جوانبها و هم فيها ثم طلبوا منهم أن يرتدوا عن الدين لأعطوهم مسئولهم و ما تأخروا بالردة إلا يسيرا من الزمان بمقدار الطلب و السؤال أي إنهم يقيمون على الدين ما دام الرخاء فإذا هجمت عليهم الشدة و البأس لم يلبثوا دون أن يرجعوا. و معنای آیه این است که اگر لشکرهای مشرکین از اطراف، داخل خانه‌های ایشان شوند، و آنان در خانه‌ها باشند، آن گاه از ایشان بخواهند که از دین برگردند، حتما پیشنهاد آنان را می‌پذیرند، و جز اندکی از زمان درنگ نمی‌کنند مگر همان قدر که پیشنهاد کفار طول کشیده باشد، و منظور این است که این عده تا آنجا پایداری در دین دارند، که آسایش و منافعتشان از بین نرود، و اما اگر با هجوم دشمن منافعتشان در خطر بیفتد، و یا پای جنگ پیش بیاید، دیگر پایداری نمی‌کنند، و بدون درنگ از دین برمی‌گردند.

قوله تعالى: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأُدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» اللام للقسم، و قوله: «لَا يُؤْلُونَ الْأُدْبَارَ» أي لا يفرون عن القتال و هو بيان للعهد و لعل المراد بعهدهم من قبل هو بيعتهم بالإيمان بالله و رسوله و ما جاء به رسوله و مما جاء به: الجهاد الذي يحرم الفرار فيه و معنی الآية ظاهر.

" و لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأُدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا" لام در "لقد" لام قسم است، و معنای "لا يؤلون الأُدبار" این است که پشت به دشمن نکرده از جنگ نمی‌گریزند، و این جمله بیان آن عهدهی است که قبلا کرده بودند، و بعید نیست که مراد از عهد آنان از سابق، بیعتی باشد که بر مساله ایمان به خدا و رسولش، و دینی که آن جناب آورده با آن جناب کرده‌اند، و یکی از احکام دینی که آن جناب آورده مساله جهاد و حرمت فرار از جنگ است، و معنای آیه روشن است.

قوله تعالى: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» إذ لا بد لكل نفس من الموت لأجل مقضي محتوم لا يتأخر عنه ساعة و لا يتقدم عليه فالفرار لا يؤثر في تأخير الأجل شيئا.

" قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا" یعنی بگو اگر از مرگ و یا قتل فرار کنید، این فرار سودی به حالتان ندارد، و جز اندکی زنده نمی‌مانید، برای اینکه هر کسی باید روزی بمیرد، و هر نفس‌کشی اجلی معین و حتمی دارد، که حتی يك ساعت عقب و جلو نمی‌شود، پس فرار از جنگ در تأخیر اجل هیچ اثری ندارد. و قوله: «وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» أي و إن نفعكم الفرار فتمتعتم بتأخر الأجل فرضا لا يكون ذلك التمتع إلا تمتيعا قليلا أو في زمان قليل لكونه مقطوع الآخر لا محالة.

" وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا" - یعنی به فرضی هم که فرار از جنگ در تأخیر اجل شما مؤثر باشد، تازه چقدر زندگی می‌کنید؟ در چنین فرضی تازه بهره‌مندیتان از زندگی بسیار اندک، و یا در زمانی اندک است، چون بالآخره تمام می‌شود.

قوله تعالى: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» كانت الآية السابقة تنبيها لهم على أن حياة الإنسان مقضي مؤجل لا ينفع معه فرار من الزحف

"قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا" آیه قبلی منافقین را هشدار می‌داد که زندگی انسان مدت و اجلی معین دارد، که با آن تقدیر، دیگر فرار از جنگ هیچ سودی ندارد،

و في هذه الآية تنبيه - على أن الشر والخير تابعان لإرادة الله محضا لا يمنع عن نفوذها سبب من الأسباب و لا يعصم الإنسان منها أحد فالحزم إكمال الأمر إلى إرادته تعالى و القرار على أمره بالتوكل عليه.

و در این آیه تذکرشان می‌دهد که خیر و شر همه تابع اراده خدا است، و بس، و هیچ سببی از اسباب، از نفوذ اراده خدا جلوگیری نمی‌شود، و هیچ کس آدمی را از اراده خدا اگر به شر تعلق گرفته باشد نگه نمی‌دارد، پس حزم و احتیاط این را اقتضاء می‌کند که انسان توکل به خدا نموده و امور را محول به او کند.

و لما كانت قلوبهم مرضى أو مشغولة بكفر مستبطن عدل عن أمر النبي ص بتكليمهم إلى تكليم نفسه فقال: «و لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا».

و از آنجا که منافقین و بیمار دلان به خاطر مرضی که دارند، و یا کفری که در دل پنهان کرده‌اند و دل‌هایشان مشغول بدانست، خدای تعالی که تا کنون به رسول گرامی خود دستور داده بود با ایشان صحبت کند، در این جا خودش صحبت کرده، و فرموده "و لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا" ایشان غیر از خدا ولی و یآوری برای خود نمی‌یابند.

قوله تعالى: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - يَسِيرًا التَّعْوِيقُ التَّشْيِيطُ وَ الصَّرْفُ، وَ هَلْمُ اسْمُ فِعْلٍ بِمَعْنَى أَقْبَلَ، وَ لَا يَثْنَى وَ لَا يَجْمَعُ فِي لُغَةِ الْحِجَازِ، وَ الْبَاسُ الشَّدَّةُ وَ الْحَرْبُ، وَ أَشْحَةُ جَمْعُ شَحِيحٍ بِمَعْنَى الْبَخِيلِ، وَ الَّذِي يَغْشَى عَلَيْهِ هُوَ الَّذِي أَخَذَتْهُ

"قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ ... يَسِيرًا" کلمه "معوِّقین" اسم فاعل از تعویق است که به معنای منصرف کردن و تاخیر

انداختن است، و کلمه "هلم" اسم فعلی است که معنای "بیا" را می‌دهد، و چون اسم فعل است تنبیه و جمع ندارد، این

البته در لغت حجاز چنین است، و کلمه "باس" به معنای شدت و جنگ و کلمه "اشحة" جمع شحیح است، که به معنای

بخیل است، و جمله "كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ" به معنای کسی است که غشوه مرگ او را گرفته باشد،

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٢١١

الغشوة فغابت حواسه و أخذت عيناه تدوران، و السلق بالفتح فالسكون الضرب و الطعن.

و در نتیجه مشاعر خود را از دست داده و چشمانش در حدقه بگرددش درآمده باشد، و کلمه "سلق" - به فتحه سین و سکون لام- به معنای زدن و طعنه است.



و معنى الآيتين: إن الله ليعلم الذين يثبطون منكم الناس و يصرفونهم عن القتال و هم المنافقون و يعلم الذين يقولون من المنافقين لإخوانهم من المنافقين أو ضعفة الإيمان تعالوا و أقبلوا و لا يحضرون الحرب إلا قليلا بخلاء عليكم بنفوسهم.

و معنای دو آیه این است که: خدا می‌شناسد آن کسان از شما را که مردم را از شرکت در جهاد بازمی‌دارند، و آن منافقینی را که از شرکت مسلمانان در جهاد جلوگیری می‌کنند، و نیز آن منافقین را که به برادران منافق خود و یا به بیماردلان می‌گویند بیاید نزد ما و به جهاد نروید، و خود کمتر در جهاد شرکت نموده و از شما مسلمانان جان خود را دریغ می‌دارند.

فإذا جاء الخوف بظهور مخائل القتال تراهم ينظرون إليك من الخوف نظرا لا إرادة لهم فيه و لا استقرار فيه لأعينهم تدور أعينهم كالمغشي عليه من الموت فإذا ذهب الخوف ضربوكم و طعنوكم بالسنة حداد قاطعة حال كونهم بخلاء على الخير الذي نلتموه.

و همین که آتش جنگ شعله‌ور شد، ایشان را می‌بینی که از ترس به تو نگاه می‌کنند، اما نگاهی بدون اراده، و چشمانشان در حدقه کنترل ندارد، و مانند چشمان شخص محتضر در حدقه می‌گردد، و همین که ترس از بین رفت، شما را با زبانهای تیزتر از شمشیر می‌زنند، در حالی که از آن خیری که به شما رسیده ناراحتند، و بدان بخل می‌ورزند. **أولئك لم يؤمنوا و لم يستقر الإيمان في قلوبهم و إن أظهروه في ألسنتهم فأبطل الله أعمالهم و أحببها و كان ذلك على الله يسيرا.**

اینگونه افراد- که نشانیهایشان را دادیم- ایمان نیآورده‌اند، به این معنا که ایمان در دل‌هایشان جایگیر نشده، هر چند که در زبان آن را اظهار می‌کنند پس خداوند اعمال آنان را بی اجر نموده و این کار برای خدا آسان است. **قوله تعالى: «يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا» إلى آخر الآية، أي يظنون من شدة الخوف أن الأحزاب- و هم جنود المشركين المتحزبون على النبي ص- لم يذهبوا بعد «و إن يأت الأحزاب» مرة ثانية بعد ذهابهم و تركهم المدينة «يودوا» و يحبوا «أنهم بادون» أي خارجون من المدينة إلى البدو «في الأعراب يسألون عن أنبائكم» و أخباركم "يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا..."**

یعنی از شدت ترس هنوز گمان می‌کنند که احزاب- لشکر دشمن- فرار نکرده‌اند (و اگر آنها را احزاب خواند چون همگی علیه رسول خدا (ص) متحد شده بودند) و اگر احزاب بعد از رفتن از مدینه بار دیگر برگردند، این منافقین دوست می‌دارند ای کاش از مدینه بیرون شویم، و در بادیه منزل بگیریم، و از آنجا خبر مسلمین را به دست آوریم، که از بین رفتند یا نه، "يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ" از آنجا اخبار شما را به دست آورند،

«و لو كانوا فيكم» و لم يخرجوا منها بادين «ما قاتلوا إلا قليلا» أي و لا كثير فائدة في لزومهم إياكم و كونهم معكم فإنهم لن يقاتلوا إلا قليلا لا يعتد به.

"و لو كانوا فيكم" و به فرضی که به بادیه نروند، و در بین شما بمانند، "ما قاتلوا إلا قليلا" قتال نمی‌کنند مگر اندکی، پس بودن منافقین با شما فایده زیادی برای شما ندارد، چون قتال آنان خدمت قابل توجهی نیست.



قوله تعالى: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» الأسوة القدوة و هي الاقتداء و الاتباع، و قوله: «فِي رَسُولِ اللَّهِ» أي في مورد رسول الله و الأسوة التي في مورد هـي تأسيهم به و اتباعهم له و التعبير بقوله: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ» الدال على الاستقرار و الاستمرار في الماضي إشارة إلى كونه تكليفا ثابتا مستمرا.

[مقصود از اینکه فرمود: "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ..."]

"لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا" کلمه "أسوة" به معنای اقتداء و پیروی است، و معنای "فِي رَسُولِ اللَّهِ" یعنی در مورد رسول خدا (ص)، و اسوه در مورد رسول خدا (ص)، عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به "لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ" شما در مورد رسول خدا (ص) تاسی دارید" که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می کند، برای این است که اشاره کند به اینکه این وظیفه همیشه ثابت است، و شما همیشه باید به آن جناب تاسی کنید.

و المعنى: و من حکم رسالة الرسول و إيمانكم به أن تتأسوا به في قوله و فعله و أنتم ترون ما يقاسيه في جنب الله و حضوره في القتال و جهاده في الله حق جهاده.

و معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا (ص)، و ایمان آوردن شما، این است که به او تاسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می بینید که او در راه خدا چه مشقت هایی تحمل می کند، و چگونه در جنگها حاضر شده، آن طور که باید جهاد می کند، شما نیز باید از او پیروی کنید.

و في الكشاف:، فإن قلت: فما حقيقة قوله: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؟ و قرئ أسوة بالضم. قلت: فيه وجهان: أحدهما أنه في نفسه أسوة حسنة

در تفسیر کشاف گفته: اگر کسی بپرسد حقیقت معنای آیه "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ" چیست؟ البته با در نظر گرفتن اینکه کلمه "اسوة" به ضمه همزه قراءت شده، در جواب می گوییم دو احتمال هست، اول اینکه خود آن جناب اسوه ای حسنه و نیکو است،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۸۹

أي قدوة و هو المؤتسى أي المقتدى به كما تقول: في البيضة عشرون منا حديد أي هي في نفسها هذا المبلغ من الحديد. و الثاني: أن فيه خصلة من حقها أن يؤتسى بها و تتبع و هي المواساة بنفسه انتهى و أول الوجهين قريب مما قدمناه.

یعنی بهترین رهبر و مؤتسی یعنی مقتدی به است، و این تعبیر نظیر تعبیر زیر است، که در باره کلاهخود می گویی بیست من آهن، یعنی این کلاه بیست من آهن است، دوم اینکه بگوییم خود آن جناب اسوه نیست، بلکه در او صفتی است که جا دارد مردم به وی در آن صفت اقتداء کنند، و آن عبارت است از مواساة، یعنی اینکه خود را برتر از مردم نمی داند^۱. و وجه اول قریب به همان معنایی است که ما بیان کردیم.

۱. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۳۱.

و قوله: «لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» بدل من ضمیر الخطاب في «لَكُمْ» للدلالة على أن التأسى برسول الله ص خصلة جميلة زاكية لا يتصف بها كل من تسمى بالإيمان، و إنما يتصف بها جمع ممن تلبس بحقيقة الإيمان فكان يرجو الله و اليوم الآخر أي تعلق قلبه بالله فأمن به و تعلق قلبه باليوم الآخر فعمل صالحا و مع ذلك ذكر الله كثيرا فكان لا يغفل عن ربه فتأسى بالنبي في أفعاله و أعماله.

در جمله "لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً" کلمه "من - کسی که" بدل است از ضمیر خطاب در "لکم" تا دلالت کند بر اینکه تاسی به رسول خدا (ص) صفت حمیده و پاکیزه‌ای است که هر کسی که مؤمن نامیده شود بدان متصف نمی‌شود، بلکه کسانی به این صفت پسندیده متصف می‌شوند که متصف به حقیقت ایمان باشند، و معلوم است که چنین کسانی امیدشان همه به خدا است، و هدف و همشان همه و همه خانه آخرت است، چون دل در گرو خدا دارند، و به زندگی آخرت اهمیت می‌دهند و در نتیجه عمل صالح می‌کنند، و با این حال بسیار به یاد خدا می‌باشند و هرگز از پروردگار خود غافل نمی‌مانند، و نتیجه این توجه دائمی، تاسی به رسول خدا (ص) است، در گفتار و کردار.

و قيل: قوله: «لَمَنْ كَانَ» إلخ، صلة لقوله: «حَسَنَةً» أو صفة له للمنع عن الإبدال من ضمير الخطاب و مأل الوجوه الثلاثة بحسب المعنى واحد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: جمله "لَمَنْ كَانَ..." صله است برای کلمه "حسنة" و یا صفتی است برای آن، و منظورشان این بوده که کلمه "من" را بدل از ضمیر خطاب نگیرند، ولی برگشت هر سه وجه به یکی است.

قوله تعالى: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»، وصف لحال المؤمنين لما شاهدوا الأحزاب و نزول جيوشهم حول المدينة فكان ذلك سبب رشدهم و تبصرهم في الإيمان و تصديقهم لله و لرسوله على خلاف ما ظهر من المنافقين و الذين في قلوبهم مرض من الارتياب و سبب القول، و بذلك يظهر أن المراد بالمؤمنين المخلصون لإيمانهم بالله و رسوله.

[وصف حال مؤمنین بعد از دیدن لشکریان احزاب: افزون گشتن ایمان، وفا و استواری بر عهد و ...]

"وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ" این آیه وصف حال مؤمنین است که وقتی لشکرها را می‌بینند که پیرامون مدینه اتراق کرده‌اند، می‌گویند این همان وعده‌ای است که خدا و رسولش به ما داده، و خدا و رسولش راست می‌گویند، و این عکس العمل آنان برای این است که در ایمان خود بینا، و رشد یافته‌اند، و خدا و رسولش را تصدیق دارند. به خلاف آن عکس العملی که منافقین و بیماردلان از خود نشان دادند، آنها وقتی لشکرها دیدند به شک افتاده و سخنان زشتی گفتند، از همین جا معلوم می‌شود که مراد از مؤمنین آن افرادی هستند که با خلوص به خدا و رسول ایمان آوردند.



و قوله: «قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» الإشارة بهذا إلى ما شاهدوه مجردا عن سائر الخصوصيات، كما في قوله: «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي»: الأنعام: ۷۸.

"قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ" - کلمه "هذا" اشاره است به آنچه دیدند، منهای سایر خصوصیات، هم چنان که در آیه "فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي" کلمه "هذا" صرفا اشاره است به همین معنا.

و الوعد الذي أشاروا إليه قيل: هو ما كان رسول الله ص قد وعدهم أن الأحزاب سيظهرون عليهم فلما شاهدوهم تبين لهم أن ذلك هو الذي وعدهم.

و وعدهای که به آن اشاره کردند- به قول بعضی^۲ - عبارت بود از اینکه رسول خدا(ص) قبلا فرموده بود به زودی احزاب علیه ایشان پشت بهم می دهند، و به همین جهت وقتی احزاب را دیدند فهمیدند این همان است که آن جناب وعده داده بود.

و قيل: إنهم كانوا قد سمعوا قوله تعالى في سورة البقرة: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ زَلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»: البقرة: ۲۱۴ فتحققوا

بعضی دیگر^۳ گفته اند: منظور از وعده مزبور آیه سوره بقره است، که قبلا از رسول خدا (ص) شنیده بودند: "أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ زَلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ" و می دانستند که

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۰

أنهم سيصيبهم ما أصاب الأنبياء و المؤمنين بهم من الشدة و المحنة التي تزلزل القلوب و تدهش النفوس فلما رأوا الأحزاب أيقنوا أنه من الوعد الموعود و أن الله سينصرهم على عدوهم.

به زودی گرفتار مصائبی می شوند، که انبیاء و مؤمنین گذشته بدان گرفتار شده، و در نتیجه دلهايشان دچار اضطراب و وحشت می شود و چون احزاب را دیدند یقین کردند که این همان وعده موعود است، و خدا به زودی یاریشان داده و بر دشمن پیروزشان می کند.

و الحق هو الجمع بين الوجهين نظرا إلى جمعهم بين الله و رسوله في الوعد إذ قالوا: هذا ما وعدنا الله و رسوله.

این دو وجهی است که در باره وعده مذکور در آیه گفته اند، و حق مطلب این است که بین آن دو جمع کنیم، چون در آیه شریفه وعده را هم به خدا نسبت داده اند، و هم به رسول او، و گفتند: "هذا ما وعدنا الله و رَسُولُهُ".

۱. همین که آفتاب را درخشان دید گفت این پروردگار من است. سوره انعام، آیه ۷۸.

۲. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۶۹.

۳. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۶۹.



و قوله: «وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» شهادة منهم على صدق الوعد، و قوله: «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» أي إيماناً بالله ورسوله و تسليماً لأمر الله بنصرة دينه و الجهاد في سبيله.

جمله " وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ" شهادتی است از ایشان بر صدق وعده، " وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا"، یعنی دیدن احزاب در آنان زیاد نکرد، مگر ایمان به خدا و رسولش، و تسلیم در برابر امر خدا، و یاری کردن دین خدا، و جهاد در راه او را.

قوله تعالى: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا»، قال الراغب: النحب النذر المحكوم بوجوبه، يقال: قضى فلان نحبه أي وفى بنذره قال تعالى: «فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ»، و يعبر بذلك عن مات كقولهم: قضى أجله و استوفى أكله و قضى من الدنيا حاجته. انتهى.

" مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا" راغب گفته کلمه "نحب" به معنای نذری است که محکوم به وجوب باشد، مثلاً وقتی گفته می‌شود "فلان قضی نحبه" معنایش این است که فلانی به نذر خود وفا کرد، و در قرآن آمده "فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ" که البته منظور از آن، مردن است، هم چنان که می‌گویند: "فلان قضی اجله" - فلانی اجلس را به سر رساند" و یا می‌گویند "فلان استوفی اكله" - فلانی رزق خود را تا به آخر دریافت کرد" و یا می‌گویند: "فلان قضی من الدنيا حاجته" - فلانی حاجتش را از دنیا برآورد".^۱

و قوله: «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» أي حققوا صدقهم فيما عاهدوه أن لا يفرؤا إذا لاقوا العدو، و يشهد على أن المراد بالعهد ذلك أن في الآية محاذاة لقوله السابق في المنافقين و الضعفاء الإيمان: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ» كما أن في الآية السابقة محاذاة لما ذكر سابقاً من ارتياب القوم و عدم تسليمهم لأمر الله.

"صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ" - یعنی صدق خود را در آنچه با رسول خدا (ص) عهد کرده بودند به ثبوت رساندند، و آن عهد این بود که هر وقت به دشمن برخوردند فرار نکنند، شاهد اینکه مراد از عهد این است، محاذاتی است که آیه مورد بحث با آیه سابق دارد، که در باره منافقین و بیمار دلان سست ایمان می‌فرمود: "وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ" - قبلاً با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند" هم چنان که همین محاذات بین آیه سابق و آیه‌ای که قبلاً فرموده بود که: منافقین در چنین مخاطری به شک افتادند، و تسلیم امر خدا نشدند، نیز برقرار است.

و قوله: «فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ» إلخ، أي منهم من قضى أجله بموت أو قتل في سبيل الله و منهم من ينتظر ذلك و ما بدلوا شيئاً مما كانوا عليه من قول أو عهد تبديلاً.

"فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ" - یعنی بعضی از مؤمنین در جنگ اجلسان به سر رسید، یا مردند، و یا در راه خدا کشته شدند، و بعضی منتظر رسیدن اجل خود هستند، و از قول خود و عهدی که بسته بودند هیچ چیز را تبدیل نکردند.

^۱ . مفردات راغب، ماده "نحب"



قوله تعالى: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ رَحِيمًا رَحِيمًا» اللام للغاية و ما تتضمنه الآية غاية لجميع من تقدم ذكرهم من المنافقين و المؤمنين. "لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ رَحِيمًا رَحِيمًا". لام در اول آیه، لام غایت است، چون مضمون آیه غایت و نتیجه برای همه نامبردگان در آیات قبل است، چه منافقین و چه مؤمنین.

فقوله: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ» المراد بالصادقين المؤمنين و قد ذكر صدقهم قبل، و الباء في «بِصِدْقِهِمْ» للسببية أي ليجزي المؤمنين الذين صدقوا عهدهم بسبب صدقهم.

"لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ" - مراد از صادقین مؤمنین اند، که قبلا هم سخن از صدق ایشان بود، و حرف "باء" در جمله "بصدقهم" بای سببیت است، و آیه چنین معنا می دهد، که نتیجه عمل منافقین و مؤمنین این شد که خدای تعالی مؤمنینی را که به عهد خود وفا کردند، به سبب وفایشان پاداش دهد.

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٢٩١

و قوله: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» أي و يعذب المنافقين إِنْ شَاءَ تعذيبهم و ذلك فيما لو لم يتوبوا أو يتوب عليهم إِنْ تابوا إِنْ كَانَ اللَّهُ رَحِيمًا رَحِيمًا.

"وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ" - یعنی و منافقین را اگر خواست عذاب کند، که معلوم است این در صورتی است که توبه نکنند، و یا اگر توبه کردند نظر رحمت خود را به ایشان برگرداند، که خدا آمرزنده و رحیم است.

و في الآية من حيث كونها بيان غاية نكتة لطيفة هي أن المعاصي ربما كانت مقدمة للسعادة و المغفرة لا بما أنها معاص بل لكونها سائقة للنفس من الظلمة و الشقوة إلى حيث تتوحش النفس و تتنبه فتتوب إلى ربها و تنتزع عن معاصيها و ذنوبها فيتوب الله عليها في الغاية.

[اشاره به اینکه بسا می شود گناه مقدمه سعادت و آمرزش می شود]

در این آیه از جهت اینکه غایت رفتار منافقین و مؤمنین را بیان می کند، نکته لطیفی هست، و آن این است که چه بسا ممکن است گناهان، مقدمه سعادت و آمرزش شوند، البته نه از آن جهت که گناهند، بلکه از این جهت که نفس آدمی را از ظلمت و شقاوت به جایی می کشانند، که مایه وحشت نفس شده، و در نتیجه نفس سرانجام شوم گناه را لمس نموده، متنبه می شود و به سوی پروردگار خود برمی گردد، و با برگشتنش همه گناهان از او دور می شود، و معلوم است که در چنین وقتی خدا هم به سوی او برمی گردد، و او را می آمرزد.

قوله تعالى: «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» الغيظ الغم و الحنق و المراد بالخير ما كان يعده الكفار خيرا و هو الظفر بالنبی ص و المؤمنین.

"وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا" کلمه "غیظ" به معنای اندوه و خشم است، و مراد از "خیر" آن آرزوهایی است که کفار آن را برای خود خیر می پنداشتند، و آن عبارت بود از غلبه بر مسلمانان، و از بین بردن رسول خدا (ص).



و المعنى: و رد الله الذين كفروا مع غمهم و حنقهم و الحال أنهم لم ينالوا ما كانوا يتمنون و كفى الله المؤمنين القتال فلم يقاتلوا و كان الله قويا على ما يريد عزيزا لا يغلب.

و معنای آیه این است که خدای تعالی کفار را به اندوه و خشمشان برگردانید، در حالی که به هیچ آرزویی نرسیدند، و خداوند کاری کرد که مؤمنین هیچ احتیاجی به قتال و جنگ پیدا نکردند، و خدا قوی بر اراده خویش، و عزیزی است که هرگز مغلوب نمی‌شود.

قوله تعالى: «وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ» - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرًا «المُظَاهَرَةُ المَعَاوَنَةُ، وَ الصَيَاصِي جَمْعُ صَيْصِيَّةٍ وَ هِيَ الْحِصْنُ الَّذِي يَمْتَنِعُ بِهِ وَ لَعَلَّ التَّعْبِيرَ بِالْإِنْزَالِ دُونَ الْإِخْرَاجِ لِأَنَّ الْمُتَحَصِّنِينَ يَصْعَدُونَ بَرُوجَ الْحِصُونِ وَ يَشْرَفُونَ مِنْهَا وَ مِنْ أَعَالِي الْجُدُرَانِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ فِي خَارِجِهَا وَ مُحَاصِرِيهِمْ.

" وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ ... قَدِيرًا " ظاهر و هم " از " مظاهر " است، که به معنای معاونت و یاری است، و " صیاصی " جمع " صیصیه " است، که به معنای قلعه بسیار محکمی است، که با آن از حمله دشمن جلوگیری می‌شود، و شاید تعبیر به انزال از قلعه‌ها، (با اینکه ممکن بود بفرماید آنها را از قلعه‌هایشان بیرون کردیم)، بدین جهت باشد که اهل کتاب از بالای برجها و دیوارهای قلعه بر دشمنان خود که در بیرون قلعه ایشان را محاصره می‌کردند مشرف می‌شدند.

و المعنى: «وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ» أَي عَاوَنُوا الْمُشْرِكِينَ وَ هُم بَنُو قَرِيظَةَ «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» وَ هُم الْيَهُودُ «مِنْ صَيَاصِيهِمْ» وَ حِصُونِهِمْ «وَ قَذَفَ» وَ أَلْقَى «فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» وَ الْخَوْفَ «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» وَ هُم الرِّجَالُ «وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» وَ هُم الذَّرَارِيُّ وَ النِّسَاءُ «وَ أَوْرَثَكُمْ» أَي وَ مَلَكَكُمْ بَعْدَهُمْ «أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا»

و معنای آیه این است که " وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ " خداوند آنها را هم که مشرکین را علیه مسلمانان یاری می‌کردند، یعنی بنی قریظه را که " مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ " از اهل کتاب و یهودی بودند، " مِنْ صَيَاصِيهِمْ " از بالای قلعه‌هایشان پایین آورد، " وَ قَذَفَ " و افکند " فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ " ترس را در دل‌هایشان، " فَرِيقًا تَقْتُلُونَ " عده‌ای را که همان مردان جنگی دشمن باشند بکشید، " وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا " و جمعی که عبارت بودند از زنان و کودکان دشمن را اسیر کردید " وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا " بعد از کشته شدن و اسارت آنان، اراضی و خانه‌ها و اموال آنان، و سرزمینی را که تا آن روز قدم در آن نهاده بودید به ملک شما درآورد.

و هي أرض خيبر أو الأرض التي أفاء الله مما لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب، و أما تفسيرها بأنها كل أرض ستفتح إلى يوم القيامة أو أرض مكة أو أرض الروم و فارس فلا يلائمه سياق الآيتين «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا».

و منظور از این سرزمین، سرزمین خيبر، و یا آن اراضی است که خداوند بدون جنگ نصیب مسلمانان کرد، و اما اینکه بعضی گفته‌اند: مقصود هر زمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح شود، و یا خصوص زمین مکه، و یا زمین روم و فارس است، تفسیری است که سياق دو آیه مورد بحث با آن نمی‌سازد.^۱ و اما جمله "وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا" معنایش روشن است.

(بحث روائی)

بحث روایتی [داستان اجتماع قبائل مختلف عرب برای جنگ با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و وقایع جنگ احزاب: حفر خندق و ...]

في المجمع، ذكر محمد بن كعب القرظي و غيره من أصحاب السير قالوا:

در مجمع البيان آمده که محمد بن کعب قرظی، و دیگران از تاریخ‌نویسان گفته‌اند:

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۲

كان من حديث الخندق - أن نفرا من اليهود منهم سلام بن أبي الحقيق - و حيي بن أخطب في جماعة من بني النضير - الذين أجلاهم رسول الله ص خرجوا حتى قدموا على قريش بمكة فدعوهم إلى حرب رسول الله ص - و قالوا: إنا سنكون معكم عليهم حتى نستأصلهم.

یکی از حوادث جنگ خندق این بود که عده‌ای از یهودیان که یکی از آنان سلام بن ابی الحقیق، و یکی دیگر حی بن اخطب بود با جماعتی از بنی النضیر یعنی آنهایی که رسول خدا (ص) تبعیدشان کرده بود، به مکه رفتند، و قریش را دعوت به جنگ با رسول خدا (ص) نموده، گفتند: ما در مدینه به شما کمک می‌کنیم، تا مسلمانان را مستأصل نماییم. فقالت لهم قريش: يا معشر اليهود إنكم أهل الكتاب الأول - فديننا خير أم دين محمد؟ قالوا: بل - دينكم خير من دينه فأنتم أولى بالحق منه

قريش به یهودیان گفتند: شما اهل کتابید آنها هم کتاب اول "تورات"، شما بگوئید: آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ گفتند البته دین شما بهتر است، و شما به حق نزدیکتر از اوئید،

- فهم الذين أنزل الله فيهم «ألم تر إلى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت - و يقولون للذين كفروا هؤلاء أهدى من الذين آمنوا سبيلاً - إلى قوله - و كفى بجهنم سعيراً»^۲ که آیه شریفه "ألم تر إلى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت و يقولون للذين كفروا هؤلاء أهدى من الذين آمنوا سبيلاً" تا آنجا که می‌فرماید: "و كفى بجهنم سعيراً" در باره همین جریان نازل شد.

۱. مجمع البيان، ج ۸، ص ۳۴۰ و روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۸۰.

۲. آیا نمی‌بینی کسانی را که مختصر بهره‌ای از علم کتاب داشتند، به جبت و طاغوت ایمان آوردند، و به کفار گفتند مذهب شما به هدایت نزدیکتر از مذهب آنهاست که ایمان آوردند. سوره نساء، آیه ۵۱.



فسر قريشا ما قالوا و نشطوا لما دعوهم إليه - فأجمعوا لذلك و اتعدوا له.

و قريش از این سخن یهودیان سخت خوشحال شده، و دعوت آنان را با آغوش باز استقبال نموده، برای جنگ با مسلمانان به جمع عده و عده پرداختند.

ثم خرج أولئك النفر من اليهود حتى جاءوا غطفان - فدعوهم إلى حرب رسول الله ص - و أخبروهم أنهم سيكونون عليه - و أن قريشا قد بايعوهم على ذلك فأجابوهم.

آن گاه یهودیان نامبرده از مکه بیرون شده مستقیماً به غطفان رفتند و مردم آنجا را نیز به جنگ با رسول خدا (ص) دعوت نمودند، و گفتند که اگر شما بپذیرید ما نیز با شما خواهیم بود، هم چنان که اهل مکه نیز با ما در این باره بیعت کردند. آنان نیز دعوتشان را اجابت کردند.

فخرجت قريش و قائدهم أبو سفیان بن حرب، و خرجت غطفان و قائدها عيينة بن حصين بن حذيفة بن بدر - في فزارة و الحارث بن عوف في بني مرة و مسعر بن جبلة الأشجعي - فيمن تابعه من الأشجع و كتبوا إلى حلفائهم من بني أسد - فأقبل طليحة فيمن اتبعه من بني أسد و هما حليفان أسد و غطفان - و كتب قريش إلى رجال من بني سليم - فأقبل أبو الأعور السلمي فيمن اتبعه من بني سليم مددا لقريش.

چیزی نگذشت که قريش به سرداری ابو سفیان پسر حرب از مکه و غطفان بسرکردگی عيينة بن حصين بن حذيفة بن بدر، در تیره فزارة، و حارث بن عوف، در قبیله بنی مرة، و مسعر بن جبلة اشجعی در جمعی از قبیله اشجع، به حرکت در آمدند، و غطفان علاوه بر این چند قبیله اش، نامه‌ای به هم سوگندانی که در بنی اسد داشتند نوشتند، و از بین آن قبیله جمعی به سرکردگی طليحه به راه افتادند، چون دو قبیله اسد و غطفان هم سوگند بودند. از سوی دیگر قريش هم به جمعی از قبیله بنی سليم نامه نوشته، و آنان به سرکردگی ابو الأعور سلمی به مدد قريش شتافتند.

فلما علم بذلك رسول الله ص ضرب الخندق على المدينة - و كان الذي أشار إليه سلمان الفارسي - و كان أول مشهد شهده سلمان مع رسول الله ص و هو يومئذ حر - قال: يا رسول الله إنا كنا بفارس - إذا حوصرنا خندقنا علينا - فعمل فيه رسول الله ص و المسلمون حتى أحكموه.

همین که رسول خدا (ص) از جریان با خبر شد، خندقی در اطراف مدینه حفر کرد، و آن کسی که چنین پیشنهادی به آن جناب کرده بود سلمان فارسی بود، که تازه به اسلام گرویده، و این اولین جنگ از جنگهای اسلامی بود که سلمان در آن شرکت می کرد، و این وقتی بود که وی آزاد شده بود، به رسول خدا (ص) عرضه داشت: یا رسول الله، ما وقتی در بلاد خود یعنی بلاد فارس محاصره می شویم، پیرامون خود خندقی حفر می کنیم، رسول خدا (ص) پیشنهادش را پذیرفته، با مسلمانان سرگرم حفر آن شدند، و خندقی محکم بساختند.

فما ظهر من دلائل النبوة في حفر الخندق ما رواه أبو عبد الله الحافظ بإسناده عن كثير بن عبد الله بن عمر بن عوف المزني قال: حدثني أبي عن أبيه قال:

از جمله حوادثی که در هنگام حفر خندق پیش آمد، و دلالت بر نبوت آن جناب می کند، جریانی است که آن را ابو عبد الله حافظ، به سند خود از كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف مزنی، نقل کرده، او می گوید: پدرم از پدرش برایم نقل کرد که

خط رسول الله ص الخندق عام الأحزاب أربعين ذراعا بين عشرة- فاختلف المهاجرون و الأنصار في سلمان الفارسي- و كان رجلا قويا فقال الأنصار: سلمان منا، و قال المهاجرون: سلمان منا، فقال رسول الله ص: سلمان منا أهل البيت.

رسول خدا (ص) در سالی که جنگ احزاب پیش آمد نقشه حفر خندق را طرح کرد، و آن این طور بود که هر چهل ذراع (تقریباً بیست متر) را به ده نفر واگذار کرد، مهاجرین و انصار بر سر سلمان فارسی اختلاف کردند، و چون سلمان مردی قوی و نیرومند بود، انصار گفتند سلمان از ماست، و مهاجرین گفتند از ماست، رسول خدا (ص) فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

قال عمرو بن عوف: فكنت أنا و سلمان و حذيفة بن اليمان و النعمان بن مقرن

آن گاه ناقل حدیث یعنی عمرو بن عوف می گوید: من، و سلمان، و حذیفه بن یمان، و نعمان بن مقرن،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۳

و ستة من الأنصار نقطع أربعين ذراعا، فحفرنا حتى إذا بلغنا الثرى- أخرج الله من بطن الخندق صخرة بيضاء مدورة- فكسرت حديدنا و شقت علينا- فقلنا: يا سلمان ارق إلى رسول الله ص فأخبره عن الصخرة، فأما أن نعدل عنها فإن المعدل قريب- و إما أن يأمرنا فيه بأمره فإننا لا نحب أن نجاوز خطه،

و شش نفر از انصار چهل ذراع را معین نموده حفر کردیم، تا آن جا که از ریگ گذشته به رگه خاک رسیدیم، در آنجا خدای تعالی از شکم خندق صخره‌ای بسیار بزرگ، و سفید و گرد، نمودار کرد، که هر چه کلنگ زدیم کلنگها از کار افتاد، و آن صخره تکان نخورد، به سلمان گفتیم برو بالا و به رسول خدا (ص) جریان را بگو، یا دستور می‌دهد آن را رها کنید، چون چیزی به کف خندق نمانده، و یا دستور دیگری می‌دهد، چون ما دوست نداریم از نقشه‌ای که آن جناب به ما داده تخطی کنیم،

فرقي سلمان حتى أتى رسول الله ص و هو مضروب عليه قبة- فقال: يا رسول الله- خرجت صخرة بيضاء من الخندق مدورة فكسرت حديدنا و شقت علينا حتى ما يحك فيها قليل و لا كثير- فمرنا فيها بأمرك

سلمان از خندق بالا آمده، جریان را به رسول خدا (ص) که در آن ساعت در قبه‌ای قرار داشت باز گفت، و عرضه داشت: یا رسول الله (ص)! سنگی گرد و سفید در خندق نمایان شده که همه آلات آهنی ما را شکست، و خود کمترین تکانی نخورد، و حتی خراشی هم بر نداشت، نه کم و نه زیاد، حال هر چه دستور می‌فرماید عمل کنیم.

فهبط رسول الله ص مع سلمان في الخندق- و أخذ المعول و ضرب بها ضربة- فلمعت منها برقة أضاءت ما بين لابتيها يعني لابتي المدينة- حتى لكان مصباحا في جوف ليل مظلم

رسول خدا (ص) باتفاق سلمان به داخل خندق پایین آمد، و کلنگ را گرفته ضربه‌ای به سنگ فرود آورد، و از سنگ جرقه‌ای برخاست، که دو طرف مدینه از نور آن روشن شد، به طوری که گویی چراغی در دل شبی بسیار تاریک روشن کرده باشند،



فکبر رسول الله ص تکبيرة- فتح فکبر المسلمون- ثم ضرب ضربة أخرى فلمعت برقة أخرى- ثم ضرب به الثالثة فلمعت برقة أخرى.

رسول خدا (ص) تکبیری گفت که در همه جنگها در هنگام فتح و پیروزی به زبان جاری می‌کرد، دنبال تکبیر آن جناب همه مسلمانان تکبیر گفتند، بار دوم ضربتی زد، و برقی دیگر از سنگ برخاست، بار سوم نیز ضربتی زد، و برقی دیگر برخاست.

فقال سلمان: بأبي أنت و أمي يا رسول الله ما هذا الذي أرى؟ فقال: أما الأولى فإن الله عز و جل فتح علي بها اليمن- و أما الثانية فإن الله فتح علي بها الشام و المغرب و أما الثالثة فإن الله فتح علي بها المشرق- فاستبشر المسلمون بذلك و قالوا: الحمد لله موعد صادق.

سلمان عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، این برقه‌ها چیست که می‌بینیم؟ فرمود: اما اولی نویدی بود مبنی بر اینکه خدای عز و جل به زودی یمن را برای من فتح خواهد کرد، و اما دومی نوید می‌داد که خداوند شام و مغرب را برایم فتح می‌کند، و اما سومی نویدی بود که خدای تعالی بزودی مشرق را برایم فتح می‌کند، مسلمانان بسیار خوشحال شدند، و حمد خدا بر این وعده راست بگفتند.

قال: و طلعت الأحزاب فقال المؤمنون: هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله، و قال المنافقون: ألا تعجبون؟ يحدثكم و يعدكم الباطل- و يخبركم أنه يبصر في يثرب قصور الحيرة و مدائن كسرى- و أنها تفتح لكم و أنتم تحفرون الخندق- و لا تستطيعون أن تبرزوا.

راوی سپس می‌گوید: احزاب یکی پس از دیگری رسیدند، از مسلمانان آنان که مؤمن واقعی بودند، وقتی لشکرها بدیدند گفتند: این همان وعده‌ای است که خدا و رسول او به ما دادند و خدا و رسول راست گفتند، و آنان که ایمان واقعی نداشتند، و منافق بودند، گفتند:

هیچ تعجب نمی‌کنید از اینکه این مرد به شما چه وعده‌های پوچی می‌دهد، به شما می‌گوید من از مدینه، قصرهای حیره و مدائن را دیدم، و به زودی این بلاد برای شما فتح خواهد شد، آن وقت شما را وامیدارد که از ترس دشمن دور خود خندق بکنید، و شما هم از ترس جرأت ندارید به قضاء حاجت بروید!!

و مما ظهر فيه أيضا من آيات النبوة ما رواه أبو عبد الله الحافظ بالإسناد عن عبد الواحد بن أيمن المخزومي قال حدثني، أيمن المخزومي قال: سمعت جابر بن عبد الله قال: كنا يوم الخندق نحفر الخندق فعرضت فيه كدية و هي الجبل- فقلنا: يا رسول الله إن كدية عرضت فيه- فقال رسول الله ص رشوا عليها ماء- ثم قام و أتاها و بطنه معصوب الحجر من الجوع- فأخذ المعول أو المسحاة فسمى ثلاثا- ثم ضرب فعادت كتيبا أهيل-

یکی دیگر از دلائل نبوت که در این جنگ رخ داد، جریانی است که باز ابو عبد الله حافظ آن را به سند خود از عبد الواحد بن ایمن مخزومی، آورده، که گفت: ایمن مخزومی برایم نقل کرد که من از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می‌گفت: در ایام جنگ خندق روزی به يك رگه بزرگ سنگی برخوردیم، و به رسول خدا (ص) عرضه داشتیم در مسیر خندق کوهی سنگی است، فرمود آب به آن بپاشید تا بیایم، آن گاه برخاست و بدانجا آمد، در حالی که از شدت گرسنگی شالی به شکم خود بسته بود، پس کلنگ و یا بیل را به دست گرفته و سه بار بسم الله گفت، و ضربتی بر آن فرود آورد که آن کوه سنگی مبدل به تلی از ریگ شد.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۴

فقلت: ائذن لي يا رسول الله إلى المنزل ففعل - فقلت للمرأة هل عندك من شيء؟ فقلت: عندي صاع من شعير و عناق فطحنت الشعير فعجنته و ذبحت العناق و سلختها و خليت بين المرأة و بين ذلك.

عرضه داشتیم: یا رسول الله اجازه بده تا سری به خانه بزنم، بعد از کسب اجازه به خانه آمدم، و از همسرم پرسیدم: آیا هیچ طعامی در خانه داریم؟ گفت تنها صاعی جو و یک ماده بز داریم، دستور دادم جو را دستاس و خمیر کند و من نیز ماده بز را سر بریده و پوستش را کندم، و به همسرم دادم،

ثم أتيت رسول الله ص فجلست عنده ساعة - ثم قلت: ائذن لي يا رسول الله ففعل - فأتيت المرأة فإذا العجين و اللحم قد أمكنا - فرجعت إلى رسول الله ص فقلت: إن عندنا طعيما لنا - فقم يا رسول الله أنت و رجالان من أصحابك فقال: و كم هو؟ فقلت: صاع من شعير و عناق - فقال للمسلمين جميعا: قوموا إلى جابر - فقاموا فلقيت من الحياء ما لا يعلمه إلا الله - فقلت: جاء بالخلق إلى صاع شعير و عناق.

و خود شرفیاب حضور رسول خدا (ص) شدم، ساعتی در خدمتش نشستیم، و دوباره اجازه گرفته به خانه آمدم، دیدم خمیر و گوشت درست شده، باز نزد آن حضرت برگشتم و عرضه داشتیم یا رسول الله (ص) ما طعامی تهیه کرده‌ایم شما با دو نفر از اصحاب تشریف بیاورید، رسول خدا (ص) فرمود: چقدر غذا تهیه کرده‌ای؟ عرضه داشتیم: یک من جو، و یک ماده بز، پس آن جناب به تمامی مسلمانان خطاب کرد که برخیزید برویم منزل جابر، من از خجالت به حالی افتادم که جز خدا کسی نمی‌داند، و با خود گفتم خدایا این همه جمعیت کجا؟ و یک من نان جو و یک ماده بز کجا؟

فدخلت على المرأة و قلت قد افتضحت - جاءك رسول الله ص بالخلق أجمعين فقلت: هل كان سألک کم طعامک؟ قلت: نعم. فقلت: الله و رسوله أعلم - قد أخبرناه ما عندنا فكشفت عني غما شديدا.

پس به خانه رفتم، و جریان را گفتم، که الآن رسوا می‌شویم، رسول خدا (ص) تمامی مسلمانان را می‌آورد، زن گفت: آیا از تو پرسیدند که طعامت چقدر است؟ گفتم: بله پرسیدند و من جواب دادم، زن گفت: پس هیچ غم مخور که خدا و رسول خود به وضع داناترند، چون تو گفته‌ای که چقدر تهیه داری؟ از گفته زن اندوه شدیدی که داشتم برطرف شد.

فدخل رسول الله ص فقال: خذي و دعيني من اللحم - فجعل رسول الله ص يثرد و يفرق اللحم - ثم يحم هذا و يحم هذا فما زال يقرب إلى الناس - حتى شبعوا أجمعين و يعود التنور و القدر أملاً ما كانا.

در همین بین رسول خدا (ص) وارد خانه شد، و به همسرم گفت تو تنها چگونه به تنور بزن، و گوشت را به من واگذار، زن مرتب چگونه می‌گرفت، و به تنور می‌زد، و چون پخته می‌شد به رسول خدا (ص) می‌داد، و آن جناب آنها را در ظرفی ترید می‌کرد، و آبگوشت روی آن می‌ریخت، و به این و آن می‌داد، و این وضع را هم چنان ادامه داد، تا تمامی مردم سیر شدند، در آخر، تنور و دیگ پرتراز اولش بود.



ثم قال رسول الله ص: كلي و أهدي- فلم نزل نأكل و نهدي قومنا أجمع- آورده البخاري في الصحيح.

آن گاه رسول خدا (ص) به همسر جابر فرمود: خودت بخور، و به همسایگان هدیه بده، و ما خوردیم و به تمامی اقوام و همسایگان هدیه دادیم^۱.

قالوا: و لما فرغ رسول الله من الخندق- أقبلت قريش حتى نزلت بين الجرف و الغابة في عشرة آلاف من أحابيشهم- و من تابعهم من بني كنانة و أهل تهامة، و أقبلت غطفان و من تابعهم من أهل نجد- حتى نزلوا إلى جانب أحد، و خرج رسول الله ص و المسلمون- حتى جعلوا ظهورهم إلى سلع في ثلاثة آلاف من المسلمين- فضرب هناك عسكره و الخندق بينه و بين القوم- و أمر بالذراري و النساء فرفعوا في الأطم

راویان احادیث گفته‌اند: همین که رسول خدا (ص) از حفر خندق فارغ شد، لشکر قریش رسیده، بین کوه جرف و جنگل لشکرگاه کردند، و عده آنان با هم سوگندان و تابعانی که از بنی کنانه و اهل تهامه با خود آورده بودند ده هزار نفر بودند، از سوی دیگر قبیله غطفان با تابعین خود از اهل نجد در کنار احد منزل کردند، رسول خدا (ص) با مسلمانان از شهر خارج شدند تا وضع را رسیدگی کنند، و صلاح در این دیدند که در دامنه کوه سلع لشکرگاه بسازند، و مجموع نفرات مسلمانان سه هزار نفر بودند، رسول خدا (ص) پشت آن کوه را لشکرگاه کرد، در حالی که خندق بین او و لشکر کفر فاصله بود، و دستور داد تا زنان و کودکان در قلعه‌های مدینه متحصن شوند.

المیزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۵

و خرج عدو الله حبي بن أخطب النضيري- حتى أتى كعب بن أسد القرظي صاحب بني قريظة- و كان قد وادع رسول الله ص على قومه و عاهده على ذلك- فلما سمع كعب صوت ابن أخطب أغلق دونه حصنه.

پس دشمن خدا، حبی بن اخطب نضیری به نزد کعب بن اسد قرظی رئیس بنی قریظه رفت، که او را همراه خود سازد، غافل از اینکه کعب با رسول خدا (ص) معاهده صلح و ترک خصومت دارد، و به همین جهت وقتی صدای حبی بن اخطب را شنید درب قلعه را به روی او بست،

فاستأذن عليه فأبى أن يفتح له فناداه يا كعب افتح لي- فقال: ويحك يا حبي إنك رجل مشؤم، إني قد عاهدت محمدا و لست بناقض ما بيني و بينه، و لم أر منه إلا وفاء و صدقا.

ابن اخطب اجازه دخول خواست، ولی کعب حاضر نشد در را به رویش بگشاید، حبی فریاد کرد: ای کعب در برویم باز کن، گفت: وای بر تو ای حبی، چرا باز کنم، با اینکه می‌دانم تو مردی شوم هستی. و من با محمد پیمان دارم، و هرگز حاضر نیستم برای خاطر تو پیمان خود را بشکنم، چون من از او جز وفای به عهد و راستی ندیدم،

^۱ . نقل از صحیح بخاری.



قال: ويحك افتح لي حتى أكلمك. قال: ما أنا بفاعل. قال: إن أغلقت دوني إلا على جشيشة تكره أن أكل منها معك.

کعب گفت: وای بر تو در برویم بگشای تا برایت تعریف کنم، گفت: من اینکار را نخواهم کرد، حیی گفت: از ترس اینکه قاشقی از آشت را بخورم در برویم باز نکردی؟

فأحفظ الرجل ففتح له فقال: ويحك يا كعب- جئتك بعز الدهر و ببحر طام جئتك بقريش على قاداتها و ساداتها و بغطفان على ساداتها و قاداتها- قد عاهدوني أن لا يبرحوا حتى يستأصلوا محمدا و من معه. فقال كعب: جئتني و الله بذل الدهر بجهماء قد أهراق ماءه يردد و يبرق و ليس فيه شيء- فدعني و محمدا و ما أنا عليه فلم أر من محمد إلا صدقا و وفاء.

و با این سخن کعب را به خشم آورد، و ناگزیر کرد در را باز کند، پس حیی گفت: وای بر تو ای کعب! من عزت دنیا را برایت آوردم، من دریایی بی کران آبرو برایت تهیه دیده‌ام، من قریش را با همه رهبران، و غطفان را با همه سرانش، برایت آوردم، با من پیمان بسته‌اند که تا محمد را مستاصل و نابود نکنند دست برندارند، کعب گفت: ولی به خدا سوگند یک عمر ذلت برایم آوردی، و یک آسمان ابر بی باران و فریب‌گر برایم تهیه دیده‌ای، ابری که آتش را جای دیگر ریخته، و برای من فقط رعد و برق تو خالی دارد، برو و مرا با محمد بگذار، من هرگز علیه او عهدی نمی‌بندم، چون از او جز صدق و وفا چیزی ندیده‌ام.

فلم يزل حيي بكعب يفتل منه في الذروة و الغارب- حتى سمح له على أن أعطاه عهدا و ميثاقا- لئن رجعت قريش و غطفان- و لم يصيبوا محمدا أن أدخل معك في حصنك- حتى يصيبني ما أصابك فنقض كعب عهده- و برىء مما كان عليه فيما بينه و بين رسول الله ص.

این مشاجرهم چنان ادامه یافت، و حیی مثل کسی که بخواهد طناب در بینی شتر بیندازد، و شتر امتناع ورزد، و سر خود را بالا گیرد، تلاش همی کرد، تا آنکه بالاخره موفق شده کعب را بفریبد، اما با این عهد و میثاق که اگر قریش و غطفان نتوانستند به محمد دست بیابند، حیی وی را با خود به قلعه خود ببرد، تا هر چه بر سر خودش آمد بر سر وی نیز بیاید، با این شرط کعب عهد خود با رسول خدا (ص) را شکست، و از آن عهد و آن سوابق که با رسول خدا (ص) داشت بیزاری جست.

فلما انتهى الخبر إلى رسول الله ص- بعث سعد بن معاذ بن النعمان بن امرئ القيس- أحد بني عبد الأشهل و هو يومئذ سيد الأوس- و سعد بن عبادة أحد بني ساعدة بن كعب بن الخزرج- و هو يومئذ سيد الخزرج- و معهما عبد الله بن رواحة و خوات بن جبير- فقال: انطلقوا- حتى تنظروا أحق ما بلغنا عن هؤلاء القوم أم لا؟

و چون خبر عهدشکنی وی به رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت سعد بن معاذ بن نعمان بن امرئ القیس که یکی از بنی عبد الاشهل، و او در آن روز رئیس قبیله اوس بود به اتفاق سعد بن عباده که یکی از بنی ساعدة بن کعب بن خزرج و رئیس خزرج در آن ایام بود، و نیز عبد الله بن رواحه و خوات بن جبیر را نزد وی فرستاد، که ببینند این خبر که به ما رسیده صحیح است یا نه،



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۶

فإن كان حقا فالحنوا لنا لحننا نعرفه - و لا تفتوا أعضاد الناس و إن كانوا على الوفاء فاجهروا به للناس.

در صورتی که صحیح بود، و کعب عهد ما را شکسته بود، در مراجعت به مسلمانان نگوید (تا دچار وهن و سستی نشوند)، بلکه تنها به من بگوید، آنها با کنایه، که مردم بو نبرند، و اگر دروغ بود، و کعب هم چنان بر پیمان خود وفادار بود، خبرش را علنی در بین مردم انتشار دهید.

و خرجوا حتى أتوهم فوجدوهم على أخت مما بلغهم عنهم. قالوا: لا عقد بيننا و بين محمد و لا عهد، فشاتمهم سعد بن عبادة و شاتموه، و قال سعد بن معاذ: دع عنك مشاتمهم - فإن ما بيننا و بينهم أعظم من المشامة.

و آنان هم به قبیله بنی قریظه رفته و با کعب رئیس قبیله تماس گرفتند، و دیدند که انحراف بنی قریظه از رسول خدا (ص) بیش از آن مقداری است که به اطلاع آن جناب رسانده‌اند، و مردم قبیله صریحا به فرستادگان آن جناب گفتند: هیچ عهد و پیمانی بین ما و محمد نیست، سعد بن عباده به ایشان بد و بیراه گفت، و آنها به وی گفتند، و سعد بن معاذ بن ابن عباده گفت: این حرفها را ول کن، زیرا بین ما و ایشان رابطه سخت‌تر از بد و بیراه گفتن است، (یعنی جوابشان را باید با لبه شمشیر داد).

ثم أقبلوا إلى رسول الله ص - و قالوا: عضل و القارة - لغدر عضل و القارة بأصحاب رسول الله خبيب بن عدي و أصحابه أصحاب الرجيع - فقال رسول الله ص: الله أكبر، أبشروا يا معشر المسلمين، و عظم عند ذلك البلاء و اشتد الخوف و أتاهم عدوهم من فوقهم و من أسفل منهم - حتى ظن المؤمنون كل ظن و ظهر النفاق من بعض المنافقين.

آن گاه نزد رسول خدا (ص) آمده به کنایه گفتند: "عضل و القاره" و این دو اسم نام دو نفر بود که در واقعه رجیع با چند نفر از اصحاب رسول خدا (ص) به سرکردگی خبیب بن عدی نیرنگ کرده بودند، - رسول خدا (ص) فرمود: الله اکبر، ای گروه مسلمانان شما را مژده باد. در این هنگام بلا و ترس بر مسلمانان چیره گشت، و دشمنان از بالا و پایین احاطه‌شان کردند، به طوری که مؤمنین در دل خیالها کردند، و منافقین نفاق خود را به زبان اظهار کردند.

فأقام رسول الله ص - و أقام المشركون عليه بضعا و عشرين ليلة - لم يكن بينهم قتال إلا الرمي بالنبال - إلا أن فوارس من قريش منهم عمرو بن عبد ود - أخو بني عامر بن لوي و عكرمة بن أبي جهل - و ضرار بن الخطاب و هبيرة بن أبي وهب - و نوفل بن عبد الله قد تلبسوا للقتال - [أغاز درگیری و به میدان آمدن عمر و بن عبد ود و مقابله امیر المؤمنین (علیه السلام) با او]

رسول خدا (ص) و مشرکین بیست و چند شب در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بدون اینکه جنگی کنند، مگر گاهی که به صف یکدیگر تیر می‌انداختند، و بعد از این چند روز، چند نفر از سواره نظامهای لشکر دشمن به میدان آمدند، و آن عده عبارت بودند از عمرو بن عبد ود، برادر بنی عامر بن لوی، و عکرمة بن ابی جهل، و ضرار بن خطاب، و هبیره بن ابی وهب، و نوفل بن عبد الله،



و خرجوا على خيولهم حتى مروا بمنازل بني كنانة - فقالوا: تهيئوا للحرب يا بني كنانة - فستعلمون اليوم من الفرسان؟

که بر اسب سوار شده و به صف بنی کنانه عبور کرده، و گفتند: آماده جنگ باشید، که بزودی خواهید دید چه کسانی دلاورند؟

ثم أقبلوا تعنق بهم خيولهم حتى وقفوا على الخندق - فقالوا: والله إن هذه لمكيدة ما كانت العرب تكيدها، ثم تيمموا مكانا ضيقا من الخندق فضربوا خيولهم فاقتحموا فجالت بهم في السبخة بين الخندق و سلع - و خرج علي بن أبي طالب في نفر من المسلمين - حتى أخذ عليهم الثغرة التي منها اقتحموا - و أقبلت الفرسان نحوهم.

آن گاه به سرعت و با غرور و به صف مسلمانان نهادند، همین که نزدیک خندق رسیدند، گفتند: به خدا سوگند این نقشه نقشه‌ای است که تا کنون در عرب سابقه نداشته، ناگزیر از اول تا به آخر خندق رفتند تا تنگ‌ترین نقطه را پیدا کنند، و با اسب از آن عبور نمایند، و همین کار را کردند، چند نفر از خندق گذشته، و در فاصله بین خندق و سلع را جولانگاه خود کردند، علی بن ابی طالب (ع) با چند نفر از مسلمانان رفتند، و از عبور بقیه لشکر دشمن از آن نقطه جلوگیری کردند، در آنجا سوارگان دشمن که یکی از آنها عمرو بن عبدود بود با علی (ع) و همراهانش روبرو شدند.

و كان عمرو بن عبدود فارس قریش - و كان قد قاتل يوم بدر - حتى ارتث و أثبتته الجراح و لم يشهد أحدا - فلما كان يوم الخندق خرج معلما لیری مشهده، و كان يعد بألف فارس - و كان یسمى فارس یلیل لأنه أقبل في ركب من قریش - حتى إذا كانوا بیلیل - و هو واد قریب من بدر - عرضت لهم بنو بكر في عدد فقال لأصحابه: امضوا فمضوا فقام في وجوه بني بكر - حتى منعهم أن يصلوا إليه فعرف بذلك.

عمرو بن عبدود یگانه جنگجوی شجاع قریش بود، قبلا هم در جنگ بدر شرکت جسته بود، و چون زخم‌های سنگینی برداشته بود نتوانست در جنگ احد شرکت کند، و در این جنگ شرکت کرد، و با پای خود به قتلگاه خود آمد، این مرد با هزار مرد جنگی برابری می‌کرد، و او را فارس و دلاور یلیل می‌نامیدند، چون روزی از روزها در نزدیکی‌های بدر، در محلی که آن را یلیل می‌نامیدند، با راهزنان قبیله بنی بکر مصادف شد، به رفقاییش گفت: شما همگی بروید، من خود به تنهایی حریف اینها هستم، پس در برابر صف بنی بکر قرار گرفت، و نگذاشت که به بدر برسند، از آن روز او را فارس یلیل خواندند، برای اینکه در آن روز به همراهان خود گفت شما همگی کنار بروید، و خود به تنهایی به صف بنی بکر حمله کرد، و نگذاشت به بدر بروند.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۷

و كان اسم الموضع الذي حفر فيه الخندق المذاد - و كان أول من طفره عمرو و أصحابه فقيل في ذلك.

و در مدینه این محلی که خندق را در آن حفر کردند نامش "مذاد" بود، و اولین کسی که از خندق پرید همین عمرو و همراهانش بودند، و در شان او گفتند:

عمرو بن عبد کان أول فارس جزع المذاد و کان فارس یلیل

یعنی عمرو پسر عبد اولین سواره‌ای بود که از مذاد گذشت، و همو بود که در واقعه یلیل یکه سوار بود.



و ذکر ابن إسحاق أن عمرو بن عبد ود - كان ينادي: من يبارز؟ فقام علي و هو مقنع في الحديد - فقال: أنا له يا نبي الله، فقال: إنه عمرو اجلس. و نادى عمرو: أ لا رجل؟ و هو يؤنبهم و يقول: أين جنتكم التي تزعمون أن من قتل منكم دخلها؟ و قام علي فقال: أنا له يا رسول الله.

ابن اسحاق نوشته که عمرو بن عبد ود آن روز با بانگ بلند مبارزه طلب می کرد، علی (ع) در حالی که روپوشی از آهن داشت، برخاست و گفت: یا رسول الله (ص) مرا نامزدش کن، رسول خدا (ص) فرمود: این مرد عمرو است، بنشین، بار دیگر عمرو بانگ زد، که کیست با من هموردی کند؟ و آیا در بین شما هیچ مردی نیست که با من دست و پنجه نرم کند؟ و برای این که مسلمانان را سرزنش و مسخره کند می گفت: چه شد آن بهستی که می گفتید هر کس در راه دین کشته شود به آن بهشت می رسد؟ پس بیاید تا من شما را به آن بهشت برسانم، در این نوبت باز علی (ع) برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله (ص) مرا نامزدش کن، (باز حضرت اجازه نداد).

ثم نادى الثالثة فقال:

و لقد بحت عن النداء بجمعكم هل من مبارز؟
و وقفت إذ جبن المشجع موقف البطل المناجز
إن السماحة و الشجاعة في الفتى خير الغرائز

بار سوم عمرو بن عبد ود این رجز را خواند:

من از بس رو در روی جمع شما فریاد (هل من مبارز) زدم صدای خود را خشن ساختم، و کسی پاسخم نگفت. و من هم چنان در موقعی که شجاعان هم در آن موقف دچار وحشت می شوند، با کمال جرأت ایستاده، آماده جنگم، راستی که سخاوت و شجاعت در جوانمرد بهترین گزینه ها است.

فقام علي فقال: يا رسول الله أنا له، فقال: إنه عمرو، فقال: و إن كان عمرا فاستأذن رسول الله ص فأذن له -.

این بار نیز از بین صف مسلمین علی برخاست، و اجازه خواست، که به نبرد او برود، حضرت فرمود: آخر او عمرو است، عرضه داشت: هر چند که عمرو باشد، پس اجازه اش داد، و آن جناب به سویش شتافت.

قال ابن إسحاق: فمشى إليه و هو يقول:

لا تعجلن فقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز
ذو نية و بصيرة و الصدق منجي كل فائز

ابن اسحاق می گوید: علی (ع) وقتی به طرف عمرو می رفت این رجز را می خواند:

یعنی عجله مکن، که پاسخگوی فریادت مردی آمد که هرگز زبون نمی شود، مردی که نیتی پاک و صادق دارد، و دارای بصیرت است، و صدق است که هر رستگاری را نجات می بخشد،



إني لأرجو أن أقيم عليك نائحة الجنائز من ضربة نجلاء يبقی ذكراها عند الهزاهز

من امیدوارم (در اینجا غرور به خود راه نداد همچون دلاوران دیگر خدا را فراموش نکرد، و فرمود من چنین و چنان می‌کنم، بلکه فرمود امیدوارم که چنین کنم) نوحه‌سرایان را که دنبال جنازه‌ها نوحه می‌خوانند، به نوحه‌سرایایی در مرگت برانگیزم، آنهم با ضربتی کوبنده، که اثر و خاطره‌اش، در همه جنگها باقی بماند.

قال له عمرو: من أنت؟ قال: أنا علي. قال: ابن عبد مناف؟ قال: أنا علي بن أبي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف. فقال: غيرك يا ابن أخي من أعمامك من هو أسن منك - فإني أكره أن أهریق دمك.

عمرو وقتی از زیر آن روپوش آهنی این رجز را شنید، پرسید: تو کیستی؟ فرمود: من علی هستم، پرسید: پسر عبد مناف؟ فرمود: پسر ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد منافم، عمرو گفت: ای برادر زاده! غیر از تو کسی می‌آمد که سالدارتر از تو می‌بود، از قبیل عموهایت، چون من از ریختن خون تو کراهت دارم.

فقال علي: لكنني و الله ما أكره أن أهریق دمك. فغضب عمرو و نزل و سل سيفه كأنه شعله نار - ثم أقبل نحو علي مغضبا فاستقبله علي بدرقته «١» فضربه عمرو بالدركة فقدها - و أثبت فيها السيف و أصاب رأسه فشحجه، و ضربه علي على حبل العاتق فسقط.

علی (ع) فرمود: و لیکن به خدا سوگند من هیچ کراهتی از ریختن خون تو ندارم، عمرو از شنیدن این پاسخ سخت خشمناک شد، و از اسب فرود آمد و شمشیر خود را از غلاف کشید، شمشیری چون شعله آتش و با خشم به طرف علی حمله‌ور شد، علی (ع) با سپر خود به استقبالش رفت، و عمرو شمشیر خود را بر سپر او فرود آورد و دو نیمش کرد، و از شکاف آن فرق سر آن جناب را هم شکافت، و علی (ع) شمشیر خود را بر رگ گردن او فرود آورد، و به زمینش انداخت.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۸

و في رواية حذيفة: و تسيف على رجليه بالسيف من أسفل - فوق على قفاه و ثارت بينهما عجاجة - فسمع علي يكبر فقال رسول الله ص: قتله و الذي نفسي بيده - فكان أول من ابتدر العجاج عمرو بن الخطاب - و قال: يا رسول الله قتله فجز على رأسه - و أقبل نحو رسول الله ص و وجهه يتهلل.

و در روایت حذیفه آمده که علی (ع) پاهای عمرو را با شمشیر قطع کرد، و او به پشت به زمین افتاد، و در این گیر و دار غبار غلیظی برخاست و هیچ یک از دو لشکر نمی‌دانستند کدام یک از آن دو نفر پیروزند، تا آن که صدای علی به تکبیر بلند شد، رسول خدا فرمود: به آن خدایی که جانم در دست اوست علی او را کشت، و اولین کسی که به سوی گرد و غبار دوید عمر بن خطاب بود، که رفت، و برگشت و گفت: یا رسول الله (ص) عمرو را کشت، پس علی سر از بدن عمرو جدا نمود و نزد رسول خدا (ص) آورد، در حالی که رویش از شکرانه این موفقیت چون ماه می‌درخشید.

قال حذيفة: فقال النبي ص: أبشر يا علي - فلو وزن اليوم عملك بعمل أمة محمد لرجح عملك بعملهم -

حذیفه می‌گوید: پس رسول خدا (ص) به وی فرمود: ای علی بشارت باد تو را که اگر عمل امروز تو در یک کفه میزان، و عمل تمامی امت در کفه دیگر گذاشته شود، عمل تو سنگین‌تر است،



و ذلك أنه لم يبق بيت من بيوت المشركين - إلا و قد دخله وهن بقتل عمرو، و لم يبق بيت من بيوت المسلمين إلا و قد دخله عز بقتل عمرو.

برای اینکه هیچ خانه‌ای از خانه‌های شرک نماند، مگر آنکه مرگ عمرو خواری را در آن وارد کرد، هم چنان که هیچ خانه‌ای از خانه‌های اسلام نماند، مگر آنکه با کشته شدن عمرو عزت در آن داخل گردید.

و عن الحاكم أبي القاسم أيضا بالإسناد عن سفیان الثوري عن زبيد الثاني عن مرة عن عبد الله بن مسعود قال: "كان يقرأ «و كفى الله المؤمنين القتال بعلي».

و از حاکم ابو القاسم نیز آمده که به سند خود از سفیان ثوری، از زبید ثانی، از مرة، از عبد الله بن مسعود، روایت کرده که گفت: وی آیه را چنین می‌خواند: "و کفی الله المؤمنين القتال بعلي".

و خرج أصحابه منهزمين حتى طفرت خيولهم الخندق - و تبادل المسلمون فوجدوا نوفل بن عبد العزى جوف الخندق - فجعلوا يرمونه بالحجارة فقال لهم: قتلة أجمل من هذه ينزل بعضكم أقاتله فقتله الزبير بن العوام، و ذكر ابن إسحاق: أن عليا طعنة في ترقوته - حتى أخرجها من مراقه فمات في الخندق.

همراهان عمرو، بعد از مرگ وی فرار کردند، و از خندق پریدند، و مسلمین به دنبالشان شتافتند، نوفل بن عبد العزى را دیدند که در داخل خندق افتاده او را سنگ باران کردند، نوفل به ایشان گفت کشتن از این بهتر است، یکی از شما پایین بیاید، تا با او بجنگم، زبیر بن عوام پایین رفت، و او را کشت، ابن اسحاق می‌گوید علی (ع) با ضربتی که به ترقوه او وارد آورد به قتلش رسانید، و ضربتش آن چنان شدید بود که نیزه فرو رفت، و از آنجا بیرون آمد.

و بعث المشركون إلى النبي ص - يشترون جيفته بعشرة آلاف - فقال النبي: هو لكم لا نأكل ثمن الموتى،

آن گاه مشرکین به رسول خدا (ص) پیام دادند که مردار عمرو را به ده هزار به ما بفروش، رسول خدا (ص) فرمود: مردار او مال شما، و ما از مرده فروشی رزق نمی‌خوریم،

و ذكر علي أبياتا منها:

نصر الحجارة من سفاهة رأيه و نصرت رب محمد بصواب

فضربته و تركته متجدلا كالجدع بين دكادك و رواب

و عفتت عن أثوابه لو أنني كنت المقطر بزني أثوابي

و در این هنگام علی (ع) اشعاری سرود، که چند بیت آن را می‌خوانید:

یعنی او راه سفاهت بیمود، و به یاری بت‌های سنگی برخاست، و من راه صواب رفتم، و پروردگار محمد (ص) را یاری کردم، در نتیجه با يك ضربت کارش را ساختم و جیفه‌اش را چون تنه درخت خرما در میان پستی و بلندیها روی زمین گذاشتم و رفتم، و به جامه‌های جنگی‌اش طمع نکردم، و از آن چشم پوشیدم، با اینکه می‌دانستم اگر او بر من دست می‌یافت، و مرا می‌کشت، جامه‌های مرا می‌برد.



قال ابن إسحاق: و رمى حنان بن قيس بن العرفة سعد بن معاذ بسهم - و قال: خذها و أنا ابن العرفة فقطع أكحله - فقال سعد: عرف الله وجهك في النار اللهم إن كنت أبقيت من حرب قريش شيئاً فأبقيني لها فإنه لا قوم أحب إلي - أن أجاهد من قوم أذوا رسولك و كذبوه و أخرجوه، و إن كنت وضعت الحرب بيننا و بينهم فاجعله لي شهادة و لا تمتني - حتى تقر عيني من بني قريظة.

ابن اسحاق می گوید: حنان بن قیس عرفه تیری به سوی سعد بن معاذ انداخت، و بانگ زد: این را بگیر که من فرستادم، و من ابن عرفه‌ام، تیر، رگ اکحل (شاهرگ دست) سعد را پاره کرد، و سعد او را نفرین کرد، و گفت خدا رویت را با آتش آشنا سازد، و بار الها اگر از جنگ قریش چیزی باقی گذاشته‌ای، مرا هم باقی بدار، تا به جهادی قیام کنم، که محبوب‌ترین جهاد در نظرم باشد، و خلاصه با مردمی که پیامبر تو را اذیت کردند، و او را تکذیب نموده و از وطنش بیرون نمودند، آن طور که دلم می‌خواهد جنگ کنم، و اگر دیگر جنگی بین ما و ایشان باقی نگذاشته‌ای، همین بریده شدن رگ اکحل را شهادت قرار ده، و مرا نمیران، تا آنکه چشمم را از بنی قریظه روشن کنی.

قال: و جاء نعيم بن مسعود الأشجعي إلى النبي ص - فقال: يا رسول الله إنني قد أسلمت و لم يعلم بي أحد من قومي - فمرني بأمرك فقال له النبي ص:

[نیرنگی که یکی از مؤمنان بعد از اجازه گرفتن از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ایجاد تفرقه بین دشمنان به کار برد]

آن گاه می‌گوید: نعیم بن مسعود اشجعی به خدمت رسول خدا (ص) آمده عرضه داشت یا رسول الله! من در حالی مسلمان شده‌ام که هیچ یک از اقوام و آشنایانم از مسلمان شدنم خبر ندارند، حال هر دستوری می‌فرمایی انجام دهم، و با لشکر دشمن به عنوان اینکه من نیز مشرک هستم نیرنگ بزنم، آن حضرت فرمود:

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۹

إنما أنت فينا رجل واحد - فخذل عنا ما استطعت فإنما الحرب خدعة.

از هر طریق بتوانی جلو پیشرفت کفار را بگیری می‌توانی، چون جنگ خدعه و نیرنگ است، و ممکن است یک نفر با نیرنگ کار یک لشکر کند.

فانطلق نعيم بن مسعود حتى أتى بني قريظة - فقال لهم: إنني لكم صديق، و الله ما أنتم و قريش و غطفان من محمد بمنزلة واحدة - إن البلد بلدكم و به أموالكم و أبناؤكم و نساؤكم - و إنما قريش و غطفان بلادهم غيرها و إنما جاءوا حتى نزلوا معكم - فإن رأوا فرصة انتهزوها -

نعیم بن مسعود بعد از این کسب اجازه نزد بنی قریظه رفت، و به ایشان گفت: من دوست شمایم، و به خدا سوگند شما با قریش و غطفان فرق دارید، چون مدینه (یثرب) شهر شماست، و اموال و فرزندان و زنان شما در دسترس محمد (ص) قرار دارد، و اما قریش و غطفان خانه و زندگی ایشان جای دیگر است، آنها آمده‌اند و به شما وارد شده‌اند، اگر فرصتی به دست آورند، آن را غنیمت شمرده،



و إن رأوا غیر ذلك رجعوا إلى بلادهم - و خلوا بینکم و بین الرجل و لا طاقة لکم به - فلا تقاتلوا حتی تأخذوا رهنا من أشرافهم - تستوثقون به أن لا یبرحوا حتی یناجزوا محمدا. فقالوا له: قد أشرت برأی.

و اگر فرصتی نیافتند، و شکست خوردند به شهر و دیار خود بر می‌گردند، و شما را در زیر چنگال دشمنان تنها می‌گذارند، و شما هم خوب می‌دانید که حریف او نیستید، پس بیایید و از قریش و غطفان گروگان بگیرید، آنهم بزرگان ایشان را گرو بگیرید، تا به این وسیله وثیقه‌ای به دست آورده باشید که شما را تنها نگذارند، بنی قریظه این رأی را پسندیدند.

ثم ذهب فأتی أبا سفیان و أشراف قریش - فقال: یا معشر قریش - إنکم قد عرفتم ودي إياکم و فراقی محمدا و دینه - و إني قد جئتکم بنصيحة فاکتموا علي. فقالوا: نفعل ما أنت عندنا بمتهم. قال: تعلمون أن بني قریظة - قد ندموا علی ما صنعوا بینهم و بین محمد - فبعثوا إليه أنه لا یرضیک عنا - إلا أن نأخذ من القوم رهنا من أشرافهم - و ندفعهم إليك فتضرب أعناقهم - ثم نکون معک علیهم حتی نخرجهم من بلادک. فقال: بلی فإن بعثوا إليکم یسألونک نفرا من رجالکم - فلا تعطوهم رجلا واحدا و احذروا.

از سوی دیگر به طرف لشکر قریش روانه شد، و نزد ابو سفیان و اشراف قریش رفت و گفت: ای گروه قریش شما واقفید که من دوستدار شمایم، و فاصله‌ام را از محمد و دین او می‌دانید، اینک آمده‌ام شما را با نصیحتی خیرخواهی کنم، به شرط آنکه به احدی اظهار نکنید، گفتند: مطمئن باش که به احدی نمی‌گوییم، و تو در نزد ما متهم نیستی، گفت: هیچ می‌دانید که بنی قریظه از اینکه پیمان خود را با محمد شکستند، و به شما پیوستند پشیمان شده‌اند؟ و نزد محمد (ص) پیام فرستاده‌اند، که برای اینکه تو از ما راضی شوی می‌خواهیم بزرگان لشکر دشمن را گرفته به دست تو دهیم، تا گردنهایشان را بزنی، و بعد از آن همواره با تو باشیم، تا لشکر دشمن را از این سرزمین بیرون برانیم، و او قبول کرده، پس هوشیار باشید، اگر بنی قریظه نزد شما آمدند، و چند نفر از شما را به عنوان رهن خواستند، قبول نکنید، حتی یک نفر هم به ایشان ندهید، و زنهار از ایشان بر حذر باشید.

ثم جاء غطفان و قال: یا معشر غطفان - إني رجل منکم، ثم قال لهم ما قال لقریش.

از آن جا برخاسته نزد بنی غطفان رفت، و گفت ای مردم، من یکی از شمایم، و همان حرفهایی را که به قریش زده بود به ایشان زد.

فلما أصبح أبو سفیان و ذلك يوم السبت - في شوال سنة خمس من الهجرة - بعث إليهم أبو سفیان عكرمة بن أبي جهل في نفر من قریش - أن أبا سفیان يقول لکم: یا معشر اليهود - إن الکراع و الخف قد هلکا - و إنا لسنا بدار مقام فاخرجوا إلى محمد حتی نناجزه.

فردا صبح که روز شنبه و ماه شوال و سال پنجم هجرت بود، ابو سفیان عکرمة بن ابی جهل با چند نفر دیگر از قریش را نزد بنی قریظه فرستاد که ابو سفیان می‌گوید: ای گروه یهود آذوقه گوشتی ما تمام شد، و ما در اینجا از خانه و زندگی خود دور هستیم و نمی‌توانیم تجدید قوا کنیم، از قلعه‌ها بیرون شوید، تا با محمد بجنگیم.



فبعثوا إليه أن اليوم السبت و هو يوم لا نعمل فيه شيئاً - و لسنا مع ذلك بالذين نقاتل معكم - حتى تعطونا رهنا من رجالكم نستوثق بهم - لا تذهبوا و تدعونا حتى نناجز محمداً

یهودیان گفتند: امروز روز شنبه است، که ما یهودیان هیچ کاری را جائز نمی‌دانیم، و گذشته از این اصلاً ما حاضر نیستیم در جنگ با محمد با شما شرکت کنیم، مگر آنکه از مردان سرشناس خود چند نفر را به ما گروگان دهید، که از این شهر نروید، و ما را تنها نگذارید، تا کار محمد را یکسره کنید.

فقال أبو سفیان: و الله لقد حذرنا هذا نعیم - فبعث إليهم أبو سفیان: أنا لا نعطيكم رجلاً واحداً - فإن شئتم أن تخرجوا و تقاتلوا و إن شئتم فاقعدوا، فقالت اليهود: هذا و الله الذي قال لنا نعیم. فبعثوا إليهم أنا و الله لا نقاتل حتى تعطونا رهنا، و خذل الله بينهم و بعث سبحانه عليهم الريح - في ليل شاتية باردة شديدة البرد حتى انصرفوا راجعين.

ابو سفیان وقتی این پیام یهودیان را شنید گفت: به خدا سوگند نعیم درست گفت: ناگزیر کسی نزد بنی قریظه فرستاد که احدی را به شما گروگان نمی‌دهیم، می‌خواهید در جنگ شرکت کنید و می‌خواهید در قلعه خود بنشینید، یهودیان هم گفتند: به خدا قسم نعیم درست گفت، در پاسخ قریش پیام دادند که به خدا سوگند با شما شرکت نمی‌کنیم، مگر وقتی گروگان بدهید، و خداوند به این وسیله اتحاد بین لشکر را بهم زد، آن گاه در شبهای زمستانی آن روز بادی بسیار سرد بر لشکر کفر مسلط نمود و همه را از صحنه جنگ مجبور به فرار ساخت.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۰

قال محمد بن كعب قال حذيفة بن اليمان و الله لقد رأيتنا يوم الخندق - و بنا من الجهد و الجوع و الخوف ما لا يعلمه إلا الله - و قام رسول الله ص يصلي ما شاء الله من الليل ثم قال: أ لا رجل يأتينا بخبر القوم يجعله الله رفيقي في الجنة.

محمد بن کعب می‌گوید: حذیفه بن الیمان گفت: به خدا سوگند در ایام خندق آن قدر در فشار بودیم که جز خدا کسی نمی‌تواند از مقدار خستگی و گرسنگی و ترس ما آگاه شود، شبی از آن شبها رسول خدا (ص) برخاست، و مقداری نماز

گذاشته سپس فرمود: آیا کسی هست برود و خبری از این قوم برای ما بیاورد و در عوض رفیق من در بهشت باشد؟

قال حذيفة: فوالله ما قام منا أحد - مما بنا من الخوف و الجهد و الجوع، فلما لم يقم أحد دعاني فلم أجد بدا من إجابته. قلت: لبيك - قال: اذهب فجيء بخبر القوم - و لا تحدثن شيئاً حتى ترجع.

حذیفه سپس اضافه کرد: و چون شدت ترس و خستگی و گرسنگی به احدی اجازه پاسخ نداد، ناگزیر مرا صدا زد، و من که چاره‌ای جز پذیرفتن نداشتم، عرضه داشتم: بله یا رسول الله (ص)، فرمود: برو و خبری از این قوم برای ما بیاور، و هیچ کاری مکن تا برگردی،

قال: و أتيت القوم فإذا ریح الله و جنوده تفعل بهم ما تفعل - ما يستمسك لهم بناء و لا تثبت لهم نار و لا يطمئن لهم قدر - فإني لكذلك إذ خرج أبو سفیان من رحله - ثم قال: يا معشر قریش - لينظر أحدكم من جلسه؟ قال حذيفة: فبدأت بالذي عن يميني فقلت: من أنت؟ قال: أنا فلان.

من به طرف لشکرگاه دشمن رفتم، دیدم (با کمال تعجب) در آنجا باد سردی و لشکری از طرف خدا به لشکر دشمن مسلط شده، آن چنان که بیچاره‌شان کرده، نه خیمه‌ای برایشان باقی گذاشته، و نه بنایی، و نه آتشی و نه دیگی می‌تواند روی اجاق قرار گیرد. همان طور که ایستاده بودم و وضع را می‌دیدم، ناگهان ابو سفیان از خیمه‌اش بیرون آمد،



فریاد زد ای گروه قریش! هر کس رفیق بغل دستی خود را بشناسد، مردم در تاریکی شب از یکدیگر پرسیدند تو کیستی؟ من پیش دستی کردم و از کسی که در طرف راستم ایستاده بود پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من فلانیم. **ثم عاد أبو سفیان براحلته فقال: يا معشر قریش - و الله ما أنتم بدار مقام هلك الخف و الحافر - و أخلفتنا بنو قريظة و هذه الريح لا يستمسك لنا معها شيء - ثم عجل فركب راحلته - و إنها لمعقولة ما حل عقالها إلا بعد ما ركبها.**

آن گاه ابو سفیان به منزلگاه خود رفت، و دو باره برگشت، و صدا زد ای گروه قریش! به خدا دیگر این جا جای ماندن نیست، برای اینکه همه چهار پایان و مرکبهای ما هلاک شدند، و بنی قریظه هم با ما بی وفایی کردند، این باد سرد هم چیزی برای ما باقی نگذاشت، و با آن هیچ چیزی در جای خود قرار نمی گیرد، آن گاه به عجله سوار بر مرکب خود شد، آن قدر عجل بود که بند از پای مرکب باز نکرد، و بعد از سوار شدن باز کرد.

قال: قلت في نفسي: لو رميت عدو الله و قتلته - كنت قد صنعت شيئاً فوترت قوسي - ثم وضعت السهم في كبد القوس و أنا أريد أن أرميه - فأقتله فذكرت قول رسول الله ص لا تحدثن شيئاً حتى ترجع. قال فحطت القوس - ثم رجعت إلى رسول الله و هو يصلي - فلما سمع حسي فرج بين رجليه فدخلت تحته، و أرسل على طائفة من مرطة فرقع و سجد - ثم قال: ما الخبر؟ فأخبرته.

می گوید: من با خود گفتم چه خوب است همین الان او را با تیر از پای در آورم، و این دشمن خدا را بکشم، که اگر این کار را بکنم کار بزرگی کرده ام، پس زه کمان خود را بستم و تیر در کمان گذاشتم، همین که خواستم رها کنم، و او را بکشم به یاد دستور رسول خدا (ص) افتادم، که فرمود: هیچ کاری صورت مده، تا برگردی، ناگزیر کمان را به حال اول برگردانده، نزد رسول خدا برگشتم، دیدم هم چنان مشغول نماز است، همین که صدای پای مرا شنید، میان دو پای خود را باز کرد، و من بین دو پایش پنهان شدم، و مقداری از پتویی که به خود پیچیده بود رویم انداخت، و با همین حال رکوع و سجده را به جا آورد، آن گاه پرسید: چه خبر؟ من جریان را به عرض رساندم.

و عن سليمان بن صرد قال: قال رسول الله ص - حين أجلي عنه الأحزاب: الآن نغزوههم و لا يغزوننا فكان كما قال - فلم يغزهم قریش بعد ذلك - و كان هو يغزوههم حتى فتح الله عليهم مكة:

و از سلیمان بن صرد نقل شده که گفت: رسول خدا بعد از پایان یافتن احزاب فرمود: دیگر از این به بعد کفار به ما حمله نخواهند کرد، بلکه ما با ایشان می جنگیم، و همین طور هم شد، و بعد از احزاب دیگر قریش هوس جنگیدن نکرد، و رسول خدا با ایشان جنگید، تا آنکه مکه را فتح کرد!

أقول: هذا ما أورده الطبرسي في مجمع البيان، من القصة أوردناه ملخصاً و روى القمي في تفسيره، قريباً منه و أورده في الدر المنثور، في روايات متفرقة.

مؤلف: این جریان را صاحب مجمع البيان، مرحوم طبرسی نقل کرده، که ما خلاصه آن را در این جا آوردیم، و مرحوم قمی^۲ در تفسیر خود قریب همان را آورده، و سیوطی در الدر المنثور روایات متفرقه ای در این قصه نقل کرده است.^۳

۱. مجمع البيان، ج ۸، ص ۳۴۰ الی ۳۴۵

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸.



و في المجمع، أيضا روى الزهري عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن أبيه قال:

[خاتمه جنگ احزاب و روانه شدن سپاه اسلام به سوی بنی قریظه و محاصره آنان و ...]

و نیز در مجمع البیان گفته: زهری از عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك، از پدرش مالك، نقل کرده که گفت:

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۱

لما انصرف النبي ص عن الخندق - و وضع عنه اللأمة و اغتسل و استحجم تبدي له جبريل فقال:
عذيرك من محارب - أ لا أراك أن قد وضعت عنك اللأمة و ما وضعناها بعد.

وقتی رسول خدا (ص) از جنگ خندق برگشت، و ابزار جنگ را به زمین گذاشت، و استحمام کرد، جبرئیل برایش نمودار شد، و گفت در انجام جهاد هیچ عذری باقی نگذاشتی، حال می بینیم لباس جنگ را از خود جدا می کنی، و حال آنکه ما نکنده ایم.

فوثب رسول الله ص فزعا - فعزم على الناس أن لا يصلوا صلاة العصر حتى يأتوا قريظة - فلبس الناس السلاح فلم يأتوا بني قريظة حتى غربت الشمس - و اختصم الناس فقال بعضهم: إن رسول الله عزم علينا أن لا نصلي حتى نأتي قريظة - فإنما نحن في عزمة رسول الله ص فليس علينا إثم، و صلى طائفة من الناس احتسابا - و تركت طائفة منهم الصلاة حتى غربت الشمس فصلوها - حين جاءوا بني قريظة احتسابا - فلم يعنف رسول الله ص واحدا من الفريقين.

رسول خدا (ص) از شدت ناراحتی از جای پرید، و فوراً خود را به مردم رسانید، که نماز عصر را نخوانند، مگر بعد از آنکه بنی قریظه را محاصره کرده باشند، مردم مجدداً لباس جنگ به تن کردند، و هنوز به قلعه بنی قریظه نرسیده بودند که آفتاب غروب کرد، و مردم با هم بگو مگو کردند، بعضی گفتند: ما گناهی نکرده ایم، چون رسول خدا (ص) به ما فرمود نماز عصر را نخوانید مگر بعد از آنکه به قلعه بنی قریظه برسید، و ما امر او را اطاعت کردیم، بعضی دیگر به احتمال اینکه دستور آن جناب منافاتی با نماز خواندن ندارد، نماز خود را خواندند، تا در انجام وظیفه مخالفت احتمالی هم نکرده باشند، ولی بعضی دیگر نخواندند، تا نمازشان قضاء شد، و بعد از غروب آفتاب که به قلعه رسیدند نمازشان را قضاء کردند، و رسول خدا (ص) هیچ یک از دو طایفه را ملامت نفرمود.

و ذكر عروة أنه بعث علي بن أبي طالب على المقدم - و دفع إليه اللواء و أمره أن ينطلق - حتى يقف بهم على حصن بني قريظة ففعل - و خرج رسول الله على آثارهم - فمر على مجلس من الأنصار في بني غنم ينتظرون رسول الله ص

عروه می گوید: رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب (ع) را به عنوان مقدمه جلو فرستاد، و لواء جنگ را به دستش داد، و فرمود، همه جا پیش برو، تا لشکر را جلو قلعه بنی قریظه پیاده کنی، علی (ع) از پیش براند، و رسول خدا (ص) به دنبالش براه افتاد، در بین راه به عده ای از انصار که از تیره بنی غنم بودند برخورد، که منتظر رسیدن آن جناب بودند،
- فزعموا أنه قال: مر بكم الفارس أنفا - فقالوا: مر بنا دحية الكلبى على بغلة شهباء تحته قطيفة
دیباچ -

و چون آن جناب را دیدند خیال کردند که آن حضرت از دور به ایشان فرمود ساعتی قبل لشکر از این جا عبور کرد؟ در پاسخ گفتند: دحیه کلبی سوار بر قاطرى ابلق از این جا گذشت، در حالی که پتویی از ابریشم بر پشت قاطر انداخته بود،



فقال رسول الله ص: ليس ذلك بدحية- و لكنه جبرائيل أرسل إلى بني قريظة ليزلزلهم و يقذف في قلوبهم الرعب.

حضرت فرمود: او دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل بود، که خداوند او را مامور بنی قریظه کرده، تا ایشان را متزلزل کند، و دل‌هایشان را پر از ترس سازد.

قالوا: و سار علي حتى إذا دنا من الحصن - سمع منهم مقالة قبيحة لرسول الله ص - فرجع حتى لقي رسول الله ص بالطريق - فقال: يا رسول الله لا عليك أن لا تدنو من هؤلاء الأخابث - قال: أظنك سمعت لي منهم أذى؟

می‌گویند: علی (ع) هم چنان برفت تا به قلعه بنی قریظه رسید، در آن جا از مردم قلعه، ناسزاها به رسول خدا (ص) شنید، پس برگشت تا در راه رسول خدا (ص) را دید، و عرضه داشت: یا رسول الله (ص) سزاوار نیست شما نزدیک قلعه بیایید، و به این مردم ناپاک نزدیک شوید. حضرت فرمود: مثل اینکه از آنان سخنان زشت نسبت به من شنیده‌ای؟ فقال: نعم يا رسول الله فقال: لو قد رأوني لم يقولوا من ذلك شيئاً، فلما دنا رسول الله ص من حصونهم قال: يا إخوة القردة و الخنازير! هل أخزاكم الله و أنزل بكم نعمته؟ فقالوا: يا أبا لقاسم ما كنت جهولاً.

عرضه داشت: بله یا رسول الله (ص) فرمود: به محضی که مرا ببینند دیگر از آن سخنان نخواهند گفت، پس به اتفاق نزدیک قلعه آمدند، رسول خدا (ص) فرمود: ای برادران مردمی که به صورت میمون و خوک مسخ شدند، آیا خدا خوارتان کرد، و بلا بر شما نازل فرمود؟ یهودیان بنی قریظه گفتند: ای ابا القاسم تو مردی نادان بودی.

و حاصرهم رسول الله ص خمسا و عشرين ليلة - حتى أجهدهم الحصار و قذف الله في قلوبهم الرعب، و كان حبي بن أخطب دخل مع بني قريظة في حصنهم - حين رجعت قريش و غطفان - فلما أيقنوا أن رسول الله ص غير منصرف عنهم - حتى يناجزهم قال كعب بن أسد: يا معشر يهود قد نزل بكم من الأمر ما ترون - و إني عارض عليكم خلا لا ثلاثا فخذوا أيها شتمتم قالوا: ما هن؟.

پس رسول خدا (ص) بیست و پنج شب آنان را محاصره کرد، تا به ستوه آمدند، و خدا ترس را بر دل‌هایشان مسلط فرمود، تصادفاً بعد از آنکه قریش و غطفان فرار کردند، حبی بن اخطب (بزرگ خیبریان) با مردم بنی قریظه داخل قلعه ایشان شده بود، و چون یقین کردند که رسول خدا (ص) از پیرامون قلعه بر نمی‌گردد، تا آنکه با ایشان نبرد کند، کعب بن اسد به ایشان گفت: ای گروه یهود بلایی است که می‌بینید به شما روی آورده، و من یکی از سه کار را به شما پیشنهاد می‌کنم، هر یک را صلاح دیدید عملی کنید. پرسیدند، بگو ببینیم چیست؟

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۲

قال: نبايع هذا الرجل و نصدقه - فوالله لقد تبين لكم أنه نبي مرسل - و أنه الذي تجدونه في كتابكم - فتأمنا على دمائكم و أموالكم و نسائكم.

گفت: اول اینکه بیایید با این مرد بیعت کنیم، و دین او را بپذیریم، برای همه شما روشن شده که او پیغمبری است مرسل، و همان شخصی است که در کتاب آسمانی خود نامش را یافته‌اید، اگر این کار را بکنیم، هم جان و مال و زانمان محفوظ می‌شود، و هم دین خدا را پذیرفته‌ایم.

قالوا: لا نفارک حکم التوراة أبدا، و لا نستبدل به غیره.

گفتند: ما هرگز از دین تورات جدا نخواهیم شد، و آن را با دینی دیگر معاوضه نخواهیم نمود.

قال: فإذا أبيتكم علي هذا فهلموا فلنقتل أبناءنا و نساءنا- ثم نخرج إلى محمد رجالا مصلتين بالسيوف- و لم نترك وراءنا ثقلا يهمننا حتى يحكم الله بيننا و بين محمد- فإن نهلك نهلك و لم نترك وراءنا نسلا يهمننا- و إن نظهر لنجدن النساء و الأبناء. فقالوا: نقتل هؤلاء المساكين؟ فما خير في العيش بعدهم.

گفت: دوم اینکه اگر آن پیشنهاد را نمی‌پذیرید، بیاید فرزندان و زنان خود را به دست خود بکشیم، و سپس با محمد نبرد کنیم، و حتی اموال خود را نیز نابود کنیم، تا بعد از ما چیزی از ما باقی نماند، تا خدا بین ما و محمد حکم کند، اگر کشته شدیم بدون دل واپسی کشته شده‌ایم، چون نه زنی داریم، و نه فرزندی و نه مالی، و اگر غلبه کردیم تهیه زن و فرزند آسان است، گفتند: می‌گویی این یک مشت بیچاره را بکشیم؟ آن وقت دیگر چه خیری در زندگی بدون آنان هست؟

قال: فإن أبيتكم علي هذه فإن الليلة ليلة السبت- و عسى أن يكون محمد و أصحابه قد آمنوا فيها- فانزلوا فلعلنا نصيب منهم غرة. فقالوا: نفسد سبتنا؟ و نحدث فيه ما أحدث من كان قبلنا- فأصابهم ما قد علمت من المسخ؟ فقال: ما بات رجل منكم- منذ ولدته أمه ليلة واحدة من الدهر حازما.

گفت: اگر این را هم نمی‌پذیرید بیاید همین امشب که شب شنبه است، و محمد و یارانش می‌دانند که ما در این شب نمی‌جنگیم، از این غفلت آنان استفاده نموده به ایشان شبیخون بزنیم، گفتند: آیا حرمت شب شنبه خود را از بین ببریم؟ و همان کاری را که گذشتگان ما کردند بکنیم، و به آن بلای که میدانی دچار شدند، و مسخ شدند ما نیز دچار شویم؟ نه، هرگز این کار را نمی‌کنیم، کعب بن اسد وقتی دید هیچ یک از پیشنهادهایش پذیرفته نشد، گفت: عجب مردم بی عقلی هستید، خیال می‌کنم از آن روز که به دنیا آمده‌اید حتی یک روز هم در خود حزم و احتیاط نداشته‌اید.

قال الزهري: و قال رسول الله ص- حين سألوه أن يحكم فيهم رجلا: اختاروا من شئتم من أصحابي، فاخترنا سعد بن معاذ فرضي بذلك النبي ص فنزلوا على حكم سعد بن معاذ فأمر رسول الله ص بسلاحهم- فجعل في قبته و أمر بهم فكتفوا و أوثقوا- و جعلوا في دار أسامة، و بعث رسول الله ص إلى سعد بن معاذ فجاء به فحكم فيهم بأن يقتل مقاتلوهم- و تسبى ذراريهم و نساؤهم و تغنم أموالهم و أن عقارهم للمهاجرين دون الأنصار- و قال للأنصار: إنكم ذو عقار و ليس للمهاجرين عقار،

زهري می‌گوید: رسول خدا (ص) در پاسخ بنی قریظه که پیشنهاد کردند یک نفر را حکم قرار دهد، فرمود: هر یک از اصحاب مرا که خواستید می‌توانید حکم خود کنید، بنی قریظه سعد بن معاذ را اختیار کردند، رسول خدا (ص) قبول کرد، و دستور داد تا هر چه اسلحه دارند در قبه آن جناب جمع کنند، و سپس دستهایشان را از پشت بستند، و به یکدیگر پیوستند و در خانه اسامه باز داشت کردند، آن گاه رسول خدا (ص) دستور داد سعد بن معاذ را بیاورند، وقتی آمد، پرسید: با این یهودیان چه کنیم؟ عرضه داشت جنگی‌هایشان کشته شوند، و ذراری و زنان‌شان اسیر گردند، و اموالشان به عنوان غنیمت تقسیم شود، و ملک و باغاتشان تنها بین مهاجرین تقسیم شود، آن گاه به انصار گفت که این جا وطن شما است، و شما ملک و باغ دارید و مهاجران ندارند.



فكبر رسول الله ص و قال لسعد: لقد حكمت فيهم بحكم الله عز و جل، و في بعض الروايات: لقد حكمت فيهم بحكم الله من فوق سبعة أرقعة - و أرقعة جمع رقيق اسم سماء الدنيا.

رسول خدا (ص) تکبیر گفت، و فرمود: بین ما و آنان به حکم خدای عز و جل داوری کردی، و در بعضی روایات آمده که فرمود: به حکمی داوری کردی که خدا از بالای هفت رقیع رانده، و رقیع به معنای آسمان دنیا است.

فقتل رسول الله مقاتليهم، و كانوا فيما زعموا: ستمائة مقاتل، و قيل: قتل منهم أربعمائة و خمسين رجلا و سبي سبعمائة و خمسين، و روي أنهم قالوا لكعب بن أسد - و هم يذهب بهم إلى رسول الله ص إرسالا: يا كعب ما ترى يصنع بنا؟ فقال كعب: أ في كل موطن تقولون؟ أ لا ترون أن الداعي لا ينزع - و من يذهب منكم لا يرجع هو و الله القتل.

آن گاه رسول خدا (ص) دستور داد مقاتلان ایشان را - که به طوری که گفته‌اند ششصد نفر بودند - کشتند، بعضی‌ها گفته‌اند: چهار صد و پنجاه نفر کشته و هفتصد و پنجاه نفر اسیر شدند، و در روایت آمده که: در موقعی که بنی قریظه را دست بسته می‌بردند نزد رسول خدا (ص)، به کعب بن اسد گفتند هیچ می‌بینی با ما چه می‌کنند؟ کعب گفت: حالا که بیچاره شدید این حرف را می‌زنید؟ چرا قبلا به راهنمایی‌های من اعتناء نکردید؟ ای کاش همه جا این پرسش را می‌کردید، و چاره کار خود را از خیرخواهان می‌پرسیدید، به خدا سوگند دعوت کننده ما دست بردار نیست، و هر يك از شما برود دیگر بر نخواهد گشت، چون به خدا قسم با پای خود به قتلگاهش می‌رود.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۳

و أتى بحبي بن أخطب عدو الله عليه حلة - فاخيتة قد شقها عليه من كل ناحية كموضع الأئمة - لنلا يسلبها مجموعة يداه إلى عنقه بحبل، فلما بصر برسول الله ص فقال: أما و الله ما لمت نفسي على عداوتك - و لكنه من يخذل الله يخذل - ثم قال: يا أيها الناس - إنه لا بأس بأمر الله كتاب الله و قدرة ملحمة - كتبت على بني إسرائيل ثم جلس فضرب عنقه.

در این هنگام حبی بن اخطب دشمن خدا را نزد رسول خدا (ص) آوردند، در حالی که حله‌ای فاختی در بر داشت، و آن را از هر طرف پاره پاره کرده بود، و مانند جای انگشت سوراخ کرده بود، تا کسی آن را از تنش بیرون نکند، و دست‌هایش با طناب به گردنش بسته شده بود، همین که رسول خدا (ص) او را دید، فرمود: آگاه باش که به خدا سوگند من هیچ ملامتی در دشمنی با تو ندارم، و خلاصه تقصیری در خود نمی‌بینم، و این بیچارگی تو از این جهت است که خواستی خدا را بیچاره کنی، آن گاه فرمود: ای مردم از آنچه خدا برای بنی اسرائیل مقدر کرده ناراحت نشوید، این همان سرنوشت و تقدیری است که خدا علیه بنی اسرائیل نوشته، و مقدر کرده، آن گاه نشست و سر از بدن او جدا کردند.

ثم قسم رسول الله ص نساءهم و أبناءهم و أموالهم على المسلمين - و بعث بسبایا منهم إلى نجد مع سعد بن زيد الأنصاري - فابتاع بهم خيلا و سلاحا،

بعد از اعدام جنگجویان عهدشکن بنی قریظه، زنان و کودکان و اموال ایشان را در بین مسلمانان تقسیم کرد، و عده‌ای از اسرای ایشان را به اتفاق سعد بن زید انصاری به نجد فرستاد، تا به فروش برساند، و با پول آن اسب و سلاح خریداری کند.



قالوا: فلما انقضی شأن بنی قریظة- انفجر جرح سعد بن معاذ- فرجعه رسول الله ص إلى خيمته التي ضربت عليه في المسجد.

می‌گویند وقتی کار بنی قریظه خاتمه یافت، زخم سعد بن معاذ باز شد، و رسول خدا (ص) او را به خیمه‌ای که در مسجد برایش زده بودند برگردانید، (تا به معالجه‌اش بپردازند).

و روي عن جابر بن عبد الله قال: جاء جبرائيل إلى رسول الله ص فقال: من هذا العبد الصالح الذي مات- فتحت له أبواب السماء و تحرك له العرش- فخرج رسول الله ص فإذا سعد بن معاذ قد قبض.

جابر بن عبد الله می‌گوید: در همین موقع جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمد، و پرسید این بنده صالح کیست که در این خیمه از دنیا رفته، درهای آسمان برایش باز شده، و عرش به جنب و جوش در آمده؟ رسول خدا (ص) به مسجد آمد، دید سعد بن معاذ از دنیا رفته است^۱.

أقول: و روى القصة القمي في تفسيره، مفصلة و فيه: فأخرج كعب بن أسيد مجموعة يداه إلى عنقه- فلما نظر إليه رسول الله ص قال له: يا كعب أ ما نفحك وصية ابن الحواس- الحبر الذكي الذي قدم عليكم من الشام- مؤلف: ابن داستان را قمی در تفسیر خود به طور مفصل آورده، و در آن آمده که

كعب ابن اسد را در حالی که دستهایش را به گردنش بسته بودند آوردند، همین که رسول خدا (ص) نظرش به وی افتاد، فرمود: ای کعب آیا وصیت ابن الحواس آن خاخام هوشیار که از شام نزد شما آمده بود سودی به حالت نبخشید؟

فقال: تركت الخمر و الخمير و جئت إلى البئوس و التمور- لنبي يبعث مخرجه بمكة- و مهاجرة في هذه البحيرة يجتري بالكسيرات و التميرات، و يركب الحمار العربي، في عينيه حمرة، و بين كتفيه خاتم النبوة، يضع سيفه على عاتقه، لا يبالي من لاقى منكم، يبلغ سلطانه منقطع الخف و الحافر

با اینکه او وقتی نزد شما آمد گفت من از عیش و نوش و زندگی فراخ شام صرفنظر کردم، و به این سرزمین اخمو که غیر از چند دانه خرما چیزی ندارد آمده‌ام، و به آن قناعت کرده‌ام، برای اینکه به دیدار پیغمبری نایل شوم که در مکه مبعوث می‌شود، و بدین سرزمین مهاجرت می‌کند، پیغمبری است که با پاره‌ای نان و خرما قانع است، و به الاغ بی پالان سوار می‌شود، و در چشمش سرخی، و در بین دو شانه‌اش مهر نبوت است، شمشیرش را به شانه‌اش می‌گیرد، و هیچ باکی از احدی از شما ندارد، سلطنتش تا جایی که سواره و پیاده از پا درآیند گسترش می‌یابد؟!

فقال قد كان ذلك يا محمد- و لو لا أن اليهود يعيرونني أني جزعت عند القتل- لأمنت بك و صدقتك- و لكني على دين اليهود عليه أحياء و عليه أموت.

كعب گفت: چرا ای محمد همه اینها که گفتمی درست است، ولی چکنم که از سرزنش یهود پروا داشتم، ترسیدم بگویند کعب از کشته شدن ترسید، و گر نه به تو ایمان می‌آوردم، و تصدیقت می‌کردم، ولی من چون عمری به دین یهود بودم و به همین دین زندگی کردم، بهتر است به همان دین نیز بمیرم،



فقال رسول الله ص: قدموه و اضربوا عنقه فضربت.

رسول خدا (ص) فرمود: بیاید گردنش را بزنید، مامورین آمدند، و گردنش را زدند.^۱

و فيه أيضاً: فقتلهم رسول الله ص - في البردين بالغداة و العشي في ثلاثة أيام و كان يقول: اسقوهم العذب و أطعموهم الطيب - و أحسنوا أسارهم حتى قتلهم كلهم فأنزل الله عز و جل فيهم: «وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ» - إلى قوله - وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.

باز در همان کتاب آمده که آن جناب یهودیان بنی قریظه را در مدت سه روز در سردی صبح و شام اعدام کرد و مکرر می فرمود: آب گوارا به ایشان بچشانید و غذای پاکیزه به ایشان بدهید، و با اسیرانشان نیکی کنید، تا آنکه همه را به قتل رسانید و این آیه نازل شد: "وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ ... وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا".^۲

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۴

و في المجمع: روى أبو القاسم الحسكاني عن عمرو بن ثابت عن أبي إسحاق عن علي ع قال: فينا نزلت «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» فأنا و الله المنتظر ما بدلت تبديلاً.

و در مجمع البیان آمده که ابو القاسم حسکانی، از عمرو بن ثابت، از ابی اسحاق، از علی (ع) روایت کرده که فرمود: آیه "رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ" در باره ما نازل شد، و به خدا سوگند ما بییم، و من به هیچ وجه آنچه نازل شده بر خلاف معنا نمی کنم.^۳

[سورة الأحزاب (۳۳): الآيات ۲۸ إلى ۳۵]

ترجمه آیات

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ لَأُزَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّكُمْ وَ أُسَرِّحَنَّكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸)

ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید، بیاید تا چیزی از دنیا به شما بدهم، و رهایتان کنم، طلاق نیگو و بی سر و صدا (۲۸).

وَ إِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

و اگر خدا و رسول او و خانه آخرت را می خواهید، بدانید که خدا برای نیکوکاران از شما اجر عظیم تهیه دیده است (۲۹).

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲ - ۱۸۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲ - ۱۸۹.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۰.



يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تِمْ كُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
(۳۰)

ای زنان پیامبر! هر يك از شما كه عمل زشتی روشن انجام دهد، عذابش دو چندان خواهد بود، و این بر خدا آسان است (۳۰).

وَ مَنْ يَعْتُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱)
و هر يك از شما برای خدا و رسولش مطیع شود، و عمل صالح کند، اجر او نیز دو چندان داده می‌شود، و ما برایش رزقی آبرومند فراهم کرده‌ایم (۳۱).

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

ای زنان پیامبر! شما مثل احدی از سایر زنان نیستید، البته اگر تقوی پیشه سازید، پس در سخن دلربایی مکنید، که بیمار دل به طمع بیفتد، و سخن نیکو گوید (۳۲).

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا (۳۳)

و در خانه‌های خود بنشینید، و چون زنان جاهلیت نخست خود نمایی نکنید، و نماز بپا دارید، و زکات دهید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید، خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و آن طور که خود می‌داند پاکتان کند (۳۳).

وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنْ اللَّهُ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

و آنچه در خانه‌های شما از آیات خدا و حکمت که تلاوت می‌شود به یاد آورید، که خدا همواره دارای لطف و با خبر است (۳۴).

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا
(۳۵)

بدرستی که مردان مسلمان، و زنان مسلمان و مردان مؤمن، و زنان مؤمن، مردان عابد، و زنان عابد، مردان راستگو، و زنان راستگو، مردان صابر و زنان صابر، مردان خاشع، و زنان خاشع، مردان و زنانی که صدقه می‌دهند، مردان و زنانی که روزه می‌گیرند، مردان و زنانی که شهوت و فرج خود را حفظ می‌کنند، مردان و زنانی که خدا را بسیار ذکر می‌گویند، و یاد می‌کنند، خداوند برایشان آمرزشی و اجری عظیم آماده کرده است (۳۵).



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۵

(بیان)

بیان آیات [بیان آیات مربوط به همسران رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)]
 آیات راجعة إلى أزواج النبي ص تأمره أولاً: أن ينبئهن أن ليس لهن من الدنيا و زينتها إلا العفاف و الكفاف إن اخترن زوجية النبي ص، ثم تخاطبهن ثانياً: أنهن واقفات في موقف صعب على ما فيه من العلو و الشرف فإن اتقين الله يؤتين أجرهن مرتين و إن أتين بفاحشة مبينة يضاعف لهن العذاب ضعفين

این آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) است که اولاً به ایشان تذکر دهد که از دنیا و زینت آن جز عفت و رزق کفاف بهره‌ای ندارند، البته این در صورتی است که بخواهند همسر او باشند، و گرنه مانند سایر مردمند، و سپس ایشان را خطاب کند که متوجه باشند در چه موقفی دشوار قرار گرفته‌اند، و به خاطر افتخاری که نصیبشان شده چه شادیدی را باید تحمل کنند، پس اگر از خدا بترسند، خداوند اجر دو چندانشان می‌دهد، و اگر هم عمل زشتی کنند، عذابشان نزد خدا دو چندان خواهد بود.

و يأمرهن بالعفة و لزوم بیوتهن من غیر تبرج و الصلاة و الزکاة و ذکر ما یتلی فی بیوتهن من الآیات و الحکمة ثم یعد مطلق الصالحین من الرجال و النساء وعدا بالمغفرة و الأجر العظیم.

آن گاه ایشان را امر می‌کند به عفت، و اینکه ملازم خانه خود باشند، و چون سایر زنان خود را به نامحرم نشان ندهند، و نماز بگزارند، و زکات دهند، و از آنچه در خانه‌هایشان نازل و تلاوت می‌شود از آیات قرآنی و حکمت آسمانی یاد کنند، و در آخر، عموم صالحان از مردان و زنان را وعده مغفرت و اجر عظیم می‌دهد.

قوله تعالى: «يا أيها النبي قل لأزواجك» إلى تمام الآيتين، سياق الآيتين يلوح أن أزواج النبي أو بعضهن كانت لا ترتضي ما في عيشتهن في بيت النبي ص من الضيق و الضنك فاشتكت إليه ذلك و اقترحت عليه أن يسعدهن في الحياة بالتوسعة فيها و إيتائهن من زينتها.

[مخیر بودن همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین جدایی از او- اگر دل به دنیا و زینت‌های آن بسته‌اند- یا تحمل سختی‌های زندگی در خانه او- اگر خدا و رسول و دار آخرت را می‌طلبند]

" يا أيها النبي قل لأزواجك ... أجراً عظيماً " سياق این دو آیه اشاره دارد به اینکه گویا از زنان رسول خدا (ص) یا از بعضی ایشان سخنی و یا عملی سرزده که دلالت می‌کرده بر اینکه از زندگی مادی خود راضی نبوده‌اند، و در خانه رسول خدا (ص) به ایشان سخت می‌گذشته، و نزد رسول خدا (ص) از وضع زندگی خود شکایت کرده‌اند و پیشنهاد کرده‌اند که کمی در زندگی ایشان توسعه دهد، و از زینت زندگی مادی بهره‌مندشان کند.

فأمر الله سبحانه نبيه أن يخبرهن بين أن يفارقنه و لهن ما يردن و بين أن يبقين عنده و لهن ما هن عليه من الوضع الموجود.

دنبال این جریان خدا این آیات را فرستاده، و به پیغمبرش دستور داده که ایشان را بین ماندن و رفتن مخیر کند، یا بروند و هر جوری که دلشان می‌خواهد زندگی کنند، و یا بمانند و با همین زندگی بسازند.



و قد ردد أمرهن بين أن يردن الحياة الدنيا وزينتها و بين أن يردن الله و رسوله و الدار الآخرة، و هذا الترديد يدل أولاً: أن الجمع بين سعة العيش و صفائها بالتمتع من الحياة و زينتها و زوجية النبي ص و العيشة في بيته مما لا يجتمعان.

چیزی که هست این معنا را چنین تعبیر کرد، که اگر حیات دنیا و زینت آن را می‌خواهید، بیاید تا رهایتان کنم. و اگر خدا و رسول و دار آخرت را می‌خواهید باید با وضع موجود بسازید، و از این تعبیر بر می‌آید که: اولاً جمع بین وسعت در عیش دنیا، و صفای آن، که از هر نعمتی بهره‌گیری و به آن سرگرم شوی، با همسری رسول خدا (ص) و زندگی در خانه او ممکن نیست، و این دو با هم جمع نمی‌شوند.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۶

و ثانياً: أن كلا من طرفي الترديد مقيد بما يقابل الآخر، و المراد بإرادة الحياة الدنيا و زينتها جعلها هي الأصل سواء أريدت الآخرة أو لم يرد، و المراد بإرادة الحياة الآخرة جعلها - هي الأصل في تعلق القلب بها سواء توسعت معها الحياة الدنيا و نيلت الزينة و صفاء العيش أو لم يكن شيء من ذلك.

ثانیا دلالت می‌کند بر اینکه هر یک از دو طرف تخیر مقید به مقابل دیگرش است، و مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیایش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذائذ مادی به کلی بی بهره باشد.

ثم الجزاء أعني نتيجة اختيارهن كلا من طرفي الترديد مختلف فلهن على تقدير اختيارهن الحياة الدنيا و زينتها بمفارقة النبي ص أن يطلقهن و يمتعهن جمعاء من مال الدنيا، و على تقدير بقائهن على زوجية النبي ص و اختيار الآخرة على الحياة الدنيا و زينتها الأجر العظيم عند الله لكن لا مطلقاً بل بشرط الإحسان و العمل الصالح.

مطلب دیگر اینکه جزاء یعنی نتیجه اختیار کردن یکی از این دو طرف تردید مختلف است، اگر حیات دنیا و زینت آن را اختیار کنند، یعنی همسران رسول خدا (ص) از همسری او صرفنظر نمایند، نتیجه و جزایش این است که آن جناب ایشان را طلاق دهد، و هم از مال دنیا بهره‌مندشان سازد و اما بر فرضی که به همسری آن جناب باقی بمانند و آخرت را بر حیات دنیا و زینت آن ترجیح دهند نتیجه‌اش اجر عظیمی است در نزد خدا، اما نه به طور مطلق، بلکه به شرطی که احسان و عمل صالح هم بکنند.

و يتبين بذلك أن ليس لزوجة النبي ص من حيث هي زوجية كرامة عند الله سبحانه و إنما الكرامة لزوجيته المقارنة للإحسان و التقوى

[تنها ملاک سعادت و کرامت " تقوی" است و هیچ حسب و نسب دیگری از آن جمله همسری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - ملاک نیست]

پس چنین نیست که صرف همسری رسول خدا (ص) اجر عظیم داشته باشد، و خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام برای همسری توأم با احسان و تقوی است،



و لذلك لما ذكر ثانيا علو منزلتهن قيده أيضا بالتقوى فقال: «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ»

و به همین جهت است که می‌بینیم وقتی برای بار دوم علو مقام ایشان را ذکر می‌کند، آن را مقید به تقوی نموده و می‌فرماید: "لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ".

و هذا كقوله في النبي و أصحابه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا - إِلَى أَنْ قَالَ - وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا»
 حيث مدحهم عامة بظاهر أعمالهم أولا ثم قيد وعدهم الأجر العظيم بالإيمان و العمل الصالح.

و این تقيید نظیر تقيیدی است که نسبت به کرامت اصحاب رسول خدا (ص) کرده، و فرموده: "مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا ... وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا"، پس معلوم می‌شود همه کسانی که صحابی رسول خدا (ص) بودند مشمول این وعده نیستند، بلکه تنها شامل آن عده است که ایمان و عمل صالح داشته‌اند، (پس اگر از يك نفر صحابی انحراف و گناه و ظلمی سرزده باشد، ما نمی‌توانیم صحبت با رسول خدا (ص) را کفاره آن حساب کنیم).

و بالجملة فإطلاق قوله: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»: الحجرات: ۱۰ على حاله غير منتقض بكرامة أخرى بسبب أو نسب أو غير ذلك.

و کوتاه سخن اینکه اطلاق جمله: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ" با این حرفها تقيید نمی‌شود، و هم چنان به قوت خود باقی است، و به حکم اطلاق آن حسب و نسب و یا هیچ سببی دیگر ملاک کرامت نزد خدا نخواهد بود.

فقوله: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَك» أمر النبي ص أن يبلغ الآيتين أزواجه و لازمه أن يطلقهن و يمتعهن إن اخترن الشق الأول و يبقيهن على زوجيته إن اخترن الله و رسوله و الدار الآخرة.

پس اینکه فرمود "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَك" دستور به آن جناب است که این دو آیه را به همسران خود ابلاغ کند، و لازم‌اش این است که اگر شق اول را اختیار کردند، طلاقشان داده، مهریه‌شان را بپردازد، و اگر شق دوم یعنی خدا و رسول و خانه آخرت را اختیار کردند، بر همسری خود باقیشان بدارد.

و قوله: «إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا» إرادة الحياة الدنيا و زينتها كناية بقريئة المقابلة عن اختيارها و تعلق القلب بتمتعاتها و الإقبال عليها و الإعراض عن الآخرة.

"إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا" - اراده حیات دنیا و زینت آن به قرینه مقابله، کنایه است از اختیار دنیا، و دلدادگی به تمتعات آن، و روی آوردن بدان، و روی گرداندن از آخرت.

۱. محمد (ص) فرستاده خدا، و آنان که با وی ایمان آوردند، در جهاد علیه کفار بسیار سختند، و در بین خود دل رحمند، و می‌بینی ایشان را که همواره یا در رکوعند یا سجود ... خداوند همین اصحاب را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند مغفرت و اجر عظیمی وعده داده است. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. تنها گرامی‌ترین شما با تقواترین شما است. سوره حجرات، آیه ۱۳.

و قوله: «فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُنَّ وَ أَسْرَحُنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا» قال في الكشاف: أصل تعال أن يقوله من في المكان المرتفع لمن في المكان المستوطاً ثم كثرت حتى استعمله الأمكنة، "فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُنَّ وَ أَسْرَحُنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا" در کشاف گفته: کلمه "تعال" در اصل برای این وضع شده که هر وقت در مکانی بلند قرار داشتی، و خواستی کسی را که در مکانی پایین تر قرار دارد صدا بزنی، و بگویی بیا، این کلمه را بکار ببری، و لیکن در اثر کثرت استعمال، کار آن به جایی رسیده که در همه جا استعمال می شود، چه مکان بلند، و چه پست،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۷

و معنی تعالین اقبلن بإرادتکن و اختیارکن لأحد أمرین و لم یرد نهوضهن بأنفسهن كما تقول: اقبل یخاصمني و ذهب یکلمني و قام یهددني. انتهى.

و معنای کلمه "تعالین"، آمدن با پا نیست، بلکه روی آوردن بکاری است، (در فارسی هم می گوییم بیایید فلان کار را انجام دهید)، یعنی بیایید با اراده و اختیارتان یکی از دو پیشنهاد را عملی کنید، نه اینکه با پای خود بیایید، هم چنان که می گوییم: فلانی دارد می آید تا با من مخاصمه کند، و یا فلانی رفت در باره من حرف بزند، و یا برخاست تا مرا تهدید کند، که در این موارد هیچ يك از کلمات می آید، رفت و برخاست به معنای لغوی خود استعمال نشده بلکه همه آنها کنایه است.^۱

و التمتع إعطاءهن عند التطليق مالا يتمتن به و التسريح هو التطلاق و السراح الجميل هو الطلاق من غير خصومة و مشاجرة بين الزوجين.

و تمتع عبارت است از اینکه وقتی یکی از ایشان را طلاق می دهد مالی به او بدهد که با آن زندگی کند، و کلمه "تسريح" به معنای رها کردن است، و سراح جمیل به این معنا است که بدون خصومت و مشاجره و بد و بیراه گفتن او را طلاق دهد.

و في الآية أبحاث فقهية أوردها المفسرون و الحق أن ما تتضمنه من الأحكام الشخصية خاصة بالنبي ص و لا دليل من جهة لفظها على شموله لغيره و تفصيل القول في الفقه.

در این آیه شریفه بحث هایی از نظر فقه هست، که مفسرین آن را ایراد کرده اند، و لیکن حق مطلب این است که احکامی که در این آیه آمده شخصی است، و مربوط به شخص رسول خدا (ص) است، و هیچ دلیلی از جهت لفظ در آیه نیست، که دلالت کند بر اینکه شامل غیر از آن جناب نیز هست، و تفصیل همین مطلب در کتب فقهی آمده.

و قوله: «وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ» فقد تقدم أن المقابلة بين هذه الجملة و بين قوله: «إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا» الخ،

"وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ" - در سابق گذشت که مقابله بین این جمله و جمله "إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا ..."،

۱. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۳۵.



تقید کلا منهما بخلاف الأخرى و عدمها، فمعنى الجملة: و إن كنتن تردن و تخترن طاعة الله و رسوله و سعادة الدار الآخرة مع الصبر على ضيق العيش و الحرمان من زينة الحياة الدنيا و هي مع ذلك كناية عن البقاء في زوجية النبي ص و الصبر على ضيق العيش و إلا لم يصح اشتراك الإحسان في الأجر الموعود و هو ظاهر.

هر يك از دو کلام را مقید می‌کند به مخالف آن دیگری، و نبودن آن، و در نتیجه معنای جمله مورد بحث چنین می‌شود (و اگر طاعت خدا و رسول، و سعادت خانه آخرت را اختیار کردید، و به همین جهت در مقابل تنگی و سختی زندگی صبر کردید، و نیز محرومیت از زینت زندگی دنیا را تحمل نمودید، چنین و چنان می‌شود) که به طوری که دیدید مقید شد، به مخالف مضمون جمله دیگر، و در عین حال کنایه است از اینکه در همسری رسول خدا (ص) باقی بمانند و در برابر تنگی معیشت صبر کنند، چون اگر جز این بود، صحیح نبود که قید احسان را هم در آن اجر موعود شرط کند، و این خود روشن است.

فالمعنى: و إن كنتن تردن و تخترن البقاء على زوجية النبي ص و الصبر على ضيق العيش فإن الله هياً لكن أجراً عظيماً بشرط أن تكن محسنات في أعمالكن مضافاً إلى إرادتك الله و رسوله و الدار الآخرة فإن لم تكن محسنات لم يكن لكن إلا خسران الدنيا و الآخرة جميعاً.

پس معنای آیه این می‌شود که: و اگر بقاء نزد رسول خدا (ص) و همسری او را اختیار کردید، و بر تنگی زندگی صبر نمودید، خداوند برایتان اجری عظیم آماده کرده، اما به شرطی که نیکو کار باشید، و خلاصه علاوه بر این گزینش، یعنی گزینش خدا و رسول و خانه آخرت، در عمل هم نیکو کار باشید، چه اگر به صرف این گزینش اکتفاء نموده و در عمل نیکو کار نباشید، هم در دنیا زیانکار شده‌اید و از لذائذ آن محروم مانده‌اید، و هم در آخرت، و هر دو را از دست داده‌اید.

قوله تعالى: «يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين» الخ، عدل عن مخاطبة النبي ص فيهن إلى مخاطبتهن أنفسهن لتسجيل ما لهن من التكليف و زيادة التوكيد، و الآية و التي بعدها تقرير و توضيح بنحو لما يستفاد من قوله: «فإن الله أعد للمحسنات منكن أجراً عظيماً» إثباتاً و نفياً.

"يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين ..."

در این آیه از خطابى که قبلاً به خود رسول خدا (ص) در باره همسران او داشت، عدول نموده، روی سخن را متوجه خود آنان کرده، تا تکلیفی را که متوجه ایشان است مسجل و مؤکد کند، و این آیه و آیه بعدش به نحوی تقریر و توضیح جمله "فإن الله أعد للمحسنات منكن أجراً عظيماً" می‌باشد، و هم اثباتاً آن را توضیح می‌دهد، که چگونه اجری عظیم دارید، و هم نفیاً که چرا غیر از محسنات از شما آن اجر عظیم را ندارند.

فقوله: «من يأت منكن بفاحشة مبينة» الفاحشة الفعلة البالغة في الشناعة و القبح و هي الكبيرة كإيذاء النبي ص و الافتراء و الغيبة و غير ذلك، و المبينة هي الظاهرة.

کلمه "فاحشة" در جمله "من يأت منكن بفاحشة مبينة" هر يك از شما که گناهی آشکار مرتکب شود" به معنای عملی است که در زشتی و شناعة به نهایت رسیده باشد، مانند آزار دادن به رسول خدا (ص) افتراء، غیبت، و امثال اینها، و

کلمه "مبينة" به معنای آشکار است،





و قوله: «يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ» أي حال كونه ضعفين و الضعفان المثلان

"يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ" - یعنی عذاب برای او دو چندان می‌شود، در حالی که مضاعف هم باشد، و "ضعفين" به معنای دو مثل است

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۸

و يؤيد هذا المعنى قوله في جانب الثواب بعد: «نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ» فلا يعبأ بما قيل إن المراد بمضاعفة العذاب ضعفين تعذيبهم بثلاثة أمثاله بتقريب أن مضاعفة العذاب زيادته و إذا زيد على العذاب ضعفاه صار المجموع ثلاثة أمثاله.

و مؤيد آن این است که در طرف ثواب فرموده: "نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ"، اجرش را دو بار می‌دهیم، و بنا بر این دیگر نباید به گفتار بعضی اعتناء کرد که گفته‌اند: مراد از مضاعفه عذاب ضعفين، این است که چنین همسری از رسول خدا (ص) سه بار عذاب دارد، به این بیان که مضاعفه عذاب به معنای زیاد شدن عذاب است، و چون بر این عذاب دو برابر افزوده شود مجموع سه برابر می‌گردد.

و ختم الآية بقوله: «وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» للإشارة إلى أنه لا مانع من ذلك من كرامة الزوجية و نحوها إذ لا كرامة إلا للتقوى و زوجية النبي ص إنما تؤثر الأثر الجميل إذا قارن التقوى و أما مع المعصية فلا تزيد إلا بعدا و وبالا.

آیه شریفه با جمله "وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا" ختم شده، تا اشاره کند به اینکه صرف همسری پیغمبر جلوگیری عذاب دو چندان نمی‌شود، هیچ ملاکی برای احترام نیست مگر تقوی، و همسری پیغمبر وقتی اثر نیک دارد که توأم با تقوی باشد، و اما با معصیت اثری جز دورتر شدن، و وبال بیشتر آوردن ندارد.

قوله تعالى: «وَمَنْ يَفْتَنُ مِنْكُمْ لَللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ» إِنْخ، القنوت الخضوع، و قيل: الطاعة و قيل: لزوم الطاعة مع الخضوع، و الاعتاد التهيئة، و الرزق الكريم مصداقه الجنة.

[همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر عمل خوب و بد خود پاداش و کیفر دو برابر دارند و باید در اطاعت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دقت و مواظبت بیشتری داشته باشند]

"وَمَنْ يَفْتَنُ مِنْكُمْ لَللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ ..."

کلمه "قنوت" به معنای خضوع است^۱ و بعضی گفته‌اند: به معنای اطاعت است، بعضی^۲ دیگر به معنای ملازمت و مداومت در اطاعت و خضوع گرفته‌اند، و کلمه "اعتاد" به معنای تهیه کردن است، و رزق کریم مصداق بارزش بهشت است.

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۲.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۴.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۴.



و المعنى: و من يخضع منكن لله و رسوله أو لزوم طاعة الله و رسوله مع الخضوع و يعمل عملا صالحا نعظها أجزها مرتين أي ضعفين و هيأنا لها رزقا كريما و هي الجنة.

و معنای آیه این است که هر یک از شما همسران رسول خدا (ص) برای خدا و رسول او خاضع شود، و یا ملازم اطاعت و خضوع برای خدا و رسول باشد، و عمل صالح کند، اجرش را دو باره می‌دهیم، یعنی دو برابر می‌دهیم، و برایش رزقی کریم، یعنی بهشت آماده می‌کنیم.

و الالتفات من الغيبة إلى التكلم بالغير في قوله: «نُوتِهَا» و «أَعْتَدْنَا» للإيذان بالقرب و الكرامة، خلاف البعد و الخزي المفهوم من قوله: «يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ».

در این آیه التفاتی از غیبت (و این برای خدا آسان است) به تکلم با غیر (می‌دهیم - و آماده می‌کنیم) به کار رفته، تا اعلام بدارد: که چنین افرادی به درگاه خدا نزدیکند، و خدا برایشان احترام قائل است، هم چنان که سیاق غیبت قبلی می‌فهماند که آنهایی که مرتکب فاحشه مبینه می‌شوند، از خدا دورند، و خدا هیچ ارزشی برایشان قائل نیست، و همسری رسول خدا (ص) کمترین اثری برایشان ندارد.

قوله تعالى: «يا نساء النبي لستن كأحد من النساء إن اتقين فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض» إِنْ، الآية تنفي مساواتهن لسائر النساء إن اتقين و ترفع منزلتهن على غيرهن ثم تذكر أشياء من النهي و الأمر متفرعة على كونهن لسن كسائر النساء كما يدل عليه قوله: فلا تخضعن بالقول و قرن و لا تبرجن إِنْ، و هي خصال مشتركة بين نساء النبي ص و سائر النساء.

" يا نساء النبي لستن كأحد من النساء إن اتقين فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض " این آیه برابری زنان پیغمبر با سایر زنان را نفی می‌کند، و می‌فرماید: شما با سایر زنان برابر نیستید اگر تقوی به خرج دهید، و مقام آنها را به همان شرطی که گفته شد بالا می‌برد، آن گاه از پاره‌ای از کارها نهی، و به پاره‌ای از کارها امر می‌کند، امر و نهی که متفرع بر برابر نبودن آنان با سایر زنان است، چون بعد از آنکه می‌فرماید شما مثل سایر زنان نیستید، با کلمه "فاء- پس" آن امر و نهی را متفرع بر آن نموده، فرموده، پس در سخن خضوع نکنید، (و چون سایر زنان آهنگ صدا را فریبنده نسازید)، و در خانه‌های خود بنشینید، و کرشمه و ناز مکنید ...، با اینکه این امور بین زنان پیغمبر و سایر زنان مشترک است.

فتصدير الكلام بقوله: «لستن كأحد من النساء إن اتقين» ثم تفریع هذه التكاليف المشتركة عليه، يفيد تأكد هذه التكاليف عليهن كأنه قيل: لستن كغيركن فيجب عليكن أن تبالغن في امتثال هذه التكاليف و تحتطن في دين الله أكثر من سائر النساء.

پس از اینجا می‌فهمیم که آوردن جمله " شما مثل سایر زنان نیستید" برای تاکید است، و می‌خواهد این تکالیف را بر آنان تاکید کند، و گویا می‌فرماید شما چون مثل دیگران نیستید، واجب است در امتثال این تکالیف کوشش و رعایت بیشتری بکنید، و در دین خدا بیشتر از سایر زنان احتیاط به خرج دهید.



و تؤید بل تدل علی تأکد تکالیفهن مضاعفة جزائهن خیرا و شرا كما دلت علیها الآية السابقة فإن مضاعفة الجزاء لا تنفك عن تأکد التكليف.

مؤید و بلکه دلیل بر اینکه تکلیف همسران آن جناب سخت تر و شدیدتر است، این است که پاداش و کیفرشان دو چندان است، همان طور که دیدید آیه قبلی آن را مضاعف خواند، و معقول نیست تکلیف از همه یکسان باشد، ولی کیفر و پاداش از بعضی مضاعف، پس اگر کیفر و پاداش بعضی مضاعف بود، باید بفهمیم که تکلیف آنان مؤکد، و مسئولیتشان سنگین تر است.

و قوله: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» بعد ما بین علو منزلتهن "فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ" - بعد از آنکه علو مقام،

المیزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۹

و رفعة قدرهن لمكانهن من النبي ص و شرط في ذلك التقوى فيبين أن فضيلتهن بالتقوى لا بالاتصال بالنبي ص نهان عن الخضوع في القول و هو ترقيق الكلام و تليينه مع الرجال بحيث يدعو إلى الريبة و تثير الشهوة فيطمع الذي في قلبه مرض و هو فقدان قوة الإيمان التي تردعه عن الميل إلى الفحشاء.

و رفعت منزلت همسران رسول خدا (ص) را به خاطر انتسابشان به آن جناب بیان نموده، این علو مقامشان را مشروط به تقوی نموده، و فرموده که فضیلت آنان به خاطر اتصالشان به رسول خدا (ص) نیست، بلکه به خاطر تقوی است، اینک در این جمله ایشان را از خضوع در کلام نهی می کند، و خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند، تا دل او را دچار ریبه، و خیالهای شیطانی نموده، شهوتش را بر انگیزانند، و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است به طمع بیفتد، و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است، آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می دارد.

و قوله: «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» أي كالأمامة مستقيما يعرفه الشرع و العرف الإسلامي و هو القول الذي لا يشير بلحنه إلى أزيد من مدلوله معرى عن الإيماء إلى فساد و ريبة.

"وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا" - یعنی سخن معمول و مستقیم بگوئید، سخنی که شرع و عرف اسلامی (نه هر عرفی) آن را پسندیده دارد، و آن سخنی است که تنها مدلول خود را برساند، (نه اینکه کرشمه و ناز را بر آن اضافه کنی، تا شنونده علاوه بر درک مدلول آن دچار ریبه هم بشود).

قوله تعالى: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى - إلى قوله - وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «قرن» من قر يقر إذا ثبت و أصله اقررن حذف إحدى الرائين أو من قار يقار إذا اجتمع كناية عن

ثباتهن في بيوتهن و لزومهن لها، و التبرج الظهور للناس كظهور البروج لناظريها.

"وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ... وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ" کلمه "قرن" امر از ماده "قر" است، که به معنای پا بر جا شدن است، و اصل این کلمه "اقررن" بوده، که یکی از دو "تا" راء" آن حذف شده است، ممکن هم هست از ماده "قار، يقار" به معنای اجتماع، و کنایه از ثابت ماندن در خانه‌ها باشد، و مراد این باشد که ای زنان پیغمبر! از خانه‌های خود بیرون نیابید. و کلمه "تبرج" به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همان طور که برج قلعه برای همه هویدا است،



و الجاهلیة الأولى الجاهلیة قبل البعثة فالمراد الجاهلیة القديمة، و قول بعضهم: إن المراد به زمان ما بین آدم و نوح ع ثمان مائة سنة، و قول آخرین إنها ما بین إدريس و نوح، و قول آخرین زمان داود و سلیمان و قول آخرین إنه زمان ولادة إبراهيم، و قول آخرین إنه زمان الفترة بین عیسی ع و محمد ص أقوال لا دلیل يدل علیها.

و کلمه "جاهلیة اولی" به معنای جاهلیت قبل از بعثت است، پس در نتیجه مراد از آن، جاهلیت قدیم است، و اینکه بعضی^۱ گفته اند مراد از آن دوران هشتصد ساله ما بین آدم و نوح است، و یا گفته اند^۲: زمان داوود و سلیمان است، و یا گفتار آنان که گفته اند زمان ولادت ابراهیم است، و یا گفتار آنان که گفته اند^۳ زمان فترت بین عیسی و محمد (صلوات الله علیهما) است، اقوالی است بدون دلیل.

و قوله: «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» أمر بامتثال الأوامر الدينية و قد أفرد الصلاة و الزكاة بالذكر من بينها لكونهما ركنين في العبادات و المعاملات ثم جمع الجميع في قوله: «وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ».

"وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ" - این آیه دستور می دهد که اوامر دینی را امتثال کنند، و اگر از بین همه اوامر فقط نماز و زکات را ذکر نمود، برای این است که این دو دستور رکن عبادت، و معاملات است، و بعد از ذکر این دو به طور جامع فرمود: و خدا و رسولش را اطاعت کنید.

و طاعة الله هي امتثال تكاليفه الشرعية و طاعة رسوله فيما يأمر به و ينهى بالولاية المجعولة له من عند الله كما قال: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ».

و طاعت خدا عبارت است از امتثال تکالیف شرعی او، و اطاعت رسولش به این است که آنچه با ولایتی که دارد امر و نهی می کند، امتثال شود، چون امر و نهی او نیز از ناحیه خدا جعل شده، خدا او را به حکم "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ"^۴ اولی مؤمنین کرده، و فرمان او را فرمان خود خوانده.

قوله تعالى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» كلمة «إِنَّمَا» تدل على حصر الإرادة في إذهاب الرجس و التطهير و كلمة أهل البيت سواء كان لمجرد الاختصاص أو مدحا أو نداء يدل على اختصاص إذهاب الرجس و التطهير بالمخاطبين بقوله: «عَنْكُمْ»،

"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" کلمه "انما" در آیه انحصار خواست خدا را می رساند، و می فهماند که خدا خواسته که رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند، و به آنان عصمت دهد، و کلمه "أَهْلَ الْبَيْتِ" چه اینکه صرفاً برای اختصاص باشد، تا غیر از اهل خانه داخل در حکم نشوند، و چه اینکه این کلمه نوعی مدح باشد، و چه اینکه نداء، و به معنای "ای اهل بیت" بوده باشد، علی ای حال دلالت دارد بر اینکه دور کردن رجس و پلیدی از آنان، و تطهیرشان، مساله ای است مختص به آنان، و کسانی که مخاطب در کلمه "عنکم" - از شما هستند.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.

۴. پیغمبر ولایتش به مؤمنین از خود آنان مقدم تر است. سوره احزاب، آیه ۱۶.



ففي الآية في الحقيقة قصران قصر الإرادة في إذهاب الرجس و التطهير و قصر إذهاب الرجس و التطهير في أهل البيت.

بنا بر این در آیه شریفه در حقیقت دو قصر و انحصار بکار رفته، یکی انحصار اراده و خواست خدا در بردن و دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت، دوم انحصار این عصمت و دوری از پلیدی در اهل بیت.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۰

و ليس المراد بأهل البيت نساء النبي خاصة لمكان الخطاب الذي في قوله: «عَنْكُمْ» و لم يقل: عنكن فأما أن يكون الخطاب لهن و لغيرهن كما قيل: إن المراد بأهل البيت أهل البيت الحرام و هم المتقون لقوله تعالى: «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»

[«أهل البيت» و مخاطب آیه "يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" چه کسانی هستند؟]

حال باید دید اهل بیت چه کسانی هستند؟ بطور مسلم فقط زنان آن جناب اهل بیت او نیستند، برای اینکه هیچگاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد، و به زنان گفت "عنکم" - از شما" بلکه اگر فقط همسران اهل بیت بودند، باید می فرمود: "عنکن"، بنا بر این، یا باید گفت مخاطب همسران پیامبر و دیگران هستند هم چنان که بعضی دیگر گفته اند: مراد از اهل البيت، اهل بیت الحرام است، که در آیه "إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ" آنان را متقی خوانده،

أو أهل مسجد رسول الله ص أو أهل بيت النبي ص و هم الذين يصدق عليهم عرفاً أهل بيته من أزواجه و أقربائه و هم آل عباس و آل عقيل و آل جعفر و آل علي أو النبي ص و أزواجه، و لعل هذا هو المراد مما نسب إلى عكرمة و عروة أنها في أزواج النبي ص خاصة. أو يكون الخطاب لغيرهن كما قيل: إنهم أقرباء النبي من آل عباس و آل عقيل و آل جعفر و آل علي.

و بعضی^۲ دیگر گفته اند: مراد اهل مسجد رسول خدا (ص) است، و بعضی^۳ گفته اند: همه آن کسانی است که در عرف جزو خاندان آن جناب به شمار می روند، چه همسرانش، و چه خویشاوندان و نزدیکانش، یعنی آل عباس، آل عقیل، آل جعفر، و آل علی، و بعضی^۴ دیگر گفته اند: مراد خود رسول خدا (ص) و همسران اوست، و شاید آنچه به عکرمة و عروه نسبت داده اند همین باشد، چون آنها گفته اند: مراد تنها و تنها همسران رسول خدا (ص) است. یا اینکه مخاطب هم چنان که بعضی^۵ دیگر گفته اند: غیر از همسران آن جناب هستند و خطاب در "عنکم" - از شما" متوجه اقربای رسول خدا (ص) است، یعنی آل عباس، آل علی، آل عقیل، و آل جعفر.

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶.

۲. روح المعانی، ج ۲، ص ۱۳.

۳. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴.

۴. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۳.

۵. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴.



و علیٰ حال فالمراد بإذهاب الرجس و التطهیر مجرد التقوی الدینی بالاجتناب عن النواهی و امتثال الأوامر فیکون المعنی أن الله لا ینتفع بتوجیه هذه التکالیف إلیکم و إنما یرید إذهاب الرجس عنکم و تطهیرکم علی حد قوله: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتیم نعمته علیکم»، المائدة: ٦

و به هر حال، مراد از بردن رجس و تطهیر اهل بیت تنها همان تقوای دینی، و اجتناب از نواهی، و امتثال اوامر است، و بنا بر این معنای آیه این است که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی‌برد، و نمی‌خواهد سود ببرد، بلکه می‌خواهد شما را پاک کند، و پلیدی را از شما دور سازد، و بنا بر این آیه شریفه در حد آیه "ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتیم نعمته علیکم" می‌باشد،

و هذا المعنی لا یلائم شیئا من معانی أهل البيت السابقة لمنافاته البینة للاختصاص المفهوم من أهل البيت لعمومه لعامة المسلمین المکلفین بأحكام الدین.

و اگر معنا این باشد، آن وقت آیه شریفه، با هیچ یک از چند معنایی که گذشت نمی‌سازد، چون این معنا با اختصاص آیه به اهل بیت منافات دارد، زیرا خدا این گونه تطهیر را برای عموم مسلمانان و مکلفین باحکام دین می‌خواهد، نه برای خصوص اهل بیت، و حال آنکه گفتیم آیه شریفه دو انحصار را می‌رساند، که انحصار دوم تطهیر اهل بیت است.

و إن كان المراد بإذهاب الرجس و التطهیر التقوی الشدید البالغ و یکون المعنی: أن هذا التشدید فی التکالیف المتوجهة إلیکن أزواج النبی و تضعیف الثواب و العقاب لیس لینتفع الله سبحانه به بل لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم و یکون من تعمیم الخطاب لهن و لغيرهن بعد تخصیصه بهن، فهذا المعنی لا یلائم کون الخطاب خاصا بغيرهن و هو ظاهر و لا عموم الخطاب لهن و لغيرهن فإن الغیر لا یشارکهن فی تشدید التکلیف و تضعیف الثواب و العقاب.

و اگر بگویی مراد از بردن رجس، و تطهیر کردن، همانا تقوای شدید و کامل است، و معنای آیه این است که این تشدید که در تکالیف متوجه شما کردیم، و در برابر اجر دو چندان هم وعده‌تان دادیم، برای این نیست که خود ما از آن سودی ببریم، بلکه برای این است که می‌خواهیم پلیدی را دور نموده و تطهیرتان کنیم.

و در این معنا هم اختصاص رعایت شده، و هم عمومیت خطاب به همسران رسول خدا (ص) و به دیگران، چیزی که هست در اول، خطاب را متوجه خصوص همسران آن جناب نمود، و در آخر یعنی در کلمه "عنکم" متوجه عموم. لیکن این حرف هم صحیح نیست، برای اینکه در آخر، خطاب متوجه غیر از ایشان شده، و اگر بگویی خطاب متوجه همه است چه همسران و چه غیر آنان، می‌گوییم: این نیز باطل است، برای اینکه غیر از همسران شریک در تشدید تکلیف نبودند، و اجر دو چندان هم ندارند، و معنا ندارد خدای تعالی بفرماید: اگر به شما همسران رسول خدا (ص) تکالیف دشوارتری کردیم، برای این است که خواستیم عموم مسلمانان و شما را پاک نموده و پلیدی را از همه دور کنیم.

١. خدا نمی‌خواهد بیهوده بار شما را سنگین کند، بلکه می‌خواهد پاکتان سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند. سوره مائده، آیه ٦٧.

لا يقال: لم لا يجوز أن يكون الخطاب على هذا التقدير متوجها إليهن مع النبي ص و تكليفه شديد كتكليفهن.

خواهی گفت: چرا جایز نباشد که خطاب متوجه همسران رسول خدا (ص) و خود رسول خدا (ص) باشد، با اینکه تکلیف خود رسول خدا (ص) هم مانند تکالیف همسرانش شدید است؟

لأنه يقال: إنه ص مؤيد بعصمة من الله و هي موهبة إلهية غير مكتسبة بالعمل فلا معنى لجعل تشديد التكليف و تضعيف الجزاء بالنسبة إليه مقدمة أو سببا لحصول

در پاسخ می‌گوییم: نباید همسران آن جناب را با خود آن جناب مقایسه کرد، چون آن جناب مؤید به داشتن عصمت خدایی است، و این موهبتی است که با عمل و اکتساب به دست نمی‌آید، تا بفرماید تکلیف تو را تشدید کردیم، و اجرت را مضاعف نمودیم، تا پاکت کنیم، چون معنای این حرف این است که تشدید تکلیف، و دو چندان کردن اجر مقدمه و یا سبب است برای بدست آمدن عصمت،

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٣١١

التقوى الشديد له امتنانا عليه على ما يعطيه سياق الآية و لذلك لم يصرح بكون الخطاب متوجها إليهن مع النبي ص فقط أحد من المفسرين و إنما احتملناه لتصحيح قول من قال: إن الآية خاصة بأزواج النبي ص.

و به همین جهت هیچ یک از مفسرین این احتمال را نداده‌اند که خطاب متوجه رسول خدا (ص) و همسرانش باشد و بس. و اگر ما آن را جزو اقوال ذکر کردیم، به عنوان این است که این هم یک احتمال است، و خواستیم با ایراد این احتمال نظریه آن مفسرینی که گفته‌اند: مراد خصوص همسران آن جناب است تصحیح کنیم، نه اینکه بگوییم: کسی از مفسرین این احتمال را هم داده.

و إن كان المراد إذهاب الرجس و التطهير بإرادته تعالى ذلك مطلقا لا بتوجيه مطلق التكليف و لا بتوجيه التكليف الشديد بل إرادة مطلقة لإذهاب الرجس و التطهير لأهل البيت خاصة بما هم أهل البيت كان هذا المعنى منافيا لتقييد كرامتهن بالتقوى سواء كان المراد بالإرادة التشريعية أو التكوينية.

و اگر مراد بردن رجس و پاک کردن، به اراده خدا باشد، و در نتیجه مراد این باشد که خدا می‌خواهد به طور مطلق، و بدون هیچ قیدی شما را تطهیر کند، نه از راه توجیه تکالیف، و نه از راه تکلیف شدید، بلکه اراده مطلقه‌ای است از خدا که شما پاک و از پلیدیها دور باشید، چون اهل بیت پیغمبرید، در این صورت معنای آیه منافی با آن شرطی است که کرامت آنان مشروط بدان شد، و آن عبارت بود از تقوی، حال چه اینکه مراد از اراده، اراده تشریحی باشد، و چه تکوینی، هر یک باشد با شرط نمی‌سازد، پس معلوم می‌شود اراده مطلقه نیست.



و بهذا الذي تقدم يتأيد ما ورد في أسباب النزول أن الآية نزلت في النبي ص و علي و فاطمة و الحسين خاصة لا يشاركهم فيها غيرهم.

[اثبات اینکه مراد از "أهل البيت" و مخاطب آیه تطهیر، خمسه طیبه (بیغمبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) هستند]

با این بیانی که گذشت آن روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده تأیید می‌شود، چه در آن روایت آمده که آیه شریفه در شان رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نازل شده است، و احدی در این فضیلت با آنان شرکت ندارد.

و هي روايات جمة تزيد على سبعين حديثا يربو ما ورد منها من طرق أهل السنة على ما ورد منها من طرق الشيعة فقد روتها أهل السنة بطرق كثيرة عن أم سلمة و عائشة و أبي سعيد الخدري و سعد و وائلة بن الأسقع و أبي الحمراء و ابن عباس و ثوبان مولى النبي و عبد الله بن جعفر و علي و الحسن بن علي ع في قريب من أربعين طريقا.

و این روایات بسیار زیاد، و بیش از هفتاد حدیث است، که بیشتر آنها از طرق اهل سنت است، و اهل سنت آنها را از طرق بسیاری، از ام سلمه، عایشه، ابی سعید خدری، سعد، وائلة بن الاسقع، ابی الحمراء، ابن عباس، ثوبان غلام آزاد شده رسول خدا (ص) عبد الله بن جعفر، علی، و حسن بن علی (ع) که تقریباً از چهل طریق نقل کرده‌اند.

و روتها الشيعة عن علي و السجاد و الباقر و الصادق و الرضا ع و أم سلمة و أبي ذر و أبي ليلى و أبي الأسود الدؤلي و عمرو بن ميمون الأودي و سعد بن أبي وقاص في بضع و ثلاثين طريقا.

و شیعه آن را از حضرت علی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق و امام رضا (ع)، و از ام سلمه، ابی ذر، ابی لیلی، ابی الاسود دؤلی، عمرو بن میمون اودی، و سعد بن ابی وقاص، بیش از سی طریق نقل کرده‌اند.

فإن قيل: إن الروايات إنما تدل على شمول الآية لعلي و فاطمة و الحسين ع و لا ينافي ذلك شمولها لأزواج النبي ص كما يفيد وقوع الآية في سياق خطابهن.

حال اگر کسی بگوید: این روایات بیش از این دلالت ندارد که علی و فاطمه و حسین (ع) نیز مشمول آیه هستند، و این منافات ندارد با اینکه همسران رسول خدا نیز مشمول آن باشند، چون آیه شریفه در سیاق خطاب به آنان قرار گرفته.

قلنا: إن كثيرا من هذه الروايات و خاصة ما رويت عن أم سلمة- و في بيتها نزلت الآية- تصرح باختصاصها بهم و عدم شمولها لأزواج النبي و سيجيء الروايات و فيها الصحاح.

در پاسخ می‌گوییم: بسیاری از این روایات و بخصوص آنچه از ام سلمه- که آیه در خانه او نازل شده- روایت شده است، تصریح دارد بر اینکه آیه مخصوص همان پنج تن است، و شامل همسران رسول خدا (ص) نیست، که ان شاء الله روایات مزبور که بعضی از آنها دارای سندی صحیح هستند، از نظر خواننده خواهد گذشت.



فإن قيل: هذا مدفوع بنص الكتاب على شمولها لهن كوقوع الآية في سياق خطابهن.

و اگر کسی بگوید: آن روایات باید به خاطر ناسازگاری‌اش با صریح قرآن طرح شود، چون روایت هر قدر هم صحیح باشد، وقتی پذیرفته است که با نص صریح قرآن منافات نداشته باشد، و روایات مذکور مخالف قرآن است، برای اینکه آیه مورد بحث دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب در همه آنها به همسران رسول خدا (ص) است، پس باید خطاب در این آیه نیز به ایشان باشد.

قلنا: إنما الشأن كل الشأن في اتصال الآية بما قبلها من الآيات فهذه الأحاديث على كثرتها البالغة ناصة في نزول الآية وحدها، و لم يرد حتى في رواية واحدة نزول هذه الآية في ضمن آيات نساء النبي و لا ذكره أحد حتى القائل باختصاص الآية بأزواج النبي كما ينسب إلى عكرمة و عروة،

در پاسخ می‌گوییم: همه حرفها در همین است، که آیا آیه مورد بحث متصل به آن آیات، و تتمه آنها است یا نه؟ چون روایاتی که بدان اشاره شد، همین را منکر است، و می‌فرماید آیه مورد بحث به تنهایی، و در یک واقعه جداگانه نازل شده، و حتی در بین این هفتاد روایت، یک روایت هم وجود ندارد، که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) نازل شده، و حتی احدی هم از مفسرین این حرف را نزده‌اند، حتی آنها هم که گفته‌اند آیه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا (ص) است، مانند عکرمة و عروه، نگفته‌اند که: آیه در ضمن آیات نازل شده.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۲

فالآية لم تكن بحسب النزول جزءا من آيات نساء النبي و لا متصلة بها و إنما وضعت بينها إما بأمر من النبي ص أو عند التأليف بعد الرحلة، و يؤيده أن آية «و قرن في بيوتكن» على انسجامها و اتصالها لو قدر ارتفاع آية التطهير من بين جملها،

پس آیه مورد بحث از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) و متصل به آن نیست، حال یا این است که به دستور رسول خدا (ص) دنبال آن آیات قرارش داده‌اند، و یا بعد از رحلت رسول خدا (ص) اصحاب در هنگام تألیف آیات قرآنی در آنجا نوشته‌اند، مؤید این احتمال این است که اگر آیه مورد بحث که در حال حاضر جزو آیه "و قرن في بيوتكن" است، از آن حذف شود، و فرض کنیم که اصلاً جزو آن نیست، آیه مزبور با آیه بعدش که می‌فرماید: "و اذكرن" کمال اتصال و انسجام را دارد، و اتصالش بهم نمی‌خورد.

فموقع آية التطهير من آية «و قرن في بيوتكن» كموقع آية «اليوم يئس الذين كفروا» من آية محرمات الأكل من سورة المائدة، و قد تقدم الكلام في ذلك في الجزء الخامس من الكتاب.

پس معلوم می‌شود جمله مورد بحث نسبت به آیه قبل و بعدش نظیر آیه "اليوم يئس الذين كفروا" ^۱ است که در وسط آیاتی قرار گرفته که آنچه خوردنش حرام است می‌شمارد، که در جلد پنجم این کتاب در سوره مائده گفتیم که: چرا آیه مزبور در وسط آن آیات قرار گرفته، و این بی‌نظمی از کجا ناشی شده است.

^۱ . سوره مائده، آیه ۳.

و بالبناء علی ما تقدم تصیر لفظة أهل البيت اسما خاصا- في عرف القرآن- بهؤلاء الخمسة و هم النبي و علي و فاطمة و الحسنان ع لا يطلق علی غیرهم، و لو كان من أقربائه الأقربین و إن صح بحسب العرف العام إطلاقه علیهم.

بنا بر آنچه گفته شد، کلمه "أهل البيت" در عرف قرآن اسم خاص است که هر جا ذکر شود، منظور از آن، این پنج تن هستند، یعنی رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسنین ع، و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی‌شود، هر چند که از خویشاوندان و اقربای آن جناب باشد، البته این معنا، معنایی است که قرآن کریم لفظ مذکور را بدان اختصاص داده، و گر نه به حسب عرف عام، کلمه مزبور بر خویشاوندان نیز اطلاق می‌شود.

و الرجس- بالكسر فالسكون- صفة من الرجاسة و هي الغدرة، و القذارة هيئة في الشيء توجب التجنب و التنفر منها، و تكون بحسب ظاهر الشيء كرجاسة الخنزير، قال تعالى: «أَوْ لَحْمِ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجْسٌ»؛ الأنعام: ۱۴۵

کلمه "رجس" - به کسر راء، و سکون جیم - صفتی است از ماده رجاست، یعنی پلیدی، و قذارت، و پلیدی و قذارت هیاتی است در نفس آدمی، که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می‌نماید، و نیز هیاتی است در ظاهر موجود پلید، که باز آدمی از آن نفرت می‌نماید اولی مانند پلیدی ردائل، دومی مانند پلیدی خوک، هم چنان که قرآن کریم این لفظ را در هر دو معنا اطلاق کرده، در باره پلیدی ظاهری فرموده: "أَوْ لَحْمِ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجْسٌ"^۱

و بحسب باطنه- و هو الرجاسة و القذارة المعنوية- كالشرك و الكفر و أثر العمل السيئ، قال تعالى: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»؛ التوبة: ۱۲۵ و قال: «وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَىٰ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ الأنعام: ۱۲۵.

و هم در پلیدیهای معنوی، مانند شرك و کفر و اعمال ناشایست به کار برده و فرموده: "وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ"^۲، و نیز فرموده: "وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَىٰ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ"^۳.

و آیا ما کان فهو إدراك نفساني و أثر شعوري من تعلق القلب بالاعتقاد الباطل أو العمل السيئ و إذهاب الرجس

و این کلمه به هر معنا که باشد نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی، و اثری شعوری، که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل، یا عملی زشت حاصل می‌شود، وقتی می‌گوییم (انسان پلید، یعنی انسانی که به خاطر دل بستگی به عقاید باطل، یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است).

۱. یا گوشت خوک که پلید است. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۲. و آنهایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدیهایشان می‌افزاید، و می‌میرند در حالی که کافرند. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۳. و کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می‌کند، به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیر ممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند مسلط می‌سازد. سوره انعام، آیه ۱۲۵.



و اللام فيه للجنس - إزالة كل هيئة خبيثة في النفس تخطئ حق الاعتقاد و العمل فتنتطبق على العصمة الإلهية التي هي صورة علمية نفسانية تحفظ الإنسان من باطل الاعتقاد و سبب العمل.

[توضیح اینکه مفاد آیه تطهیر معصوم بودن اهل بیت (علیهم السلام) از اعتقاد و عمل باطل و ملازم بودن با اعتقاد و عمل حق، به اراده تکوینی خداوند است]

و با در نظر گرفتن اینکه کلمه رجس در آیه شریفه الف و لام دارد، که جنس را می‌رساند، معنایش این می‌شود که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدیها، و هیاتهای خبیثه، و ردیله، را از نفس شما ببرد، هیاتهایی که اعتقاد حق، و عمل حق را از انسان می‌گیرد، و چنین ازاله‌ای با عصمت الهی منطبق می‌شود، و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال حفظ می‌کند، پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است.

على أنك عرفت أن إرادة التقوى أو التشديد في التكاليف لا تلائم اختصاص الخطاب في الآية بأهل البيت، و عرفت أيضا أن إرادة ذلك لا تناسب مقام النبي ص من العصمة.

برای اینکه قبلا گفتیم اگر مراد از آیه، چنین معنایی نباشد، بلکه مراد از آن تقوی و یا تشدید در تکالیف باشد، دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت، خدا از همه بندگان تقوی می‌خواهد، نه تنها از اهل بیت، و نیز گفتیم که یکی از اهل بیت خود رسول خدا (ص) است، و با اینکه آن جناب معصوم است، دیگر معنا ندارد که خدا از او تقوی بخواهد.

فمن المتعين حمل إذهب الرجس في الآية على العصمة و يكون المراد بالتطهير في قوله: «و يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» - و قد أكد بالمصدر - إزالة أثر الرجس بإيراد ما يقابله بعد إذهب أصله،

پس چاره‌ای جز این نیست که آیه شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم، و بگوییم: مراد از بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است، و مراد از تطهیر در جمله "يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا" که با مصدر تطهیر تاکید شده، زایل ساختن اثر رجس به وسیله وارد کردن مقابل آن است،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۳

و من المعلوم أن ما يقابل الاعتقاد الباطل هو الاعتقاد الحق فتطهيرهم هو تجهيزهم بإدراك الحق في الاعتقاد و العمل، و يكون المراد بالإرادة أيضا غير الإرادة التشريعية لما عرفت أن الإرادة التشريعية التي هي توجيه التكاليف إلى المكلف لا تلائم المقام أصلا.

و آن عبارت است از اعتقاد به حق، پس تطهیر اهل بیت عبارت شد، از اینکه ایشان را مجهز به ادراک حق کند، حق در اعتقاد، و حق در عمل، و آن وقت مراد از اراده این معنا، (خدا می‌خواهد چنین کند)، نیز اراده تکوینی می‌شود، چون قبلا هم گفتیم اراده تشریحی را که منشا تکالیف دینی و منشا متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلا با این مقام سازگار نیست، (چون گفتیم اراده تشریحی را نسبت به تمام مردم دارد نه تنها نسبت به اهل بیت).

و المعنى: أن الله سبحانه تستمر إرادته أن يخصكم بموهبة العصمة بإذهب الاعتقاد الباطل و أثر العمل السيئ عنكم أهل البيت و إيراد ما يزيل أثر ذلك عليكم و هي العصمة.

پس معنای آیه این شد که خدای سبحان مستمرا و دائما اراده دارد شما را به این موهبت یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد، و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل‌هایتان باقی نگذارد.



قوله تعالى: «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» ظاهر السياق أن المراد بالذكر ما يقابل النسيان إذ هو المناسب لسياق التأكيد و التشديد الذي في الآيات فيكون بمنزلة الوصية بعد الوصية بامثال ما وجه إليهن من التكليف، و في قوله في بُيُوتِكُنَّ تأكيد آخر.

" وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا" از ظاهر سياق بر می آید که مراد از " ذکر"، معنای مقابل فراموشی باشد، که همان یاد آوری است، چون این معنا مناسب تاکید و تشدید است که در آیات شده است پس در نتیجه این آیه به منزله سفارش و وصیتی است بعد از وصیت به امثال تکالیف که قبلاً متوجه ایشان کرده است، و در کلمه " فِي بُيُوتِكُنَّ" تاکید دیگری است، (چون می فهماند مردم باید امثال امر خدا را از شما یاد بگیرند، آن وقت سزاوار نیست شما که قرآن در خانه هایتان نازل می شود، اوامر خدا را فراموش کنید).

و المعنى: و احفظن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله و الحكمة و ليكن منكن في بال حتى لا تغفلن و لا تتخطين مما خط لكم من المسير.

و معنای آیه این است که شما زنان پیغمبر باید آنچه را که در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود، حفظ کنید، و همواره به خاطرتان بوده باشد، تا از آن غافل نمانید، و از خط سیری که خدا برایتان معین کرده تجاوز مکنید.

و أما قول بعضهم: إن المراد و اشكرن الله إذ صيركن في بيوت يتلى فيهن القرآن و السنة فبعيد من السياق و خاصة بالنظر إلى قوله في ذيل الآية: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا».

این است معنای آیه، نه آنکه دیگران گفته اند که: مراد از ذکر، شکر خدا است، و معنای آیه این است که خدا را شکر کنید، که شما را در خانه هایی قرار داد که در آن قرآن و سنت خوانده می شود، چون این معنا از سياق آیه و بخصوص با در نظر گرفتن جمله " إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا" دور است.

قوله تعالى: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ إِيَّاهُ يَخْفَىٰ عَنِ الْعَيْنِ» الخ، الإسلام لا يفرق بين الرجال و النساء في التلبس بكرامة الدين و قد أشار سبحانه إلى ذلك إجمالاً في مثل قوله: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»: الحجرات: ١٣ ثم صرح به في مثل قوله: «أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ»: آل عمران: ١٩٥ ثم صرح به تفصيلاً في هذه الآية.

" إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ... أَجْرًا عَظِيمًا" شریعت مقدسه اسلام در کرامت و حرمت اشخاص از نظر دین داری فرقی بین زن و مرد نگذاشته، و در آیه " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ"^۱، به طور اجمال به این حقیقت اشاره می نماید، و در آیه " أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ"^۲، به آن تصریح، و سپس در آیه مورد بحث با صراحت بیشتری آن را بیان کرده است.

۱. ای مردم ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و قبيله قبيله‌تان کردیم، تا یکدیگر را بشناسید، بدرستی گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شما است. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. من اجر هیچ يك از عمل کنندگان شما را ضایع نمی‌کنم، چه مرد باشد و چه زن. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

ف قوله: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» المقابلة بين الإسلام والإيمان تفيد مغايرتهما نوعاً من المغايرة والذي يستفاد منه نحو مغايرتهما قوله تعالى: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

[اشاره به فرق بین اسلام و ایمان و اشاره به اینکه در شریعت اسلام از نظر حرمت و کرامت بین زن و مرد فرق نیست] پس مقابله‌ای که در جمله "إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ" بین اسلام و ایمان انداخته، می‌فهماند که این دو با هم تفاوت دارند، و نوعی فرق بین آن دو هست، و آن آیه‌ای که بفهماند آن نوع تفاوت چیست؟ آیه "قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا" است، که اینک همه آن از نظر خواننده می‌گذرد: "قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ"

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۴

- إلى أن قال - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: الحجرات: ۱۵ يفيد أولاً أن الإسلام هو تسليم الدين بحسب العمل و ظاهر الجوارح و الإيمان أمر قلبي. و ثانياً: أن الإيمان الذي هو أمر قلبي اعتقاد و إذعان باطني بحيث يترتب عليه العمل بالجوارح.

... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^۱، که می‌فهماند اولاً اسلام به معنای تسلیم دین شدن از نظر عمل است، و عمل هم مربوط به جوارح و اعضای ظاهری بدن است، و ایمان امری است قلبی، و ثانیاً اینکه گفتیم ایمان امری است قلبی، عبارت است از اعتقاد باطنی، به طوری که آثار آن اعتقاد در اعمال ظاهری و بدنی نیز ظاهر شود.

فالإسلام هو التسليم العملي للدين بإتيان عامة التكليف و المسلمون و المسلمات هم المسلمون لذلك و الإيمان هو عقد القلب على الدين، بحيث يترتب عليه العمل بالجوارح و المؤمنون و المؤمنات هم الذين عقدوا قلوبهم على الدين بحيث يترتب عليه العمل بالجوارح فكل مؤمن مسلم و لا عكس.

پس اسلام عبارت شد از تسلیم عملی برای دین، به اینکه همه تکالیف آن را بیاوری، و آنچه از آن نهی کرده ترک کنی، و "مسلمون" و "مسلمات" مردان و زنانی هستند که این طور تسلیم دین شده باشند، و اما "مؤمنین" و "مؤمنات" مردان و زنانی هستند که دین خدا را در دل خود جای داده باشند، به طوری که وقتی به اعمال آنان نگاه می‌کنی، پیداست که این شخص در دل به خدا ایمان دارد، پس هر مؤمنی مسلمان هست، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

و قوله: «وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ» القنوت على ما قيل لزوم الطاعة مع الخضوع

"وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ" - کلمه "قنوت" به طوری که گفته‌اند به معنای ملازمت در اطاعت و خضوع است، و در نتیجه معنای دو کلمه مورد بحث مردان و زنانی است که ملازم اطاعت خدا، و همواره در برابر او خاضعند.

۱. اعراب گفتند ما ایمان آورده‌ایم، بگو هنوز ایمان نیاورده‌اید، و لیکن بگویید اسلام آوردیم، چون هنوز ایمان در دل‌هایتان وارد نشده. - تا آنجا که می‌فرماید - تنها و تنها مؤمنین آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده، و بعد از آن دیگر شک نکردند، و با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمودند. سوره حجرات، آیه ۱۴ و ۱۵.

و قوله: «وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ» الصدق مطابقت ما یخبر به الإنسان أو یظهره، للواقع. فهم صادقون في دعواهم صادقون في قولهم صادقون في وعدهم.

"وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ" - کلمه "صدق" به معنای هر فعل و قولی است که مطابق با واقع باشد، و مرد و زن با ایمان هم در ادعای دین داری صادقند، و هم در گفتار راست می گویند، و هم خلف وعده نمی کنند.

و قوله: «وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ» فهم متلبسون بالصبر عند المصيبة و النائبة و بالصبر على الطاعة و بالصبر عن المعصية،

"وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ" - اینان کسانی هستند که هم در هنگام مصیبت و بلاء، صبر می کنند، و هم در هنگام اطاعت، و هم آنجا که گناهی پیش آمده، در ترک آن صابرند.

و قوله: «وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ» الخشوع تذلل باطنی بالقلب كما أن الخضوع تذلل ظاهري بالجوارح.

"وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ" - کلمه "خشوع" به معنای خواری و تذلل باطنی و قلبی است، هم چنان که کلمه "خضوع" به معنای تذلل ظاهری، و با اعضای بدن است.

و قوله: «وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ» و الصدقة إنفاق المال في سبيل الله و منه الزكاة الواجبة،

"وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ" - کلمه "صدقة" به معنای خرج کردن مال است در راه خدا، که یکی از مصادیق آن زکات واجب است.

و قوله: «وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ» بالصوم الواجب و المندوب،

"وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ" - مراد از "صوم" روزه های واجب و مستحب هر دو است،

و قوله: «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ» أي لفروجهن و ذلك بالتجنب عن غير ما أحل الله لهم،

"وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ" - یعنی کسانی که فروج خود را حفظ می کنند، و آن را در غیر آنچه خدا حلال کرده به کار نمی بندند.

و قوله: «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ» أي الله كثيرا حذف لظهوره و هم الذين يكثر من ذكر الله بلسانهم و جنانهم و يشمل الصلاة و الحج.

"وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ" - یعنی "و الذاکرات اللّٰه" که کلمه "اللّٰه" به خاطر اینکه معلوم بوده حذف شده یعنی، و کسانی که ذکر خدا را بسیار می کنند، هم با زبان و هم با قلب، و این ذکر شامل نماز و حج نیز هست.

و قوله: «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عظيماً» التنكير للتعظيم.

"أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عظيماً" نکره آمدن مغفرت و اجر، به منظور تعظیم آن است.



(بحث روایی)

بحث روایتی

في تفسير القمي: "في قوله تعالى: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ» كان سبب نزولها أنه لما رجع رسول الله ص من غزوة خيبر - و أصاب كنز آل أبي الحقيق قطن أزواجه أعطنا ما أصبت - فقال لهن رسول الله ص قسمته بين المسلمين - على ما أمر الله عز و جل

در تفسیر قمی در ذیل آیه "یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ" آمده که سبب نزول این آیه این بود که چون رسول خدا (ص) از جنگ خیبر برگشت، و در آن جنگ گنجینه‌های آل ابی الحقیق نصیب مسلمانان شد، همسرانش به آن جناب عرضه داشتند این گنجینه‌ها را به ما بده، حضرتش فرمود: بر طبق دستور خدای تعالی در بین همه مسلمانان تقسیم کردم،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۵

فغضب من ذلك، و قطن: لعلك ترى أنك إن طلقنا - أن لا نجد الأكفاء من قومنا يتزوجونا؟.

همسران از وی در خشم شدند، و گفتند تو چنان گمان کرده‌ای که اگر ما را طلاق دهی دیگر در همه فامیل ما یک همسر کفو پیدا نمی‌شود که ما را بگیرد؟

فأنف الله عز و جل لرسوله فأمره أن يعزلهن - فاعتزلهن رسول الله ص في مشربة أم إبراهيم - تسعة و عشرين يوماً حتى حزن و طهرن - ثم أنزل الله عز و جل هذه الآية و هي آية التخيير - فقال: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ - إلى قوله - أَجْرًا عَظِيمًا» فقامت أم سلمة أول من قامت فقالت: قد اخترت الله و رسوله - فقمين كلهن فعانقنه و قطن مثل ذلك الحديث.

خدای تعالی از این سخن ایشان برای رسول گرامی‌اش غیرت کرد، و به آن جناب دستور داد از ایشان کناره‌گیری کند، رسول خدا (ص) بیست و نه روز از ایشان کناره‌گیری نموده و در مشربه ام ابراهیم منزل گزید، تا آن که یک نوبت حیض دیدند، و پاک شدند، آن گاه آیه "یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ ... أَجْرًا عَظِيمًا" را فرستاد، که در آن همسران رسول خدا (ص) را مخیر کرد بین باقی ماندن بر همسری آن جناب، و بین طلاق گرفتن. و اولین کسی که در بین همسران برخاست ام سلمه بود، عرضه داشت: من خدا و رسول را اختیار می‌کنم، دنبال او سایر همسران یکی یکی برخاستند، و با رسول خدا (ص) از در آشتی معانقه کردند، و کلام ام سلمه را همی گفتند.^۱

أقول: و روي ما يقرب من ذلك من طرق أهل السنة و فيها أن أول من اختارت الله و رسوله منهن عائشة.

مؤلف: قریب به این معنا از طرق اهل سنت نیز روایت شده، و در آن آمده: اولین کسی که برخاست و گفت من خدا و رسولش را اختیار کردم عایشه بود.^۲

^۱ . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۴-۱۹۶.



و في الكافي، بإسناده عن داود بن سرحان عن أبي عبد الله ع: أن زينب بنت جحش قالت: يري رسول الله إن خلى سبيلنا أن لا نجد زوجا غيره- وقد كان اعتزل نساءه تسعة و عشرين ليلة- فلما قالت زينب الذي قالت بعث الله جبرائيل إلى محمد ص فقال: «قُلْ لَأَزْوَاجِكُ» الأيتين كليهما- فقلن: بل نختار الله و رسوله و الدار الآخرة.

[روایاتی در ذیل آیات مربوط به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)]

و در کافی به سند خود از داوود بن سرحان از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: زینب دختر جحش گفت: رسول خدا پنداشتند اگر ما را طلاق دهد شوهر برای ما قحطی است، و این در هنگامی بود که رسول خدا (ص) بیست و نه روز از آنان کناره‌گیری کرده بود، وقتی زینب این حرف را زد، خدای تعالی جبرئیل را نزد رسول خدا (ص) فرستاد، و گفت: «قُلْ لَأَزْوَاجِكُ ...» پس همسران گفتند: ما خدا و رسول او را و خانه آخرت را برگزیدیم^۱.

و فيه، بإسناده عن عيص بن القاسم عن أبي عبد الله ع قال: سألته عن رجل خير امرأته فاختارت نفسها بانت؟ قال: لا. إنما هذا شيء كان لرسول الله ص خاصة أمر بذلك ففعل، و لو اخترن أنفسهن لطلقهن و هو قول الله عز و جل: «قُلْ لَأَزْوَاجِكُ- إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا، فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسْرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

و در همان کتاب به سند خود از عیص بن قاسم، از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: از آن جناب این مساله را پرسیدم که مردی همسر خود را مخیر می‌کند، و همسرش جدایی را می‌گزیند، آیا به صرف این گزینش جدا می‌شود یا نه؟ فرمود: نه، این حکم تنها مخصوص رسول خدا (ص) بود، که از ناحیه خدا مامور شد همسرانش را مخیر کند، و او هم از باب امتثال امر خدا این کار را کرد، تازه اگر همسرانش جدایی را اختیار می‌کردند رسول خدا (ص) طلاقشان می‌داد، و صرف اختیار زنان طلاق نمی‌شود، خدای تعالی هم به مساله طلاق تصریح کرده، و فرموده: «قُلْ لَأَزْوَاجِكُ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسْرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»^۲.

و في المجمع، روی الواحدی بالإسناد عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: كان رسول الله ص جالسا مع حفصة- فتشاجرا بينهما فقال لها: هل لك أن أجعل بيني و بينك رجلا؟ قالت: نعم.

و در مجمع البیان آمده که واحدی به سند خود از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) با حفصه (دختر عمر) نشستند با هم مشاجره کردند و رسول خدا (ص) پرسید: میل داری مردی بین من و تو حکم شود؟ حفصه عرضه داشت: آری.

۱. فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۴.

۲. فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۳.



فَأرسل إلى عمر فلما أن دخل عليهما قال لهما: تكلمي، فقالت: يا رسول الله تكلم و لا تقل إلا حقا - فرفع عمر يده فوجأ وجهها - ثم رفع يده فوجأ وجهها -

پس کسی را فرستاد نزد عمر، عمر وقتی آمد به دخترش گفت: حرف بزن، حفصه گفت: یا رسول الله (ص) تو سخن بگو، ولی غیر از حق چیزی مگو، عمر چون این بشنید، دست بلند کرد و محکم به صورت دخترش زد، و این سلی را دو باره تکرار کرد.

فقال له النبي ص: كف فقال عمر: يا عدوة الله النبي لا يقول إلا حقا و الذي بعثه بالحق، لو لا مجلسه ما رفعت يدي حتى تموتي - فقام النبي ص فصعد إلى غرفة

رسول خدا (ص) به عمر فرمود: دست نگه دار، پس عمر به دخترش گفت: ای دشمن خدا، رسول خدا (ص) جز حق نمی گوید، به آن خدایی که او را به حق مبعوث کرده، اگر احترام محضر او نبود دست خود را نگه نمی داشتیم، آن قدر می زدم تا بمیری، رسول خدا (ص) برخاست و به بالا خانه ای که داشت رفت،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۶

فمكث فيها شهرا - لا يقرب شيئا من نسائه يتعدى و يتعشى فيها - فأنزل الله تعالى هذه الآيات.

و تا يك ماه با احدی از همسرانش نیامیخت، و در همان غرفه صبحانه و شام می خورد، پس خدای تعالی این آیات را فرو فرستاد^۱.

و في الخصال، عن الصادق ع قال: تزوج رسول الله ص بخمس عشرة امرأة - و دخل بثلاث عشر امرأة منهن، و قبض عن تسع فأما اللتان لم يدخل بهما فعمرة و سنا. و أما الثلاث عشرة اللاتي دخل بهن فأولهن خديجة بنت خويلد - ثم سودة بنت زمعة ثم أم سلمة و اسمها هند بنت أبي أمية - ثم أم عبد الله عائشة بنت أبي بكر - ثم حفصة بنت عمر ثم زينب بنت خزيمة بن الحارث أم المساكين، ثم زينب بنت جحش ثم أم حبيب رملة بنت أبي سفيان - ثم ميمونة بنت الحارث ثم زينب بنت عميس - ثم جويرية بنت الحارث - ثم صفية بنت حبي بن أخطب - و التي وهبت نفسها للنبي خولة بنت حكيم السلمی -

و در خصال از امام صادق (ع) روایت شده که فرموده: رسول خدا (ص) با پانزده زن ازدواج کرد، و با سیزده نفر از آنان در آمیخت، و چون از دنیا رفت نه نفر از آنان همسرش بودند، و اما آن دو نفری که آن جناب با ایشان آمیزش نکرد، یکی عمرة بود، و دیگری سنا، و اما آن سیزده نفری که با ایشان بیامیخت، اول خدیجه دختر خویلد بود، و بعد از او با سوده دختر زمعه ازدواج کرد، و سپس با ام سلمه که نامش هند، و دختر ابی امیه بود، و سپس با ام عبد الله عایشه دختر ابی بکر، و آن گاه با حفصه دختر عمر، و سپس با زینب دختر خزيمة بن حارث ام المساکین، و بعد از او با زینب دختر جحش، آن گاه با ام حبيب رملة دختر ابی سفيان، و بعد از او با ميمونة دختر حارث، و سپس با زینب دختر عميس، آن گاه با جويرية دختر حارث، و بعد از او با صفیه دختر حبی بن اخطب، و آنکه خود را به رسول خدا (ص) بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود.



و كان له سريتان - يقسم لهما مع أزواجه مارية القبطية و ريحانة الخندفية -.

و آن جناب علاوه بر این همسران، دو کنیز داشت، یکی ماریه قبطیه، و دیگری ریحانه خندفیه، که با آنان نیز معامله همسران آزاد را می‌کرد، یعنی شبهای خود را بین همسران و این دو کنیز تقسیم می‌کرد.

و التسع اللاتي قبض عنهن عائشة و حفصة و أم سلمة - و زينب بنت جحش و ميمونة بنت الحارث - و أم حبيب بنت أبي سفيان و جويرية و سودة و صفية. و أفضلهن خديجة بنت خويلد ثم أم سلمة ثم ميمونة.

و آن نه نفری که در هنگام رحلت آن جناب همسرش بودند، عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبيب دختر ابو سفیان، جویرییه، سوده، صفیه، که از همه فاضلتر خدیجه، و بعد از او ام سلمه و سپس میمونه بود.

و في المجمع: في قوله: «يا نساء النبي من يأت منكن» الأيتين: روى محمد بن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد عن علي بن عبد الله بن الحسين عن أبيه عن علي بن الحسين ع: أنه قال رجل إنكم أهل بيت مغفور لكم. قال: فغضب و قال: نحن أحرى أن يجري فينا ما أجرى الله في أزواج النبي من أن نكون كما تقول - إنا نرى لمحسننا ضعفين من الأجر و لمسيئنا ضعفين من العذاب.

و در مجمع البیان در ذیل آیه "یا نساء النبیین من یأت منکن" ... آمده که محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از علی بن عبد الله بن الحسین، از پدرش، از علی بن الحسین (ع) روایت کرده، که مردی در حضورش گفت: شما از اهل بیتی هستید که خدا شما را آمرزیده، امام سجاد غضب کرد و فرمود: ما سزاوارتریم به اینکه آنچه خدا در همسران رسول خدا (ص) عملی کرد در باره ما عملی کند، ما معتقدیم که نیکو کار از ما را دو برابر اجر داد، و بد کار از ما را دو برابر عذاب، نه آنکه تو پنداشته‌ای (که چون آمرزیده شده‌ایم، دست از عبادت برداریم، و هر کاری خواستیم بکنیم).^۱

و في تفسير القمي، مسندا عن أبي عبد الله عن أبيه ع: في هذه الآية «و لا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى» قال: أي ستكون جاهلية أخرى.

و در تفسیر قمی روایتی با سند از امام صادق از پدرش (ع) در ذیل آیه "و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى" آورده، و آن این است که حضرت فرمود: بعد از جاهلیت اول، جاهلیت دیگری نیز خواهد آمد.^۲

أقول: و هو استفادة لطيفة.

مؤلف: این روایت نکته‌ای جالب و لطیف را از آیه شریفه استفاده کرده.

۱. خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۱۹، ش ۱۳، باب ۹.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳.



و في الدر المنثور، أخرج الطبراني عن أم سلمة أن رسول الله ص: قال لفاطمة: ائتيني بزوجك و ابنه فجاءت بهم - فألقى رسول الله ص عليهم كساء فدكيا - ثم وضع يده عليهم ثم قال: اللهم إن هؤلاء أهل محمد - و في لفظ آل محمد - فاجعل صلواتك

و در الدر المنثور است که طبرانی از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود: همسرت و دو پسرانت را نزد من حاضر کن، فاطمه ایشان را به خانه ما آورد، پس رسول خدا (ص) عبایی بافت فدک بر سر ایشان انداخت، و دست خود را روی سر همگی آنان گذاشت، و گفت: بار الها! اینها اهل محمد، - و در نقلی دیگر آمده اینها اهل آل محمد - پس صلوات

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۷

و بركاتك على آل محمد - كما جعلتها على آل إبراهيم إنك حميد مجيد - قالت أم سلمة: فرفعت الكساء لأدخل معهم - فجذبه من يدي و قال: إنك على خير:

و بركات خود را بر آل محمد قرار ده، همانطور که بر آل ابراهیم قرار دادی، و تو حمید و مجیدی، ام سلمه می گوید: پس من عبا را بلند کردم که من نیز جزو آنان باشم، رسول خدا (ص) عبا را از دستم کشید، و فرمود: تو عاقبت بخیر هستی^۱.

أقول: و رواه في غاية المرام، عن عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه بإسناده عن أم سلمة.

مؤلف: این روایت را صاحب غایة المرام هم از عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد، و او به سند خود از ام سلمه نقل کرده است.

و فيه، أخرج ابن مردويه عن أم سلمة قالت: "نزلت هذه الآية في بيتي «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و في البيت سبعة جبريل و ميكائيل - و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و أنا على باب البيت. قلت: يا رسول الله أ لست من أهل البيت؟ قال: إنك على خير إنك من أزواج النبي.

[روایات متعدد در باره نزول آیه تطهیر در باره پنج تن (علیهم السلام) که در زیر کسای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع شده بودند]

و در همان کتاب است: که ابن مردویه، از ام سلمه روایت کرده که گفت: آیه " إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" در خانه من نازل شد، و در خانه هفت نفر بودند، جبرئیل، میکائیل، علی، فاطمه، حسن، و حسین، و من که دم در ایستاده بودم، عرضه داشتم: یا رسول الله (ص) آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود تو عاقبت بخیری، تو از همسران پیغمبری^۲.

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.



و فيه، أخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و الطبراني و ابن مردويه عن أم سلمة زوج النبي: أن رسول الله ص كان بيثها على منامة له - عليه كساء خيبري فجاءت فاطمة ببرمة فيها خزيرة - فقال رسول الله ص: ادعي زوجك و ابنيك حسنا و حسينا - فدعتهم فبينما هم يأكلون إذ نزلت على رسول الله ص «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

باز در همان کتاب است که ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی، و ابن مردویه همگی از ام سلمه همسر رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) در خانه او عبایی بافت خیبر به روی خود کشیده، و خوابیده بود، که فاطمه از در درآمد، در حالی که ظرفی غذا با خود آورده بود، رسول خدا فرمود: همسرت و دو پسرانت حسن و حسین را صدا بزن، فاطمه برگشت و ایشان را با خود بیاورد، در همان بین که داشتند آن غذا را می‌خوردند این آیه نازل شد: "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً".

فأخذ النبي ص بفضلة إزاره فغشاهم إياها - ثم أخرج يده من الكساء و أوماً بها إلى السماء - ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي و خاصتي - فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالها ثلاث مرات.

پس رسول خدا (ص) زیادی جامه‌ای که داشت بر سر آنان کشید، آن گاه دست خود را از زیر کساء بیرون آورد، به آسمان اشاره کرد، و عرضه داشت: بار الهای اینها اهل بیت من، و خاصگان من هستند، پس پلیدی را از ایشان ببر، و تطهیرشان کن، و این کلام را سه بار تکرار کرد.

قالت أم سلمة: فأدخلت رأسي في الستر - فقلت: يا رسول الله و أنا معكم؟ فقال: إنك إلى خير مرتين.

ام سلمه می‌گوید: من سر خود را در زیر جامه بردم، و عرضه داشتم: یا رسول الله (ص) منمهم با شما، حضرت دو بار فرمود: تو عاقبت بخیری^۱.

أقول: و روى الحديث في غاية المرام، عن عبد الله بن أحمد بن حنبل بثلاث طرق عن أم سلمة و كذا عن تفسير الثعلبي.

مؤلف: این حدیث را صاحب غایة المرام از عبد الله پسر احمد بن حنبل، به سه طریق از ام سلمه نقل کرده، و همچنین تفسیر ثعلبی نیز آن را روایت کرده است.

و فيه، أخرج ابن مردويه و الخطيب عن أبي سعيد الخدري قال: كان يوم أم سلمة أم المؤمنين - فنزل جبريل إلى رسول الله ص بهذه الآية «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»

و در همان کتاب است که ابن مردویه، و خطیب، از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: روزی که نوبت ام سلمه بود، و رسول خدا (ص) در خانه او قرار داشت، جبرئیل بر آن جناب نازل شد، و آیه "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" را نازل کرد،

قال: فدعا رسول الله ص بحسن و حسين و فاطمة و علي - فضمهم إليه و نشر عليهم الثوب، و الحجاب على أم سلمة مضروب،

ابی سعید سپس می گوید: رسول خدا (ص) حسن و حسین و علی و فاطمه را خواست، بعد از آنکه نزدش حاضر شدند، ایشان را به خود چسبانید، و جامه‌ای رویشان افکند، و این در حالی بود که ام سلمه در پشت پرده قرار داشت،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۸

ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي - اللهم أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت أم سلمة: فأنا معهم يا نبي الله؟ قال: أنت على مكانك و إنك على خير.

آن گاه گفت: بار الها اینان اهل بیت منند، پروردگارا پلیدی را از ایشان ببر، و آن طور که خودت می دانی پاکشان کن، ام سلمه گفت: ای پیغمبر خدا! آیا من نیز با ایشان هستم؟ حضرت فرمود: تو جای خود داری، و عاقبتت بخیر است.

و فيه، أخرج ابن جرير و ابن أبي حاتم و الطبراني عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ص: نزلت هذه الآية في خمسة - في و في علي و فاطمة و حسن و حسين - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

باز در آن کتاب آمده که ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی، از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: آیه "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" در باره پنج نفر نازل شد، من، علی، فاطمه، حسن و حسین^۱.

أقول: و رواه أيضا في غاية المرام، عن الثعلبي في تفسيره.

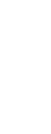
مؤلف: این روایت را صاحب غایة المرام نیز از تفسیر ثعلبی نقل کرده.

و فيه، أخرج الترمذي و صححه و ابن جرير و ابن المنذر و الحاکم و صححه و ابن مردويه و البيهقي في سننه من طرق عن أم سلمة قالت: في بيتي نزلت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» و في البيت فاطمة و علي و الحسن و الحسين - فجللهم رسول الله ص بكساء كان عليه - ثم قال: هؤلاء أهل بيتي - فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.

و نیز در آن کتاب آمده که ترمذی (وی حدیث را صحیح دانسته)، و ابن جریر، ابن منذر، و حاکم (وی نیز حدیث را صحیح دانسته)، و ابن مردویه، و بیهقی، در سنن خود، از چند طریق از ام سلمه روایت کرده اند که گفت آیه "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ" در خانه من نازل شد، و آن روز در خانه من فاطمه، علی، حسن و حسین، بودند، که رسول خدا (ص) ایشان را با عبایی پوشانید آن گاه گفت: خدایا اینها را اهل بیت من، پس پلیدی را از ایشان ببر، و پاکشان گردان^۲.

^۱ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.



و في غاية المرام، عن الحميدي قال: الرابع و الستون من المتفق عليه من الصحيحين عن البخاري و مسلم من مسند عائشة عن مصعب بن شيبه عن صفية بنت شيبه عن عائشة قالت: خرج النبي ص ذات غداة- و عليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله- ثم جاء الحسين فأدخله معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها- ثم جاء علي فأدخله ثم قال: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً:**

و در غاية المرام از حمیدی روایت کرده که گفت: شصت و چهارمین حدیث متفق علیه از احادیث بخاری و مسلم، از مسند عایشه، از مصعب بن شیبه، از صفیه دختر شیبه، از عایشه این حدیث است که گفت: روزی صبح رسول خدا (ص) از اطاق بیرون شد در حالی که بر تن خود مرط مرحل از مو و رنگ سیاه داشت، در این هنگام حسن بن علی (ع) وارد شد، رسول خدا (ص) او را داخل جامه برد، پس از او حسین آمد، او را هم داخل کرد، سپس فاطمه آمد، او را هم درون برد، در آخر علی آمد، او را نیز داخل برد، آن گاه فرمود: **"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً."**

أقول: و الحدیث مروی عنها بطرق مختلفة.

مؤلف: این حدیث به طرق مختلفه از عایشه روایت شده.

و في الدر المنثور، أخرج ابن مردويه عن أبي سعيد الخدري قال: لما دخل علي بفاطمة جاء النبي ص أربعين صباحاً إلى بابها- يقول: السلام عليكم أهل البيت و رحمة الله و بركاته- الصلاة رحمكم الله- **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** أنا سلم لمن سالمتم.

[روایاتی در باره اینکه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مدتی را هر صبح به در خانه علی (علیه السلام) می آمد و ایشان را اهل بیت خطاب می کرد و آیه تطهیر را تلاوت می فرمود]

و در الدر المنثور است که ابن مردویه، از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: چون علی (ع) با فاطمه ازدواج کرد، چهل روز صبح رسول خدا (ص) به در خانه او آمد، و گفت، سلام بر شما اهل بیت، و رحمت خدا و بركات او، وقت نماز است، خدا رحمتتان کند، **"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً"** من در جنگم، با کسی که با شما بجنگد، و آشتی و دوستم با کسی که با شما آشتی و دوست باشد^۱.

و فيه، أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: شهدنا رسول الله ص تسعة أشهر- يأتي كل يوم باب علي بن أبي طالب عند وقت كل صلاة- فيقول: السلام عليكم و رحمة الله و بركاته أهل البيت **«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»**

و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: ما نه ماه همه روزه شاهد این جریان بودیم، که رسول خدا (ص) هنگام هر نمازی به در خانه فاطمه آمد، و گفت: سلام بر شما اهل بیت و رحمت خدا و بركات او **"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً"**.



أقول: و رواه أيضا عن الطبراني عن أبي الحمراء و لفظه: رأيت رسول الله ص

مؤلف: و نیز این روایت را الدر المنثور از طبرانی، از ابی الحمراء نقل کرده، اما به این عبارت که گفت: من شش ماه تمام رسول خدا (ص) را دیدم

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۹

يأتي باب علي و فاطمة ستة أشهر - فيقول: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» الآية

که به در خانه علی و فاطمه می آمد، و می گفت: "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...".

و أيضا عن ابن جرير و ابن مردويه عن أبي الحمراء و لفظه: حفظت من رسول الله ص ثمانية أشهر بالمدينة - ليس من مرة يخرج إلى صلاة الغداة إلا أتى إلى باب علي - فوضع يده على جنبتي الباب - ثم قال: الصلاة الصلاة «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ» الآية.

و نیز از ابن جریر، و ابن مردویه، از ابی الحمراء نقل کرده که چنین گفت: من از رسول خدا (ص) حفظ کردم، درست هشت ماه در مدینه بر آن جناب گذشت، که حتی یک روز برای نماز صبح بیرون نشد مگر آنکه به در خانه علی می آمد، و دست خود را بر دو طرف در می گذاشت، و سپس می گفت: نماز نماز "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ ...".^۱

و رواه أيضا عن ابن أبي شيبة و أحمد و الترمذي و حسنه و ابن جرير و ابن المنذر و الطبراني و الحاكم و صححه و ابن مردويه عن أنس و لفظه: أن رسول الله ص كان يمر بباب فاطمة - إذا خرج إلى صلاة الفجر و يقول: الصلاة يا أهل البيت الصلاة - إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

و نیز همین روایت را از ابن ابی شیبه، احمد و ترمذی، (وی حدیث را حسن شمرد)، و ابن جریر، ابن منذر، طبرانی، و حاکم (وی آن را صحیح دانسته). و ابن مردویه، از انس نقل کرده که عبارتش چنین است که: رسول خدا (ص) همواره وقتی برای نماز صبح بیرون می شد، به در خانه فاطمه می گذشت و می گفت: نماز ای اهل بیت، نماز، که "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا".^۲

أقول: و الروايات في هذه المعاني من طرق أهل السنة كثيرة و كذا من طرق الشيعة، و من أراد الاطلاع عليها فليراجع غاية المرام للبحراني و العباقيات.

مؤلف: روایات در این معانی از طرق اهل سنت، و همچنین از طرق شیعه بسیار زیاد است، هر کس بخواهد بدان اطلاع یابد، باید به کتاب غایة المرام بحرانی، و کتاب عباقيات مراجعه کند، (و فارسی آن روایات در کتاب علی در کتب اهل سنت به قلم مترجم آمده).

و في غاية المرام، عن الحموي يأسناده عن يزيد بن حيان قال: دخلنا على زيد بن أرقم فقال:

و در غایة المرام از حموی، و او به سند خود از یزید بن حیان، روایت کرده که گفت: داخل شدیم بر زید بن ارقم، او گفت:

^۱ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.



خطبنا رسول الله ص فقال: ألا إني تركت فيكم الثقلين - أحدهما كتاب الله عز و جل - من اتبعه كان على هدى و من تركه كان على ضلالة، ثم أهل بيتي أذكرهم الله في أهل بيتي ثلاث مرات -.

روزی رسول خدا (ص) ما را خطاب کرد، و فرمود: آگاه باشید که من در بین شما امت اسلام دو چیز گرانبها می‌گذارم، و می‌روم، یکی کتاب خدای عز و جل است، که هر کس آن را پیروی کند هدایت می‌شود، و هر که آن را پشت سر اندازد، در ضلالت است، و سپس اهل بیتم، من خدا را به یاد شما می‌آورم در باره اهل بیتم، و این کلمه را سه بار تکرار کرد.

قلنا: من أهل بيته نساؤه؟ قال: لا - أهل بيته عصبته الذين حرموا الصدقة بعده - آل علي و آل عباس و آل جعفر و آل عقيل.

[چند روایت متضمن اینکه مقصود از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) همسران آن حضرت نیستند] ما از زید بن ارقم پرسیدیم: اهل بیت رسول خدا (ص) چه کسانی بودند؟ آیا همسرانش بودند؟ گفت: نه، اهل بیت او، دودمان اویند، که بعد از آن جناب صدقه خوردن بر آنان حرام است، یعنی آل علی، آل عباس، آل جعفر، و آل عقیل. و فيه، أيضا عن مسلم في صحيحة بإسناده عن يزيد بن حيان عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله ص: إني تارك فيكم الثقلين - أحدهما كتاب الله هو حبل الله - من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على ضلالة، فقلنا: من أهل بيته نساؤه؟ قال: لا أيم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر - ثم الدهر ثم يطلقها فترجع إلى أهلها و قومها. أهل بيته أصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده.

و نیز در همان کتاب از صحیح مسلم، به سند خود از یزید بن حیان از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها و سنگین می‌گذارم، یکی کتاب خدا است، که حبل الله است و هر کس آن را پیروی کند بر طریق هدایت، و هر کس ترکش گوید بر ضلالت است، و دومی اهل بیتم^۱ پرسیدیم: اهل بیت او کیست؟ همسران اویند؟ گفت: نه، به خدا قسم، همسر آدمی چند صباحی با آدمی است، و چون طلاقش دهند به خانه پدرش بر می‌گردد، و دو باره بیگانه می‌شود، اهل بیت رسول خدا (ص) اهل او، و عصبه و خویشاوندان اویند، که بعد از او صدقه برایشان حرام است^۱.

أقول: فسر البيت بالنسب كما يطلق عرفا على هذا المعنى، يقال: بيوتات العرب بمعنى الأنساب، لكن الروايات السابقة عن أم سلمة و غيرها تدفع هذا المعنى و تفسیر أهل البيت بعلي و فاطمة و ابنيهما ع.

مؤلف: در این روایت کلمه بیت به نسب تفسیر شده، هم چنان که عرفا هم بر این معنا اطلاق می‌شود، می‌گویند بیوتات عرب، یعنی خاندانها و تیره‌های عرب، و لیکن روایات سابق که از ام سلمه و غیر او نقل شد، با این معنا سازگار نیست، برای اینکه در آن روایت اهل بیت تنها به علی، فاطمه، و حسنین (ع) تفسیر شده.

۱. صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۱، باب فضائل علی (ع).

و في المجمع، قال مقاتل بن حيان: لما رجعت أسماء بنت عميس من الحبشة - مع

و در مجمع البیان می‌گوید: مقاتل بن حیان گفته: وقتی اسماء بنت عمیس با شوهرش

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۰

زوجها جعفر بن ابی طالب - دخت علی نساء رسول الله ص فقالت: هل نزل فینا شیء من القرآن؟
قلن: لا -.

جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت، داخل شد در بین همسران رسول خدا (ص) و پرسید آیا چیزی از قرآن در باره مهاجرین به حبشه نازل شد؟ گفتند: نه.

فأتت رسول الله ص فقالت: يا رسول الله - إن النساء لفي خيبة و خسار، فقال ص: و مم ذلك؟
قالت: لأنهن لا يذكرن بخير كما يذكر الرجال، فأنزل الله تعالى هذه الآية «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ
الْمُسْلِمَاتِ» الخ.

پس نزد رسول خدا (ص) آمد و عرضه داشت: یا رسول الله (ص) مثل اینکه جنس زن همیشه باید محروم و در زیان باشد، رسول خدا (ص) پرسید: چطور مگر؟ گفت: برای اینکه آن طور که مردان در قرآن کریم به نیکی یاد شده‌اند، زنان یاد نشده‌اند، بعد از این جریان آیه "إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ ... نازل گردید^۱.

أقول: و في روايات أخر أن القائلة هي أم سلمة.

مؤلف: در روایاتی دیگر آمده که این شکوه را ام سلمه کرد.

[سورة الأحزاب (۳۳): الآيات ۳۶ الى ۴۰]

ترجمه آیات

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۳۶)

هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم در امور خود، خود را صاحب اختیار بدانند، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار گمراه شده است (۳۶).

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا
اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ

به یاد آور که به آن کس که خدا به او نعمت داد، و تو نیز به او احسان کردی گفتی: همسرت را بر خلاف میلت نگه دار، و از خدا بترس، (با اینکه تو از پیش می‌دانستی، که سر انجام و بر حسب تقدیر الهی او همسرش را طلاق می‌دهد و تو باید آن را بگیری) تو آنچه در دل داشتی، و می‌دانستی خدا بالاخره آشکارش خواهد کرد، از ترس مردم پنهان کردی، و خدا سزاوارتر است به اینکه از او بترسی،



فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

پس همین که زید بهره خود از آن زن گرفت، و طلاقش داد، ما او را به همسری تو در آوردیم، تا دیگر مؤمنان نسبت به همسر پسر خوانده‌های خود وقتی مطلقه می‌شوند دچار زحمت نشوند، و آن را حرام نپندارند، و امر خدا سرانجام شدنی است (۳۷).

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا (۳۸)

بر پیغمبر اسلام هیچ حرجی در خصوص عملی که خدا بر شخص او واجب کرده نیست، این سنتی است از خدا که در امت‌های قبل نیز جاری بوده، و امر خدا اندازه دار و سنجیده است (۳۸).

الَّذِينَ يَبْلَغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)

کسانی که رسالت‌های خدا را ابلاغ می‌کنند، و از او می‌ترسند، و از احدی به جز خدا نمی‌ترسند، و خدا برای حسابرسی کافی است (۳۹).

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

محمد پدر احدی از مردان فعلی شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است، و خدا به هر چیزی دانا است (۴۰).

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۲۱

(بیان)

بیان آیات [توضیح معنای آیه "وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا..."] و بیان مراد از قضای خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در این آیه]

الآیات أعني قوله: «وَأِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» في قصة تزوج رسول الله ص بزوج مولاه زيد الذي كان قد اتخذه ابنا، ولا يبعد أن تكون الآية الأولى أعني قوله: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ» الآية، مرتبطة بالآيات التالية كالتوطئة لها.

این آیات یعنی آیه "وَأِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ - تا آیه - وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا" در باره داستان ازدواج رسول خدا (ص) با همسر زید است همان زیدی که رسول خدا (ص) او را به عنوان فرزند خود پذیرفته بود، و بعید نیست که آیه اولی هم که می‌فرماید: "وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ..." از باب مقدمه و توطئه برای آیات بعدش باشد.

قوله تعالى: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» إلخ، يشهد السياق على أن المراد بالقضاء هو القضاء التشريعي دون التكويني "وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ..."

سياق، شهادت می‌دهد بر اینکه مراد از قضاء، قضاء تشریعی، و گذراندن قانون است، نه قضاء تکوینی،

فَقَضَاءَ اللَّهِ تَعَالَى حُكْمَهُ التَّشْرِيعِي فِي شَيْءٍ مِمَّا يَرْجِعُ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ أَوْ تَصَرُّفِهِ فِي شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِمْ بِوَسْطَةِ رَسُولٍ مِنْ رَسَلِهِ،

پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی او است که در هر مسأله‌ای که مربوط به اعمال بندگان است مقرر داشته، و بدان وسیله در شؤونات آنان دخل و تصرف می‌نماید، و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می‌کند.

و قَضَاءُ رَسُولِهِ هُوَ الثَّانِي مِنَ الْقَسْمَيْنِ وَ هُوَ التَّصَرُّفُ فِي شَأْنٍ مِنْ شَأْنِ النَّاسِ بِالْوَالِيَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِمِثْلِ قَوْلِهِ: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ».

و اما قضای رسول او، به معنای دومی از قضاء است، و آن عبارت است از اینکه رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شانی از شؤون بندگان، دخل و تصرف کند، هم چنان که امثال آیه "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ" از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام قرار داده خبر می‌دهد.

فَقَضَاؤُهُ ص قَضَاءٌ مِنْهُ بِوَالِيَّتِهِ وَ قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لِأَنَّهُ الْجَاعِلُ لَوَالِيَّتِهِ الْمَنْفُذُ أَمْرَهُ، وَ يَشْهَدُ سِيَاقُ قَوْلِهِ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا» حَيْثُ جَعَلَ الْأَمْرَ الْوَاحِدَ مُتَعَلِّقًا لِقَضَاءِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَعًا، عَلَىٰ أَنْ الْمُرَادُ بِالْقَضَاءِ التَّصَرُّفِ فِي شَأْنِ النَّاسِ دُونَ الْجَعْلِ التَّشْرِيعِيِّ الْمَخْتَصِّ بِاللَّهِ.

و به حکم آیه مذکور، قضای رسول خدا (ص) قضای خدا نیز هست، چون خدا قرار دهنده ولایت برای رسول خویش است، و او است که امر رسول را در بندگان نافذ کرده.

و سیاق جمله "إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا"، از آنجایی که يك مسأله را هم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا (ص)، شهادت می‌دهد بر اینکه مراد از قضاء، تصرف در شانی از شؤون مردم است، نه جعل حکم تشریحی که مختص به خدای تعالی است، (آری رسول خدا (ص) جاعل و قانونگذار قوانین دین نیست، این شان مختص به خدا است، و رسول او، تنها بیان کننده وحی او است، پس معلوم شد که مراد از قضای رسول، تصرف در شؤون مردم است).

و قَوْلُهُ: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ أَنْ يَحْتَارَ» أَيُّ مَا صَحَّحَ وَ لَا يَحِقُّ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ أَنْ يَثْبُتَ لَهُمُ الْإِخْتِيَارُ مِنْ أَمْرِهِمْ بِحَيْثُ يَخْتَارُونَ مَا شَاءُوا وَ قَوْلُهُ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا» ظَرْفٌ لِنَفْيِ الْإِخْتِيَارِ.

"وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ" - یعنی صحیح و سزاوار نیست از مؤمنین و مؤمنات، و چنین حقی ندارند، که در کار خود اختیار داشته باشند که هر کاری خواستند بکنند و جمله "إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا" ظرف است، برای اینکه فرمود اختیار ندارند، یعنی در موردی اختیار ندارند، که خدا و رسول در آن مورد امری و دستوری داشته باشند.

وَ ضَمِيرُ الْجَمْعِ فِي قَوْلِهِ: «لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» لِلْمُؤْمِنِ وَ الْمُؤْمِنَةِ الْمُرَادُ بِهِمَا جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ لَوْ قَوِّعَهُمَا فِي حَيْزِ النِّفْيِ وَ وَضَعِ الظَّاهِرِ مَوْضِعَ الْمُضْمَرِ حَيْثُ قِيلَ: «مِنْ أَمْرِهِمْ» وَ لَمْ يَقُلْ: أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ فِيهِ لِلدَّلَالَةِ عَلَىٰ مَنْشَأِ تَوْهَمِ الْخَيْرَةِ وَ هُوَ انْتِسَابُ الْأَمْرِ إِلَيْهِمْ.

و ضمیر جمع در جمله "لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ"، به مؤمن و مؤمنه بر می‌گردد، و مراد از آن دو کلمه، همه مؤمنین و مؤمنات هستند، چون در سیاق نفی قرار گرفته‌اند، و اگر نفرمود: "ان یكون لهم الخیرة فیہ"، بلکه کلمه "من امرهم" را اضافه کرد با اینکه قبلاً کلمه "امرا" را آورده بود، و حاجتی به ذکر دومی نبود، برای این است که بفهماند منشا توهم اینکه اختیار دارند، این است که امر، امر ایشان، و کار، کار ایشان است، و این توهم را رد نموده می‌فرماید: با اینکه کار خود ایشان است، در عین حال اختیاری در آن ندارند.



و المعنى: ليس لأحد من المؤمنين و المؤمنات إذا قضى الله و رسوله بالتصرف في أمر من أمورهم و معنای آیه این است: احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جایی که خدا و رسول او در کاری از کارهای ایشان دخالت می‌کنند،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۲۲

أن يثبت لهم الاختيار من جهته لانتسابه إليهم و كونه أمرا من أمورهم فيختاروا منه غير ما قضى الله و رسوله بل عليهم أن يتبعوا إرادة الله و رسوله.

خود ایشان باز خود را صاحب اختیار بدانند، و فکر کنند که آخر کار مال ماست، و منسوب به ما، و امری از امور زندگی ماست، چرا اختیار نداشته باشیم؟ آن وقت چیزی را اختیار کنند، که مخالف اختیار و حکم خدا و رسول او باشد، بلکه بر همه آنان واجب است پیرو خواست خدا و رسول باشند، و از خواست خود صرفنظر کنند.

و الآية عامة لكنها لوقوعها في سياق الآيات التالية يمكن أن تكون كالتمهيد لما سيحيى من قوله: «ما كان مُحَمَّدٌ أبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» الآية، حيث يلوح منه أن بعضهم كان قد اعترض على تزوج النبي ص بزوج زيد و تعبيره بأنها كانت زوج ابنه المدعو له بالتبني و سيحيى في البحث الروائي بعض ما يتعلق بالمقام.

و این آیه شریفه هر چند عمومیت دارد، و همه مواردی را که خدا و رسول حکمی بر خلاف خواسته مردم دارند شامل می‌شود، اما به خاطر اینکه در سیاق آیات بعدی قرار دارد، که داستان ازدواج رسول خدا (ص) با همسر پسر خوانده‌اش زید را بیان می‌کند، می‌توان گفت به منزله مقدمه برای بیان همین داستان است، و می‌خواهد به کسانی که به آن جناب اعتراض و سرزنش می‌کردند، که داستانش در بحث روایتی این فصل خواهد آمد، پاسخ دهد، که این مساله ربطی به شما ندارد، و شما نمی‌توانید در آنچه خدا و رسول حکم می‌کند مداخله کنید.

قوله تعالى: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» إلى آخر الآية المراد بهذا الذي أنعم الله عليه و أنعم النبي عليه زيد بن حارثة الذي كان عبدا للنبي ص ثم حرره و اتخذه ابنا له و كان تحته زينب بنت جحش بنت عمه النبي ص أتى زيد النبي فاستشاره في طلاق زينب فنهاه النبي ص عن الطلاق ثم طلقها زيد فتزوجها النبي ص و نزلت الآيات.

[توضیح آیه: "وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ ..." که راجع به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همسر پسر خوانده‌اش می‌باشد. و اشاره به اشتباه مفسرین در این باره]

"وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ ... وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا" این کسی که خدا و رسول او به وی انعام کرده‌اند، زید بن حارثه است، که قبلا برده رسول خدا (ص) بود، سپس آن جناب آزادش کرد و او را فرزند خود گرفت، و این يك انعامی بود که رسول خدا (ص) به وی کرد، انعام دیگرش این بود که دختر عمه خود- زینب دختر جحش- را همسر او کرد، حالا آمده نزد رسول خدا مشورت می‌کند، که اگر صلاح بدانید من او را طلاق دهم، رسول خدا (ص) او را از این کار نهی می‌کند، ولی سرانجام زید همسرش را طلاق داد، و رسول خدا (ص) با او ازدواج کرد، و این آیه در بیان این قصه نازل شد.



ف قوله: «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» أي بالهداية إلى الإيمان و تحببیه إلى النبي ص و قوله: «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» أي بالإحسان إليه و تحريره و تخصيصه بنفسك، و قوله: أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» كناية عن الكف عن تطليقها، و لا يخلو من إشعار بإصرار زيد على تطليقها.

بنا بر این، منظور از "أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ" نعمت هدایت است که خدا به زيد ارزانی داشت، و او را که يك مشرك زاده بود، به سوی ایمان هدایت نمود، و نیز محبت او را در دل پیامبرش افکند، و منظور از جمله "أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ" احسانی است که پیغمبر به وی کرد، و او را که برده‌ای بود، آزاد ساخت، و به فرزندی خود پذیرفت، و جمله "أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ" کنایه است از اینکه همسرت را طلاق مده، و این کنایه خالی از این اشاره نیست، که زيد اصرار داشته او را طلاق دهد.

و قوله: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» أي مظهره «وَتَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» ذیل الآيات أعني قوله: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» دلیل علی آن خشیتة ص الناس لم تكن خشية على نفسه بل كان خشية في الله فأخفى في نفسه ما أخفاه استشعارا منه أنه لو أظهره عابه الناس و طعن فيه بعض من في قلبه مرض فآثر ذلك أثرا سيئا في إيمان العامة، و هذا الخوف - كما ترى ليس خوفا مذموما بل خوف في الله هو في الحقيقة خوف من الله سبحانه.

" وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ" - یعنی تو در دلت مطلبی را پنهان می کنی که خدا ظاهر کننده آن است" و تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ" از ذیل آیات یعنی جمله "الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ"، بر می آید که ترس از مردم در جمله مورد بحث، این نبوده که آن جناب از جان خود می ترسیده، بلکه ترسش راجع به خدا و مربوط به دین او بوده، و می ترسید مردم به خاطر ازدواجش با همسر زید او را سرزنش کنند، و این ترس را در دل پنهان می داشته، چون می ترسیده اگر اظهارش کند، مردم او را سرزنش کنند، و بیمار دلان هو و جنجال به راه بیندازند، که چرا همسر پسرت را گرفته‌ای، و در نتیجه ایمان عوام مردم هم سست شود، و این ترس به طوری که ملاحظه می کنید ترس مشروعی بوده، نه مذموم، چون در حقیقت ترس برای خدای سبحان بوده است.

و قوله: «وَتَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» الظاهر في نوع من العتاب ردع عن نوع من خشية الله و هي خشية عن طريق الناس و هداية إلى نوع آخر من خشية تعالى و أنه كان من الحري أن يخشى الله دون الناس و لا يخفي ما في نفسه ما الله مبديه

جمله " وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ" هم که ظاهرش نوعی عتاب است، که از مردم می ترسی؟ با اینکه خدا سزاوارتر است به اینکه از او بترسی در حقیقت، و بر خلاف ظاهرش، عتاب از يك نوع ترس از خدا است، و این ترس از خدا از طریق مردم است، می خواهد آن جناب را از این صورت ترس از خدا نهی نموده و به صورتی دیگر هدایت کند، و آن این است که در ترس از خدا مردم را دخالت مده، مستقیما از خدا بترس، و آنچه در دل پنهان کرده‌ای، که همان ترس باشد، از مردم پنهان مکن، چون خدا آن را آشکار می کند.

و هذا نعم الشاهد على أن الله كان قد فرض له أن يتزوج زوج زيد الذي كان تبناه

[بیان اینکه جمله " وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ " متضمن تایید و انتصار آن جناب است]

و این خود شاهد خوبی است بر اینکه خدای تعالی بر پیامبر خود واجب کرده بوده که باید با همسر زید، پسر خوانده‌اش ازدواج کند،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۳

ليرتفع بذلك الحرج عن المؤمنين في التزوج بأزواج الأعداء و هو ص كان يخفيه في نفسه إلى حين مخافة سوء أثره في الناس فأمّنه الله ذلك بعتابه عليه نظير ما تقدم في قوله تعالى: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك - إلى قوله - وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» الآية.

تا به این وسیله همه بفهمند که همسر پسر خوانده محرم انسان نیست، و سایر مسلمانان نیز می‌توانند با همسر پسر خوانده‌هایشان ازدواج کنند، رسول خدا (ص) این معنا را در دل پنهان می‌داشت، چون از اثر سوء آن در مردم می‌ترسید، خدای تعالی با این عتاب او را امنیت داد، نظیر امنیتی که در آیه " يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ... وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ " داد.

فظاهر العتاب الذي يلوح من قوله: «وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» مسوق لانتصاره و تأييد أمره قبال طعن الطاعنين ممن في قلوبهم مرض نظير ما تقدم في قوله: «عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم الكاذبين»: التوبة: ۴۳.

پس ظاهر عتابی که از جمله " وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ " استفاده می‌شود، این است که می‌خواهد آن جناب را نصرت و تایید کند تا جبران طعن طاعنان بیمار دل را بکند، نظیر آنچه در تفسیر آیه " عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم الكاذبين " گذشت.

و من الدليل على أنه انتصار و تأييد في صورة العتاب قوله بعد: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكُمَهَا» حيث أخبر عن تزويجه إياها كأنه أمر خارج عن إرادة النبي ص و اختياره ثم قوله: «وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا».

یکی از ادله‌ای که دلالت دارد بر اینکه منظور از آیه مورد بحث تایید و انتصار آن جناب است، که به صورت عتاب آمده، این است که بعد از آن جمله فرموده: " فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكُمَهَا - همین که زید از همسرش صرفنظر کرد، ما او را به ازدواج تو در می‌آوریم، " و از این تعبیر به خوبی پیداست که گویی ازدواج با زینب از اراده و اختیار رسول خدا (ص) خارج بوده، و خدا اینکار را کرده، دلیل دومش جمله " وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا - کارهای خدا انجام شدنی است " می‌باشد، که باز داستان ازدواج را کار خدا دانسته.

۱. سوره مائده، آیه ۶۷.

۲. سوره توبه، آیه ۴۳.



فَقُولِهِ: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكُمَا» متفرع علی ما تقدم من قوله: وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» و قضاء الوطر منها كناية عن الدخول و التمتع،

پس جمله "فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكُمَا" نتیجه گیری از مطالب قبل است، که می فرمود: "وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ"، (و حاصل مجموع آن دو این است که چنانچه قبلاً گفتیم، خدا آنچه را تو پنهان کرده ای آشکار می سازد، پس به زودی بعد از آنکه زید او را طلاق داد به ازدواج تو در می آوریم." و تعبیر قضای وطر، کنایه است از بهره مندی از وی، و هم خوابگی با او،

و قوله: «لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا» تعلیل للتزویج و مصلحة للحکم، و قوله: «وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» مشیر الی تحقق الوقوع و تأکید للحکم.

و جمله "لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا" تعلیل ازدواج مورد بحث، و بیان مصلحت این حکم است، می فرماید: اینکه ما زینب را به ازدواج تو در می آوریم، و این عمل را حلال و جایز کردیم، علتش این است که خواستیم مؤمنین در خصوص ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان، بعد از آنکه بهره خود را گرفتند، در فشار نباشند، آنها نیز می توانند با همسران پسر خوانده خود ازدواج کنند.

و من ذلك يظهر أن الذي كان النبي ص يخفيه في نفسه هو ما فرض الله له أن يتزوجها لا هواها و حبه الشديد لها و هي بعد مزوجة كما ذكره جمع من المفسرين و اعتدروا عنه بأنها حالة جبلية لا يكاد يسلم منها البشر

از اینجا روشن می شود که آنچه رسول خدا (ص) در دل پنهان می داشته همین حکم بوده، و معلوم می شود این عمل قبلاً برای آن جناب واجب شده بود، نه اینکه رسول خدا (ص) آن طوری که بعضی^۱ از مفسرین گفته اند عاشق زینب شده باشد، و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان می کرده. فسرین در اثر این اشتباه به حیص و بیص افتاده و در مقام توجیه عشق رسول خدا (ص) بر آمده اند، که او هم بشر بوده، و عشق هم یک حالت جبلی و فطری است، که هیچ بشری از آن مستثنی نیست،

فإن فيه أولاً: منع أن يكون بحيث لا يقوى عليه التربية الإلهية،

غافل از اینکه اولاً با این توجیه نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانسته اند، و حال آنکه نیروی تربیت الهی قاهر بر هر نیروی دیگر است،

و ثانياً: أنه لا معنى حينئذ للعتاب على كتمانها و إخفائه في نفسه فلا مجوز في الإسلام لذكر حلائل الناس و التشبب بهن.

و ثانياً در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند، که چرا عشق خودت را پنهان کرده ای، چون معنایش این می شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می کردی، و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن تر است، چون از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم حرفی بزند، و به یاد آنان باشد، و برای بچنگ آوردن آنان تثبیت کند، تا چه رسد به خاتم انبیاء (ص).

۱. تفسیر کشف، ج ۳، ص ۵۴۱.



قوله تعالى: «ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له» إلخ، الفرض هو التعيين و الإسهام يقال: فرض له كذا أي عينه له و أسهمه به، و قيل: هو في المقام بمعنى الإباحة و التجویز، و الحرج الكلفة و الضيق، و المراد بنفي الحرج نفي سببه و هو المنع عما فرض له.

" ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له ... مقدوراً" کلمه "فرض" به معنای تعیین و سهم دادن است، وقتی می‌گویند: فلانی فلان مقدار را برای فلان کس فرض کرده، یعنی معین کرده و سهم داده، بعضی^۱ از علماء گفته‌اند: کلمه فرض، در خصوص آیه مورد بحث، به معنای اباحه و تجویز است، و کلمه "حرج" به معنای به زحمت افتادن و در تنگنا بودن است، و مراد از اینکه فرمود: پیغمبر در تنگنا نیست، نفي علت تنگنایی است، و آن علت عبارت است از منع خدا از انجام آنچه برایش معین شده.

و المعنى: ما كان على النبي من منع فيما عين الله له أو أباح الله له حتى يكون عليه حرج في ذلك. و معنای این آیه این است که پیغمبر در آنچه خدا برایش معین کرده، و یا برایش اباحه نمود، در منع نیست، تا در تنگنا قرار گیرد.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۴

و قوله: «سنة الله في الذين خلوا من قبل» اسم موضوع موضع المصدر فيكون مفعولاً مطلقاً و التقدير سن الله ذلك سنة، و المراد بالذين خلوا من قبل هم الأنبياء و الرسل الماضون بقريته قوله بعد: «الذين يبلغون رسالات الله» إلخ.

کلمه "سنة" در جمله "سنة الله في الذين خلوا من قبل" اسمی است که در جای مصدر به کار رفته، و در نتیجه مفعول مطلقى است برای فعل مقدر، و تقدير آن چنین است: "سن الله ذلك سنة"، و مراد از "الذين خلوا من قبل" انبيای گذشته، و رسولان قبل از آن جناب است، به قرینه اینکه بعدش می‌فرماید: "الذين يبلغون رسالات الله" همان گذشتگانی که رسالتهای خدا را ابلاغ می‌کردند.

و قوله: «و كان أمر الله قدراً مقدوراً» أي يقدر من عنده لكل أحد ما يلائم حاله و يناسبها، و الأنبياء لم يمنعوا مما قدره الله و أباحه لغيرهم حتى يمنع النبي ص من بعض ما قدر و أبيع.

" و كان أمر الله قدراً مقدوراً" یعنی خدا از ناحیه خود برای هر فردی چیزی را که سازگار حال اوست مقدر می‌کند، و انبياء هم از آنچه خدا برایشان مقدر کرده استثناء نشده، و ممنوع نگشته‌اند، همان چیزهایی که برای سایر مردم مباح است، برای ایشان نیز مباح است، بدون اینکه رسول خدا (ص) از پاره‌ای از آن مقدرات ممنوع و محروم باشد.

قوله تعالى: «الذين يبلغون رسالات الله و يخشونه و لا يخشون أحداً إلا الله» إلخ، الموصول بيان للموصول المتقدم أعني قوله: «الذين خلوا من قبل».

"الذين يبلغون رسالات الله و يخشونه و لا يخشون أحداً إلا الله ..." کلمه "الذين" بیانگر موصول قبلی، یعنی "الذين خلوا من قبل" است،



و الخشية هي تأثر خاص للقلب عن المكروه و ربما ينسب إلى السبب الذي يتوقع منه المكروه، يقال: خشيت أن يفعل بي فلان كذا أو خشيت فلانا أن يفعل بي كذا، و الأنبياء يخشون الله و لا يخشون أحدا غيره لأنه لا مؤثر في الوجود عندهم إلا الله.

و کلمه "خشية" به معنای تأثر مخصوصی در قلب است، که از برخورد با ناملايمات دست می‌دهد، و ای بسا به آن چیزی هم که سبب تأثر قلب می‌شود خشیت بگویند، مثلا بگویند: "خشیت ان يفعل بی فلان کذا- می‌ترسیدم فلانی با من فلان کار را بکند" و انبياء از خدا می‌ترسند، نه از غیر خدا، برای اینکه در نظر آنان هیچ مؤثری در عالم نیست مگر خدا.

و هذا غير الخوف الذي هو توقع المكروه بحيث يترتب عليه الالتقاء عملا سواء كان معه تأثر قلبي أو لا فإنه أمر عملي ربما ينسب إلى الأنبياء كقوله تعالى حكاية عن موسى ع: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»، الشعراء: ٢١ و قوله في النبي ص: «وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً»، الأنفال: ٥٨ و هذا هو الأصل في معنى الخوف و الخشية و ربما استعمالا كالمترادفين.

[اشاره به فرقی بین "خوف" و "خشیت" و اینکه خوف به انبياء (عليهم السلام) نسبت داده می‌شود ولی خشیت از غیر خدا از آنان نفی شده]

و این کلمه غیر از کلمه "خوف" است، زیرا کلمه خوف به معنای توقع و احتمال دادن پیش آمد مکروهی است، ولی کلمه خشیت همان طور که گفتیم به معنای تأثر قلب از چنین احتمالی است، و خلاصه کلمه خشیت به معنای حالت و امری است قلبی، و کلمه خوف به معنای امری است عملی، و به همین جهت خوف را به انبياء هم می‌توان نسبت داد، ولی خشیت از غیر خدا را نمی‌توان به ایشان نسبت داد، در قرآن هم می‌بینیم با اینکه خشیت از غیر خدا را از ایشان نفی کرده، نسبت خوف را به ایشان داده، مثلا از موسی (ع) نقل فرموده که گفت: "فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ" ^۱ و در خصوص رسول خدا (ص) فرموده: "وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً" ^۲ البته این معنایی که برای دو کلمه خوف و خشیت گفتیم، معنای اصلی این دو کلمه است، و منافات ندارد که گاهی بینیم با آن دو معامله مترادف کنند، و هر دو را به يك معنا استعمال نمایند.

و مما تقدم يظهر أن الخشية منفية عن الأنبياء ع مطلقا و إن كان سياق قوله: «يَبْلَغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ» إلخ، يلوح إلى أن المنفي هو الخشية في تبليغ الرسالة. على أن جميع أفعال الأنبياء كأقوالهم من باب التبليغ فالخشية في أمر التبليغ مستوعبة لجميع أعمالهم.

از آنچه گذشت روشن شد که خشیت بطور کلی از انبياء نفی شده، هر چند که از ظاهر سیاق بر می‌آید که تنها در تبليغ رسالت دچار خشیت از غیر خدا نمی‌شوند، علاوه بر اینکه تمام افعال انبياء مانند اقوالشان، جنبه تبليغ را دارد، و فعل آنان عینا مانند قولشان برای مردم حجت، و بیانگر وظائف خدایی است، پس اگر ظاهر سیاق می‌رساند که در مقام تبليغ رسالت از غیر خدا خشیت ندارند، تمامی حرکات و سکانات و اقوال ایشان را شامل می‌شود.

^۱ . همین که از شما احتمال خطر احساس کردم یا به فرار گذاشتم. سوره شعراء، آیه ۲۱.

^۲ . هر گاه از قوم ترس خیانت داشتی. سوره انفال، آیه ۵۸.



و قوله: «وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» أي محاسباً يحاسب على الصغيرة والكبيرة فيجب أن يخشى و لا يخشى غيره.

"وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا" - "حسيبا" یعنی "محاسباً" خدا برای محاسب بودن و به حساب آوردن اعمال کوچک و بزرگ شما کافی است، پس واجب است که از او خشیت داشته باشید، و از غیر او دچار خشیت نشوید.

قوله تعالى: «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» الخ، لا شك في أن الآية مسوقة لدفع اعتراضهم على النبي ص بأنه تزوج زوج ابنة و محصل الدفع أنه ليس أباً زيد

و لا أباً أَحَدٍ مِنَ الرِّجَالِ الْمَوْجُودِينَ فِي زَمَنِ الْخُطَابِ

"ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ..."

شکی نیست در اینکه آیه شریفه در این مقام است که اعتراضی را که مردم به رسول خدا (ص) کردند که چرا همسر پسر خوانده‌اش را گرفت؟ جواب گوید، و حاصل آن این است که رسول گرامی ما پدر هیچ یک از مردان موجود و فعلی شما نیست،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۲۵

حتى يكون تزوجه بزواج أحدهم بعده تزوجاً بزواج ابنة فالخطاب في قوله: «مِنْ رِجَالِكُمْ» للناس الموجودين في زمن نزول الآية، و المراد بالرجال ما يقابل النساء و الولدان و نفى الأبوة نفى تكويني لا تشريعي و لا تتضمن الجملة شيئاً من التشريع.

تا ازدواجش با همسر یکی از شما، ازدواج با همسر پسرش باشد، و بنا بر این خطاب در "مِنْ رِجَالِكُمْ" به مردم موجود در زمان نزول آیه است، و مراد از رجال، مقابل زنان و فرزندان است، و نفی پدری، نفی تکوینی است، یعنی هیچ یک از مردان شما از صلب او متولد نشده‌اند، نه نفی تشریعی، و جمله مورد بحث، هیچ بویی از تشريع ندارد.

و المعنى: ليس محمد ص أباً أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ الَّذِينَ هُمْ رِجَالِكُمْ حتى يكون تزوجه بزواج أحدهم بعده تزوجاً منه بزواج ابنة و زيد أحد هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ فتزوجه بعد تطليقه ليس تزوجاً بزواج الابن حقيقة و أما تبنيه زيدا فإنه لا يترتب عليه شيء من آثار الأبوة و البنوة و ما جعل أدياءكم أبناءكم.

و معنایش این است که محمد پدر احدی از این مردان که همان مردان شما باشند نیست، تا آنکه ازدواجش با همسر یکی از آنان، بعد از جدایی، ازدواج با همسر فرزندش باشد، و زيد بن حارثه هم یکی از همین مردان شماست، پس ازدواج رسول خدا (ص) با همسر او، بعد از آنکه همسر خود را طلاق داد، ازدواج با همسر پسرش نمی‌باشد، و اما اینکه آن جناب وی را پسر خود خواند، صرف خواندن بوده، و هیچ اثری از آثار پدر و فرزند بر آن مترتب نمی‌شود، چون خدا پسر خوانده‌های شما را فرزند شما نمی‌داند.

و أما القاسم و الطيب و الطاهر و إبراهيم فإنهم أبناءه حقيقة لكنهم ماتوا قبل أن يبلغوا

و اما قاسم، طيب، طاهر، و ابراهيم چهار پسری که خدا به آن جناب داد- البته اگر به قول بعضی طيب و طاهر لقب قاسم نباشد- فرزندان حقیقی او بودند، لیکن قبل از رسیدن به حد بلوغ از دنیا رفتند،

فلم يكونوا رجالا حتى ينتقض الآية و كذا الحسن و الحسين و هما ابنا رسول الله فإن النبي ص قبض قبل أن يبلغا حد الرجال.

و کلمه رجال در حقیقت صادق نیست، تا مورد نقض آیه واقع شوند، و همچنین حسن و حسین که دو فرزندان آن جناب بودند، آن دو نیز طفل بودند، و تا رسول خدا (ص) در دنیا بود به حد رشد نرسیدند، و مشمول کلمه رجال واقع نشدند.

و مما تقدم ظهر أن الآية لا تقتضي نفي أبوته ص للقاسم و الطيب و الطاهر و إبراهيم و كذا للحسين لما عرفت أنها خاصة بالرجال الموجودين في زمن النزول على نعت الرجولية.

از آنچه گذشت روشن شد که آیه شریفه هیچ اقتضاء ندارد بر اینکه آن جناب پدر قاسم، طیب، طاهر، و ابراهیم، و همچنین حسن، و حسین، نباشد، برای اینکه گفتیم آیه در خصوص رجال موجود در زمان نزول آیه و همه آن کسانی است که در آن روز صفت مردی را واجد بودند، و نامبردگان هیچ يك واجد این صفت نبودند.

و قوله: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» الخاتم بفتح التاء ما يختم به كالطابع و القالب بمعنى ما يطبع به و ما يقرب به و المراد بكونه خاتم النبيين أن النبوة اختتمت به ص فلا نبي بعده.

" وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ " - کلمه "خاتم" - به فتحه تاء- به معنای هر چیزی است که با آن، چیزی را مهر کنند، مانند طابع، و قالب که به معنای چیزی است که با آن چیزی را طبع نموده، یا قالب زنند، و مراد از "خاتم النبیین" بودن آن جناب، این است که نبوت با او ختم شده، و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد بود.

و قد عرفت فيما مر معنى الرسالة و النبوة و أن الرسول هو الذي يحمل رسالة من الله إلى الناس و النبي هو الذي يحمل نبأ الغيب الذي هو الدين و حقائقه و لازم ذلك أن يرتفع الرسالة بارتفاع النبوة فإن الرسالة من أنباء الغيب، فإذا انقطعت هذه الأنباء انقطعت الرسالة.

در گذشته توجه فرمودید که معنای رسالت و نبوت چه بود، و گفتیم که: رسول عبارت از کسی است که حامل رسالتی از خدای تعالی به سوی مردم باشد، و نبی آن کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است، و لازمه این حرف این است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا (ص) نباشد، رسالتی هم نخواهد بود، چون رسالت، خود یکی از اخبار و انبای غیب است، وقتی بنا باشد انبای غیب منقطع شود، و دیگر نبوتی و نبیی نباشد، قهرا رسالتی هم نخواهد بود.

و من هنا يظهر أن كونه ص خاتم النبيين يستلزم كونه خاتما للرسول.

از این جا روشن می شود که وقتی رسول خدا (ص) خاتم النبیین باشد، خاتم الرسل هم خواهد بود.

و في الآية إيماء إلى أن ارتباطه ص و تعلقه بكم تعلق الرسالة و النبوة و أن ما فعله كان بأمر من الله سبحانه.

و در این آیه اشاره به این حقیقت نیز هست که ارتباط آن جناب به شما مردم، ارتباط رسالت و نبوت است، و آنچه او می کند به امر خدای سبحان است.

و قوله: «وَوَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» أي ما بينه لكم إنما كان بعلمه.

" وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا " - یعنی آنچه خدا برای شما بیان کرده، به علم خود بیان کرده است.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۲۶

(بحث روایی)

بحث روایتی [(روایاتی پیرامون آیات مربوط به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همسر مطلقه زید بن حارثه)]

في الدر المنثور، أخرج ابن جرير عن ابن عباس قال: خطب رسول الله ص زينب بنت جحش لزید بن حارثة - فاستنكفت منه و قالت: أنا خير منه حسبا و كانت امرأة فيها حدة - فأنزل الله «و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ الآية كلها».

در الدر المنثور است که ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) زینب دختر جحش را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد، و او قبول نمی کرد، و می گفت: حسب و نسب من آبرومندتر، و بهتر از حسب و نسب اوست، و این حرف را بر حسب طبیعت تندی که داشت با خشونت گفت: لذا آیه شریفه نازل شد که "و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ ...".^۱

أقول: و في معناها روايات أخر.

مؤلف: در این معنا روایاتی دیگر نیز هست.

و فيه، أخرج ابن أبي حاتم عن ابن زيد قال: "نزلت في أم كلثوم بنت عقبة بن أبي معيط - و كانت أول امرأة هاجرت من النساء - فوهبت نفسها للنبي ص - فزوجها زيد بن حارثة فسخطت هي و أخوها - و قالت إنما أردنا رسول الله فزوجنا عبده فنزلت.

و در همان کتاب است که ابن ابی حاتم از ابن زید روایت کرده که گفت: این آیه در شان ام کلثوم، دختر عقبة بن ابی معیط نازل شده، وی اولین زنی بوده که در راه خدا مهاجرت کرد، و خود را به رسول خدا (ص) بخشید، و رسول خدا (ص) او را به زید بن حارثه تزویج کرد، و او و برادرش خشمناک شده، و ام کلثوم گفت ما خود رسول خدا (ص) را می خواستیم، او ما را به غلامش تزویج کرد، و آیه شریفه در پاسخ او نازل شد.^۲

أقول: و الروایتان أشبهه بالتطبيق منهما بسبب النزول.

مؤلف: این دو روایت به تطبیق شبیه تر است تا به سبب نزول.

و في العيون: في باب مجلس الرضا ع عند المأمون - مع أصحاب الملل - في حديث يجيب فيه عن مسألة علي بن الجهم في عصمة الأنبياء: قال: و أما محمد ص و قول الله عز و جل: «و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ - وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»

و در عیون در باب مجلس حضرت رضا (ع) با مامون، و علمای ادیان آمده که امام در پاسخ سؤالات علی بن جهم، از آیاتی که در بدو نظر مخالف عصمت انبیاء است فرمود: اما محمد (ص)، و کلام خدای عز و جل در باره او که می فرماید "و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ" با عصمت آن جناب منافات ندارد،

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۰.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۱.

فإن الله عز و جل - عرف نبيه ص أسماء أزواجه في دار الدنيا - و أسماء أزواجه في الآخرة و أنهن أمهات المؤمنين - و أحد من سمي له زينب بنت جحش - و هي يومئذ تحت زيد بن حارثة - فأخفى ص اسمها في نفسه - و لم يبده لكيلا يقول أحد من المنافقين: أنه قال في امرأة في بيت رجل: إنها أحد أزواجه من أمهات المؤمنين و خشي قول المنافقين - قال الله عز و جل: «و تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» يعني في نفسك الحديث.

برای اینکه از این آیه معلوم می‌شود که خداوند اسمای همسرانی که آن جناب با ایشان ازدواج می‌کند قبلاً برایش نام برده، هم همسران در دنیا و هم همسران در آخرتش را، و نیز فرموده که اینها مادران مؤمنین هستند و یکی از همسرانی که برایش نام برده بود، زنی بوده بنام زینب دختر جحش، و او در آن روزها همسر زید بن حارثة بود، و آن جناب این معنا را که وی (زینب) به زودی در ازدواجش در می‌آید، از مردم پنهان می‌کرد، تا کسی از منافقین نگوید: در باره زن مردم می‌گوید همسر من است، و جزو مادران مؤمنین است، و چون از جنجال منافقین می‌ترسید، این آیه به وی خاطر نشان کرد که: تو از مردم می‌ترسی، با اینکه خدا سزاوارتر است به اینکه از او بترسی، یعنی در دل از او بترسی ...^۱

أقول: و روي ما يقرب منه فيه عنه ع في جواب مسألة المأمون عنه في عصمة الأنبياء.

مؤلف: قریب به این مضمون نیز در همان کتاب از آن جناب، در پاسخ از سؤال مامون در خصوص عصمت انبیاء آمده.^۲
و في المجمع: في قوله تعالى: «و تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» قيل: إن الذي أخفاه في نفسه - هو أن الله سبحانه أعلمه - أنها ستكون من أزواجه و أن زيدا سيطلقها - فلما جاء زيد و قال له: أريد أن أطلق زينب - قال له: أمسك عليك زوجك،

و در مجمع البیان در ذیل جمله " وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ " آمده که بعضی گفته‌اند: آنچه در دل پنهان می‌داشته، این بوده که خدا به وی اعلام کرده بود که زینب به زودی یکی از همسران او خواهد شد، و زید او را طلاق خواهد داد، پس وقتی زید نزدش آمد، و عرضه داشت: می‌خواهم زینب را طلاق گویم، حضرت به وی فرمود: همسرت را نگه دار،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۷

فقال سبحانه: لم قلت: أمسك عليك زوجك - و قد أعلمتك أنها ستكون من أزواجك؟ و روي ذلك عن علي بن الحسين ع.

خدای سبحان در آیه شریفه به وی می‌فرماید: چرا گفتی همسرت را نگه دار، با اینکه به تو اعلام کرده بودم که او همسر تو خواهد بود؟ این معنا از علی بن الحسین (ع) نیز روایت شده.^۳

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۴ باب ۱۴

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۳، باب ۱۵

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۰

و في الدر المنثور، أخرج أحمد و عبد بن حميد و البخاري و الترمذي و ابن المنذر و الحاكم و ابن مردويه و البيهقي في سننه عن أنس قال: جاء زيد بن حارثة يشكو زينب إلى رسول الله ص - فجعل رسول الله ص يقول: اتق الله و أمسك عليك زوجك فنزلت: «و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ».

و در الدر المنثور است که احمد، عبد بن حميد، بخاری، ترمذی، ابن منذر، حاکم، ابن مردويه، و بیهقی در سنن خود از انس روایت کرده‌اند، که گفت: زيد بن حارثة نزد رسول خدا (ص) آمد، و از زينب همسرش شکایت کرد، رسول خدا (ص) مکرر به او فرمود: از خدا بترس و همسرت را داشته باش، دنبال این جریان این آیه نازل شد: «و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ».

قال أنس: فلو كان رسول الله ص كاتما شيئاً لكتنم هذه الآية، فتزوجها رسول الله ص الحديث.

انس آن گاه اضافه کرد: اگر رسول خدا (ص) چیزی از وحی خدا را حاشا و کتمان می‌کرد، جا داشت این آیه را کتمان کند، (و چون نکرد باید بفهمیم هیچ يك از آیات خدا، و حتی يك کلمه از آنها را کتمان نکرد و ناگفته نگذاشت ...^۱)
أقول: و الروايات كثيرة في المقام و إن كان كثير منها لا يخلو من شيء و في الروايات: ما أولم رسول الله ص على امرأة من نسائه ما أولم على زينب ذبح شاة و أطعم الناس الخبز و اللحم، و في الروايات أنها كانت تفتخر على سائر نساء النبي بثلاث أن جدها و جد النبي ص واحد فإنها كانت بنت أميمة بنت عبد المطلب عمة النبي ص و أن الذي زوجها منه هو الله سبحانه و أن السفير جبريل.

مؤلف: این گونه روایات در مساله مورد بحث بسیار زیاد است، هر چند که بسیاری از آنها خالی از شبهه نیست، و در بعضی از آنها آمده که: رسول خدا (ص) در ازدواج با هیچ يك از همسرانش آن ولیمه‌ای که در ازدواج با زينب داد تهیه ندید چون در ازدواج با زينب گوسفند کشت، و به مردم نان و گوشت داد، باز در آنها آمده که: زينب به سایر زنان رسول خدا (ص) فخر می‌فروخت، و به سه چیز می‌بالید، اول اینکه جد او و جد رسول خدا (ص) یکی بود، چون مادر زينب امیمه دختر عبد المطلب، عمه رسول خدا (ص) بود، دوم اینکه خدا وی را به ازدواج آن جناب در آورد، سوم اینکه خواستگاری وی جبرئیل بود.^۲

و في المجمع: في قوله تعالى: «و لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» و صح الحديث عن جابر بن عبد الله عن النبي ص قال: إنما مثلي في الأنبياء كمثل رجل بنى داراً - فأكملها و حسنها إلا موضع لبنة، و در مجمع البيان در ذیل جمله "و لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ" گفته: روایت صحیح از جابر بن عبد الله از رسول خدا (ص) رسیده، که فرمود: مثل من در بین انبیاء، مثل مردی است که خانه‌ای بسازد، و آن را تکمیل نموده و آرایش هم بدهد، ولی جای يك آجر را خالی بگذارد،

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۱-۲۰۲.

فكان من دخلها و نظر إليها فقال: ما أحسنها إلا موضع هذه اللبنة. قال ص: فأنا موضع اللبنة ختم بي الأنبياء: أورده البخاري و مسلم في صحيحيهما.

که هر کس وارد آن خانه شود، آن جای آجر توی ذوقش بزند، و بگوید: همه جای این خانه خوب است، اما حیف که این جای آجر بد ترکیبش کرده، و من تا وقتی مبعوث نشده بودم، آن جای خالی در بنای نبوت بودم، همین که مبعوث شدم، بنای نبوت به تمام و کمال رسید، این روایت را بخاری و مسلم نیز در کتاب صحیح خود آورده‌اند.^۱

أقول: و روی هذا المعنى غيرهما كالترمذي و النسائي و أحمد و ابن مردويه عن غير جابر كأبي سعيد و أبي هريرة.

مؤلف: این معنا را غیر آن دو، یعنی ترمذی، نسایی، احمد، و ابن مردویه، از غیر جابر، مانند ابی سعید، و ابی هریره، نیز روایت کرده‌اند.

و في الدر المنثور، أخرج ابن الأنباري في المصاحف عن أبي عبد الرحمن السلمي قال: كنت أقرئ الحسن و الحسين - فمر بي علي بن أبي طالب و أنا أقرئهما فقال لي: أقرئهما و خاتم النبیین بفتح التاء.

و در الدر المنثور است که ابن انباری، در کتاب "مصاحف" از ابی عبد الرحمن سلمی روایت کرده که گفت: من به حسن و حسین قرآن یاد می‌دادم، (تا حفظ کنند) علی بن ابی طالب عبور کرد، و دید که من مشغول خواندن برای ایشانم، فرمود: برای آنان بخوان "و خاتم النبیین" - به فتحه تاء.^۲

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۲۸

[سورة الأحزاب (۳۳): الآيات ۴۱ الى ۴۸]

ترجمه آیات

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاد آورید خدا را، یاد بسیار (۴۱).

وَ سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲)

و صبح و شام تسبیحش بگوئید (۴۲).

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳)

اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد، و نیز ملائکه او، تا شما را از ظلمت‌ها به سوی نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است (۴۳).

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

تحیتشان در روزی که او را دیدار کنند سلام است، برای ایشان اجری محترمانه فراهم کرده است (۴۴).

^۱ . مجمع البيان، ج ۸، ص ۳۶۲.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۴.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵)

ای پیامبر اسلام ما تو را شاهد بر امت، و نویدبخش و زنهاده آنان قرار دادیم (۴۵).

و دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶)

و قرارت دادیم که دعوت کننده به اذن خدا، و چراغی نور بخش باشی (۴۶).

و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷)

و مؤمنان را مژده بده که از ناحیه خدا فضلی بس بزرگ دارند (۴۷).

و لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعِ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۴۸)

و کافران و منافقان را اطاعت مکن، و آزارشان را واگذار کن و بر خدا توکل کن، و خدا برای اعتماد کافی است (۴۸).

بیان

بیان آیات

آیات تدعو المؤمنین إلى الذكر و التسبیح و تبشیرهم و تعدهم الوعد الجمیل و تخاطب النبي ص بصفاته الکریمه و تأمره أن یشیر المؤمنین و لا یطیع الکافرین و المنافقین، و یمکن أن یمکن أن یمکن القبیلان مختلفین فی النزول زمانا.

این آیات مؤمنین را به ذکر و تسبیح دعوت نموده و به ایشان بشارت و وعده جمیل می‌دهد، و رسول خدا (ص) را با صفات کریم خود خطاب نموده و به او دستور می‌دهد که به مؤمنین بشارت دهد، و کفار و منافقین را اطاعت نکند، احتمال این نیز هست، که گفتار در باره مؤمنین در ایامی و گفتار در باره کفار و منافقین در ایامی دیگر نازل شده باشد. قوله تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» الذكر ما يقابل النسيان و هو توجيه الإدراك نحو المذكور و أما التلطف بما يدل عليه من أسمائه و صفاته فهو بعض مصاديق الذكر.

[معنی و مراد از ذکر و تسبیحی که مؤمنان بدان امر شده‌اند و وجه اینکه فرمود: "سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً"]

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا" کلمه "ذکر" در مقابل "نسیان" به معنای به یاد داشتن است، و آن عبارت است از اینکه آدمی نیروی ادراک خود را متوجه یاد شده کند، حالا یا به اینکه نام آن را ببرد، و یا صفات او را به زبان جاری کند، خلاصه چیزی به زبان بگوید، که حکایت از آن مذکور کند، این یکی از مصادیق ذکر است، (و گر نه مصداق مهم‌تر از آن این است که در قلب به یاد او باشی)

قوله تعالی: «و سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً» التسبیح هو التنزیه و هو مثل الذكر لا يتوقف على اللفظ و إن كان التلطف بمثل سبحان الله بعض مصاديق التسبیح.

"و سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً" کلمه "تسبیح" به معنای منزه داشتن است، و این کلمه نیز مانند کلمه ذکر بستگی به لفظ ندارد، هر چند تسبیح به لفظ یعنی گفتن سبحان الله نیز یکی از مصادیق آن است (و گر نه تسبیح در سویدای دل از آن مهم‌تر است).

و البكرة أول النهار و الأصيل آخره بعد العصر و تقييد التسبیح بالبكرة و الأصيل

کلمه "بکره" به معنای اول روز و کلمه "اصیل" به معنای آخر روز و بعد از عصر است، و اگر تسبیح را مقید به "بکره" و "اصیل" کرده،



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۹

لما فیهما من تحول الأحوال فیناسب تسبیحه و تنزیهه من التغیر و التحول و کل نقص طار، و
 یمكن أن یكون البكرة و الأصيل معا کنایة عن الدوام کاللیل و النهار فی قوله: «یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ
 النَّهَارِ»: حم السجدة: ۳۸

برای این است که این دو هنگام، هنگام تحول احوال افق است، در صبح، افق تاریک روشن می‌شود، و در غروب
 دوباره رو به تاریکی می‌گذارد، و این تغییر و دگرگونی مناسب با این است که خدای را منزله از تغیر و تحول، و معرض
 دگرگونی بودن بدانیم، ممکن هم هست دو کلمه بکره و اصيل کنایه باشد از دوام، مانند شب و روز در آیه " یُسَبِّحُونَ لَهُ
 بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ "¹.

قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» المعنى الجامع
 للصلاة على ما يستفاد من موارد استعمالها هو الانعطاف فيختلف باختلاف ما نسب إليه و لذلك قيل:

[مقصود از درود فرستادن خدا بر بندگان که بسیار یاد خدا می‌کنند]

"هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ" معنای جامع کلمه "صلاة" - به طوری که از موارد
 استعمال آن فهمیده می‌شود- انعطاف است، چیزی که هست این معنای جامع به خاطر اختلاف مواردی که به آن
 نسبت داده می‌شود مختلف می‌شود، و به همین جهت بعضی ² گفته‌اند:

إن الصلاة من الله الرحمة و من الملائكة الاستغفار و من الناس الدعاء لكن الذي نسب من الصلاة
 إلى الله سبحانه في القرآن هو الصلاة بمعنى الرحمة الخاصة بالمؤمنين و هي التي تترتب عليها
 سعادة العقبى و الفلاح المؤبد و لذلك علل تصليته عليهم بقوله: «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ
 كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا».

صلوات از خدا به معنای رحمت، و از ملائکه به معنای استغفار، و از مردم دعا است، لیکن این را نیز باید دانست که هر
 چند صلوات از خدا به معنای رحمت است، اما نه هر رحمت، بلکه رحمت خاصی که ذخیره آخرت برای خصوص مؤمنین
 است، و سعادت آخرتی آنان و فلاح ابدیشان، مترتب بر آن می‌شود، و بدین جهت است که به دنبال جمله مورد بحث
 علت صلوات فرستادن خدای تعالی را چنین بیان کرده: "لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا"
 صلوات می‌فرستد، تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، چون او همواره نسبت به مؤمنین رحیم است.

۱. او را در شب و روز تسبیح می‌گویند، یعنی دائماً در تسبیح او هستند. سوره سجده، آیه ۳۸.

۲. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۴۳.

و قد رتب سبحانه في كلامه على نسيانهم له نسيانه لهم و على ذكرهم له ذكره لهم فقال: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۱: التوبة: ۶۷ و قال: «فَادْكُرُونِي اُدْكُرْكُمْ»^۲: البقرة: ۱۵۲ و تصليته عليهم ذكر منه لهم بالرحمة فإن ذكروه كثيرا و سبحوه بكرة و أصيلا صلى عليهم كثيرا و غشيهم بالنور و أبعدهم من الظلمات.

این نکته را نیز باید دانست که خدای تعالی در کلام خود همواره یاد خود مر بندگان را مترتب کرده بر یاد بندگان مر او را، و فرموده: "فَادْكُرُونِي اُدْكُرْكُمْ"^۱ هم چنان که فراموش کردن بندگان وی را، باعث فراموشی خدا مر بندگان را دانسته، و فرموده: "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ"^۲، یکی از مصادیق یاد آوری خدا بندگان خود را، همانا درود فرستادن او بر آنان است، و این خود یادآوری ایشان است به رحمت، که مترتب شده بر یاد بندگان خدای خود را، چون فرمود: اگر خدا را بسیار یاد کنند، و او را صبح و شام تسبیح گویند، خدا هم بسیار بر آنان درود می فرستد، و غرق نورشان می کند، و از ظلمتها دورشان می سازد.

و من هنا يظهر أن قوله: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ»^۱ الخ، في مقام التعليل لقوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» و تفيد التعليل أنكم إن ذكرتم الله كثيرا ذكركم برحمته كثيرا و بالغ في إخراجكم من الظلمات إلى النور و يستفاد منه أن الظلمات إنما هي ظلمات النسيان و الغفلة و النور نور الذكر.

همه اینها را بدان جهت گفتیم که معلوم شود جمله او کسی است که صلوات بر شما می فرستد ...، در مقام تعلیل آیه قبل است، که می فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید، و این تعلیل همان قاعده کلی قبل را می‌رساند، و می‌فهماند که اگر شما خدا را زیاد یاد کنید، خدا هم به رحمت خود زیاد شما را یاد می‌کند، و از ظلمتها به سوی نور بیرونتان می‌سازد، و از این معنا استفاده می‌شود که مراد از ظلمتها، ظلمتهای فراموش کردن خدا، و غفلت از او است، و مراد از نور نور ذکر خدا است.

و قوله: «وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۱ وضع الظاهر موضع المضمرة، أعني قوله: «بِالْمُؤْمِنِينَ» و لم يقل: و كان بكم رحيمًا، ليدل به على سبب الرحمة و هو وصف الإيمان.

"وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا" در اینجا با اینکه جا داشت بفرماید "و كان بكم رحيمًا- و او به شما مهربان است" چون قبلا نام مؤمنین ذکر شده بود، ولی این طور نفرمود، بلکه نام مؤمنین را دو باره تکرار کرد، تا دلالت کند بر اینکه سبب رحمت خدا همانا صفت ایمان ایشان است.

^۱ . به یادم باشید تا به یادتان باشم. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

^۲ . خدا را فراموش کردند، خدا هم ایشان را فراموش کرد. سوره توبه، آیه ۶۷.

قوله تعالى: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» ظاهر السياق أن «تَحِيَّتُهُمْ» مصدر مضاف إلى المفعول أي إنهم يحيون - بالبناء للمفعول - يوم يلقون ربهم من عند ربهم و من ملائكته بالسلام أي إنهم يوم اللقاء في أمن و سلام لا يصيبهم مكروه و لا يمسهم عذاب.

"تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا" از ظاهر سياق بر می آید که کلمه "تحيتهم" مصدری است که به مفعول خود اضافه شده است، و معنایش این است که ایشان تحیت گفته می‌شوند، یعنی روزی که پروردگارشان را ملاقات می‌کنند از ناحیه او و از ناحیه ملائکه او، به ایشان تحیت و سلام گفته می‌شود، به این معنا که ایشان در روز لقای خدا در امنیت و سلامتی هستند، و هیچ مکروهی و عذابی به ایشان نمی‌رسد.

و قوله: «وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» أي و هبأ الله لهم ثوابا جزيلا.

"وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا" - یعنی اجری بسیار بزرگ و آبرومند برای ایشان آماده کرده است.

قوله تعالى: «يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً»

[اشاره به معنای "شاهد" و "سراج منیر" بودن پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم)]

"يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً"

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۰

شهادته ص على الأعمال أن يتحملها في هذه النشأة و يؤديها يوم القيامة و قد تقدم في قوله: «لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً»: البقرة: ۱۱۲ و غيره من آيات الشهادة أنه ص شهيد الشهداء.

معنای شاهد بودن رسول خدا (ص)، در تفسیر آیه "لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً" ۱ و در آیات دیگری که مساله شهادت آن جناب را متعرض است، بیان کرده و گفتیم که رسول خدا (ص) در دنیا شاهد بر اعمال امت است، و آنچه امت می‌کنند او تحمل نموده روز قیامت آن را اداء می‌کند، و نیز گفتیم: که بعد از او امامان شاهد امت هستند، و آن جناب شاهد شاهدان است.

و كونه مبشراً و نذيراً تبشيره المؤمنين المطيعين لله و رسوله بثواب الله و الجنة و إنذاره الكافرين و العاصين بعذاب الله و النار.

و معنای "مبشر" و "نذیر" بودن او این است که مؤمنین مطیع خدا و رسول را به ثواب خدا و بهشت بشارت، و کفار عاصی را به عذاب خدا و آتش او انذار می‌دهد.

قوله تعالى: «وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» دعوته إلى الله هي دعوته الناس إلى الإيمان بالله وحده، و لازمه الإيمان بدين الله و تقيد الدعوة بإذن الله يجعلها مساوقة للبعثة.

"وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا" دعوت آن جناب به سوی خدا همان دعوت مردم است به سوی ایمان به خدای یگانه، که لازمه آن ایمان به دین خدا است، و اگر دعوت آن جناب را مقید به اذن خدا کرد، بدان جهت است که به مساله بعثت و نبوت او اشاره کند.

و كونه ص سراجا منيرا هو كونه بحيث يهتدي به الناس إلى سعادتهم و ينجون من ظلمات الشقاء و الضلالة فهو من الاستعارة، و قول بعضهم: إن المراد بالسراج المنير القرآن و التقدير ذا سراج منير تكلف من غير موجب.

و "سراج منير" بودنش به این است، که آن جناب را طوری قرار داد که مردم به وسیله او به سعادت خود و به راه نجاتشان از ظلمتهای شقاوت و گمراهی هدایت شوند، و بنا بر این، تعبیر مزبور از باب استعاره است، و اینکه بعضی^۱ گفته‌اند: مراد از "سراج منیر"، قرآن است، و تقدیر آیه "ذا سراج منیر- صاحب سراجی منیر" است، بیهوده خود را به زحمت انداخته‌اند.

قوله تعالى: «و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا»، الفضل من العطاء ما كان من غير استحقاق ممن يأخذه و قد وصف الله عطاءه فقال: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: الأنعام: ۱۶۰ و قال: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ»: ق: ۳۵ فبين أنه يعطي من الثواب ما لا يقابل العمل و هو الفضل و لا دليل في الآية يدل على اختصاصه بالآخرة.

"و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا" کلمه "فضل" به معنای عطا کردن بدون استحقاق گیرنده است، و در جای دیگر عطای خود را توصیف کرده و فرموده: "مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا"^۲، و نیز فرموده: "لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ"^۳، که در این دو آیه بیان کرده که او از ثواب آن قدر می‌دهد، که یک مقدارش در مقابل عمل قرار می‌گیرد، و بیشترش در مقابل عملی قرار نمی‌گیرد، و این همان فضل است، و در آیه شریفه هیچ دلیلی نیست بر اینکه دلالت کند که این اجر زیادی مخصوص آخرت است.

قوله تعالى: «و لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعُ أَدَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» الخ، تقدم معنى طاعة الكافرين و المنافقين في أول السورة.

"و لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعُ أَدَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ..." معنای اطاعت کافران و منافقان در اول سوره گذشت. و قوله: «و دَعُ أَدَاهُمْ» أي اترك ما يؤذونك بالإعراض عنه و عدم الاشتغال به و الدليل على هذا المعنى قوله: «و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» أي لا تستقل بنفسك في دفع أدهم بل اجعل الله وكيلا في ذلك و كفى بالله وكيلا.

"و دَعُ أَدَاهُمْ" یعنی آنچه به تو آزار می‌رسانند رها کن، و در مقام پی‌گیری آن برمیآ، و خود را مشغول بدان مساز، دلیل بر اینکه معنایش این است که ما گفتیم، جمله "و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ" است، یعنی تو خود را در دفع آزار آنان مستقل ندان، بلکه خدا را وکیل خود در این دفع بدان، و خدا برای وکالت کافی است.

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۴۶.

۲. هر کس کار نیک کند ده برابر اجر دارد. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۳. هر چه بخواهند در اختیار دارند و بیش از خواستشان نیز نزد ما هست. سوره ق، آیه ۳۵.

(بحث روایی)

بحث روایتی [روایاتی در باره فضیلت ذکر خدا در ذیل آیه: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا"]

في الكافي، بإسناده عن ابن القداح عن أبي عبد الله ع قال:

در کافی به سند خود از ابن قداح، از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت:

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۱

ما من شيء إلا و له حد ينتهي إليه إلا الذكر - فليس له حد ينتهي إليه - فرض الله عز و جل الفرائض - فمن أدهن فهو حدهن - و شهر رمضان فمن صامه فهو حده - و الحج فمن حج فهو حده إلا الذكر - فإن الله عز و جل لم يرض منه بالقليل - و لم يجعل له حدا ينتهي إليه - ثم تلا «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا - وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً» فقال: لم يجعل الله له حدا ينتهي إليه -

هیچ چیزی در عالم نیست مگر آنکه حد و اندازه‌ای دارد، که وقتی بدان حد رسید تمام می‌شود، مگر ذکر خدا که هیچ حدی برایش نیست، که بگویی وقتی از این حد گذشت دیگر ذکر خدا خوب نیست، خدای عز و جل واجباتی را واجب کرد که هر کس آن واجبات را بجا آورد حدش را آورده، مثلاً ماه مبارک رمضان حد روزه واجب، و حج خانه خدا، حد آن است، هر کس آن ماه را روزه بدارد، و حج واجب را بجا بیاورد، حدش را آورده، اما ذکر خدا چنین نیست، چون خدا به اندک آن راضی نیست، و برای زیادش هم حدی معین نکرده، امام (ع) سپس این آیه را تلاوت کرد: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً"، مجدداً فرمود: به طوری که می‌بینید در این آیه برای ذکر، حدی معین نفرموده.

قال: و كان أبي كثير الذكر - لقد كنت أمشي معه و إنه ليذكر الله و أكل معه الطعام - و إنه ليذكر الله و لقد كان يحدث القوم ما يشغله ذلك - عن ذكر الله و كنت أرى لساناً لازقاً بحنكه يقول: لا إله إلا الله -

آن گاه فرمود: پدرم کثیر الذکر بود بارها من با او قدم می‌زدم، و می‌دیدم که مشغول ذکر است، با او غذا می‌خوردم، می‌دیدم مشغول ذکر است، با مردم سخن می‌گفت مع ذلك سخن با مردم او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت، و من بارها می‌دیدم که زبانش به سقف دهانش متصل است می‌گوید: "لا إله إلا الله".

و كان يجمعنا فيأمرنا بالذكر حتى تطلع الشمس - و يأمر بالقراءة من كان يقرأ منا و من كان لا يقرأ منا أمره بالذكر، و البيت الذي يقرأ فيه القرآن و يذكر الله عز و جل فيه يكثر بركته و يحضره الملائكة و يهجره الشياطين - و يضيء لأهل السماء كما يضيء الكوكب لأهل الأرض - و البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن - و لا يذكر الله يقل بركته و يهجره الملائكة و يحضره الشياطين.

و نیز بارها ما را جمع می‌کرد، و وادارمان می‌ساخت به گفتن ذکر، تا آفتاب طلوع می‌کرد، و وادارمان می‌کرد به اینکه هر کدام می‌توانیم قرآن بخوانیم و هر کدام از خواندن قرآن عاجزیم، ذکر بگوییم.

آری آن خانه‌ای که ذکر خدا در آن بسیار شود، برکتش بسیار می‌شود، و ملائکه در آن خانه حاضر، و شیطانها دور می‌گردند، و آن خانه برای اهل آسمانها آن چنان درخشنده است که ستارگان برای اهل زمین، و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود، و ذکر خدا در آن نشود، برکتش کم است، و ملائکه از آن خانه گریزان، و در عوض شیطانها در آن حاضر می‌شوند.

و قال رسول الله ص: أ لا أخبركم بخير أعمالكم - أرفعها في درجاتكم و أزاها عند مليكم - و خير لكم من الدينار و الدرهم - و خير لكم من أن تلقوا عدوكم فتقتلوهم و يقتلوكم؟ فقالوا: بلى. قال: ذكر الله عز و جل كثيرا -.

رسول خدا (ص) هم فرمود: آیا می‌خواهید شما را به بهترین اعمال خبر دهم؟ عملی که از نظر بالا بردن درجه شما از همه اعمال مؤثرتر است، و درجه شما را بالاتر می‌برد، و از هر عملی دیگر نزد سلطان شما، و مالکتان پاکیزه‌تر است، و از درهم و دینار برایتان بهتر، و حتی از این هم برایتان بهتر است که با دشمن خود بجنگید، شما ایشان را بکشید و ایشان شما را بکشند؟ اصحاب عرضه داشتند: بله، بفرمایید، فرمود: بسیار ذکر خدای عز و جل گفتن است.

ثم قال: جاء رجل إلى النبي ص فقال: من خير أهل المسجد؟ فقال: أكثرهم لله ذكرا -.

آن گاه امام صادق (ع) اضافه کردند که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و عرضه داشت: بهترین اهل مسجد کیست؟ فرمود آن کس که بیشتر ذکر می‌گوید.

و قال رسول الله ص: من أعطي لسانا ذاكرا - فلقد أعطي خير الدنيا و الآخرة.

و نیز رسول خدا فرمود: به هر کس زبانی ذکرگو داده شد، خیر دنیا و آخرتش داده‌اند،

و قال في قوله تعالى: «و لا تَمُنُّنُ تَسْتَكْبِرُ» قال: لا تستكثر ما عملت من خير لله.

و در معنای آیه "و لا تَمُنُّنُ تَسْتَكْبِرُ" فرمود: آنچه از عمل خیر که برای خدا انجام می‌دهی زیاد مشمار، و به نظرت جلوه نکند^۱.

و فيه، بإسناده عن أبي المعزى رفعه قال: قال أمير المؤمنين ع: من ذكر الله في السر فقد ذكر الله كثيرا - إن المنافقين كانوا يذكرون الله علانية - و لا يذكرونه في السر فقال الله عز و جل: «يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا».

و در همان کتاب به سند خود از ابی المعزاء (نام بقیه رجال حدیث را انداخته) روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر کس خدا را در نهان ذکر گوید، خدا را ذکر بسیار گفته، چون منافقین علنی ذکر خدا می‌گفتند، و چون به خلوت می‌رفتند، به یاد خدا نبودند، و خدای تعالی در باره ایشان فرموده: "يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا" - با مردم ریا می‌کنند، و خدا را جز اندکی ذکر نمی‌گویند^۲.

أقول: و هو استفادة لطيفة.

مؤلف: این استفاده‌ای که امام از آیه شریفه کرده، استفاده لطیفی است، (چون آیه شریفه ذکر علنی را اندک شمرده، که مفهومی این می‌شود که ذکر سری ذکر کثیر است).

و في الخصال، عن زيد الشحام قال: قال أبو عبد الله ع:

و در خصال از زید شحام روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۱، ح ۲.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۲

ما ابتلي المؤمنبشيء أشد عليه من ثلاث خصال يحرمها. قيل: و ما هي؟ قال: المواساة في ذات يده، والإنصاف من نفسه، و ذكر الله كثيرا. أما إنني لا أقول: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر و إن كان منه- و لكن ذكر الله عند ما أحل له و ذكر الله عند ما حرم عليه.

هیچ بلایی برای مؤمن سخت‌تر از این سه بلاء نیست، که از سه نعمت محروم شود. شخصی پرسید: آن سه نعمت چیست؟ فرمود: یاری مسلمان با آنچه خدا به او روزی کرده، دوم انصاف دادن و خود را جای دیگران فرض کردن، و سوم زیاد خدا را ذکر کردن، البته منظور من از ذکر بسیار گفتن، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تنها نیست، هر چند که آنها ذکر خدا است، و لیکن منظور من ذکر خدا در هنگام استفاده و بهره‌مندی از حلال او، و باز ذکر خدا در هنگام برخورد به حرام او است.^۱

و في الدر المنثور، أخرج أحمد و الترمذي و البيهقي عن أبي سعيد الخدري: أن رسول الله ص سئل- أي العباد أفضل درجة عند الله يوم القيامة؟ قال: الذاكرون الله كثيرا. قلت: يا رسول الله و من الغازي في سبيل الله؟ قال: لو ضرب بسيفه في الكفار و المشركين- حتى ينكسر و يختضب دما- لكان الذاكرون الله أفضل درجة منه.

و در الدر المنثور است که احمد، ترمذی، بیهقی، از ابی سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: کدام یک از بندگان خدا در روز قیامت درجه بالاتری نزد خدا دارند؟ فرمود: آنان که ذکر خدا بسیار می‌گویند. من عرضه داشتم: یا رسول الله (ص) حتی از جهاد کنندگان در راه خدا هم بالاترند؟ فرمود: آنها که ذکر خدا می‌گویند، حتی از مجاهدی هم که با شمشیر خود جهاد کند، تا شمشیرش بشکند، و خود غرق خون شود، بالاترند.^۲

و في العلل، بإسناده عن عبد الله بن الحسن عن أبيه عن جده الحسن بن علي ع قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ص- فسأله أعلمهم فيما سأله فقال: لأي شيء سميت محمدا و أحمد و أبا القاسم و بشيرا و نذيرا و داعيا؟ فقال ص: أما الداعي فإني أدعو الناس إلى دين ربي عز و جل، و أما النذير فإني أنذر بالنار من عصاني، و أما البشير فإني أبشر بالجنة من أطاعني. الحديث.

و در کتاب علل به سند خود از عبد الله بن حسن، از پدرش، از جدش حسن بن علی (ع) روایت کرده که فرمود: عده‌ای یهودی نزد رسول خدا (ص) آمدند، از همه عالمترشان مسائلی از آن جناب پرسید، از جمله مسائلی که پرسید این بود، که چرا تو را محمد، احمد، ابو القاسم، بشیر، نذیر، و داعی، نامیدند؟ آن حضرت فرمود: اما مرا داعی خواندند، چون من مردم را به دین پروردگار عز و جل خود می‌خوانم، و اما نذیرم خواندند، چون کسانی را که از اطاعتم سر بر چینند از آتش دوزخ انذار می‌دهم، اما بشیرم نامیدند، برای اینکه هر کس اطاعت کند من او را به بهشت مژده می‌دهم ... تا آخر.^۳

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۱۳۰.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۵.

۳. علل الشرائع، جزء اول، ص ۱۲۶، باب ۱۰۶، ش ۱.



و في تفسير القمي،^١: في قوله: «يا أيها النبي إنا أرسلناك - إلى قوله و دع أذاهم و توكل على الله و كفى بالله و كيبلاً» أنها نزلت بمكة قبل الهجرة بخمس سنين.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه "یا ایها النبی إنا أرسلناک ... و دع أذاهم و توکل علی الله و کفی بالله و کیبلاً" از معصوم نقل کرده که فرمود: این آیه در مکه و پنج سال قبل از هجرت نازل شد!

[سورة الأحزاب (۳۳): الآيات ۴۹ الى ۶۲]

ترجمه آیات

يا أيها الذين آمنوا إذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل أن تمسوهن فما لكم عليهن من عدّة تعتدونها فمتعهوهن و سرحوهن سراحاً جميلاً (۴۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون زنان مؤمن را نکاح کردید و بعد طلاقشان دادید، اگر قبل از نزدیکی طلاق داده‌اید، لازم نیست عده طلاق شما را نگه دارند، پس می‌توانید با آنان ازدواج کنید، و (اگر بنای سازش نیست)، می‌توانید به صورتی خوش طلاق دهید (۴۹).

يا أيها النبي إنا أحلنا لك أزواجك اللاتي آتيت أجورهن و ما ملكت يمينك مما أفاء الله عليك و بنات عمك و بنات عماتك و بنات خالك و بنات خالاتك اللاتي هاجرن معك و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي إن أراد النبي أن يستنكحها خالصة لك من دون المؤمنين قد علمنا ما فرضنا عليهم في أزواجهم و ما ملكت أيمانهم لكيلا يكون عليك حرج و كان الله غفوراً رحيماً (۵۰)

ای پیامبر اسلام! ما همسرانت را برای حلال کردیم، چه آنها که حق شان را داده‌ای، و چه آنها که کنیز تو هستند، و خدا به عنوان غنیمت نصیبت کرده، و نیز دختران عمو، و نیز دختران عمه، و دختران دایی، و دختران خاله‌هایت، که با تو مهاجرت کردند، همه را برای حلال کردیم، و نیز زن مؤمن اگر خودش را به پیغمبر ببخشد، و پیغمبر هم بخواهد با او ازدواج کند، تنها این نکاح بدون مهر برای اوست، نه همه مؤمنین، ما می‌دانیم چه احکامی در باره همسران مؤمنین و کنیزهایشان واجب کرده‌ایم، تا در این باره حرجی بر تو نباشد، و خدا همواره آمرزنده رحیم است (۵۰).

ترجي من تشاء منهن و تؤوي إليك من تشاء و من ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك ذلك أدنى أن تقر أعينهن و لا يحزن و يرضين بما آتيتهن كلهن و الله يعلم ما في قلوبكم و كان الله عليماً حليماً (۵۱)

از آنان هر يك را بخواهی می‌توانی قبول پیشنهاد را تاخیر اندازی، و هر يك را بخواهی می‌توانی پیشنهاد ازدواجش را بپذیری، و آن را هم که قبلاً طلاق گفته‌ای می‌توانی بگیری، این به خوشنودی آنان، و اینکه اندوهناک نشوند، و اینکه به همه آنچه به آنان داده‌ای راضی شوند، نزدیکتر است، و خدا آنچه در دل‌های شماست می‌داند، و خدا دانای شکیبا است (۵۱).

١. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا تُوَاعِجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَلَا كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲)

بعد از آنچه برای شما شمرده‌ام، دیگر هیچ زنی برای شما حلال نیست، و نیز حلال نیست که همسران را به همسری دیگر مبدل کنی، هر چند که از کمال وی خوشتر آید، مگر کنیزان، و خدا بر هر چیز مراقب بوده است (۵۲).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

ای کسانی که ایمان آوردید! به خانه‌های پیغمبر در نیایید، مگر آنکه شما را به طعامی دعوت کنند، به شرطی که به انتظار طعام زودتر نروید، بلکه وقتی شما را خواندند، داخل شوید، و چون طعام خوردید، متفرق گردید، و آن جا را محل انس و گفتگو مکنید، که این، پیغمبر را ناراحت می‌کند، او از شما خجالت می‌کشد، ولی خدا از بیان حق خجالت نمی‌کشد، و چون از همسران او چیزی می‌پرسید، از پشت پرده پرسید، این برای طهارت دل شما و دل آنان بهتر است، و شما حق ندارید رسول خدا (ص) را اذیت کنید، و بعد از مرگش با همسران او ازدواج نمایید، این کار تا ابد ممنوع است، چون نزد خدا کاری عظیم است (۵۳).

إِنْ تُبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴)

چه آنکه چیزی را اظهار کنید، و چه پنهان دارید، خدا به هر چیزی دانا است (۵۴).

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

هیچ حرجی برای همسران در خصوص نامبردگان زیر نیست، یعنی لازم نیست خود را در برابر پدران، فرزندان، برادران، و برادرزادگان، پسران خواهران، زنان ایشان و کنیزانی که دارند بیوشانند، و باید که از خدا بترسند، که خدا همواره بر هر چیزی شاهد و ناظر است (۵۵).

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶)

خدا و فرشتگان او بر پیامبر اسلام درود می‌فرستند، شما هم ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او صلوات بفرستید، و آن طور که باید تسلیم شوید (۵۶).

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷)

خدا آن کسانی را که او و پیامبرش را اذیت می‌کنند، در دنیا و آخرت لعنت کرده، و عذابی خوار کننده برای ایشان مهیا نموده (۵۷).

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۵۸)

و کسانی که مؤمنین و زنان مؤمن را بدون جرم اذیت می‌کنند، مرتکب بهتان و گناهی بزرگ می‌شوند (۵۸).



يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (٥٩)

هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در نتیجه اذیت نمی‌بینند، و خدا همواره آمرزنده رحیم است (٥٩).

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً (٦٠)

اگر منافقان و بیماردلان و گل‌آلودکنندگان جو مدینه، دست بر ندارند، تو را علیه آنان مامور می‌کنیم، تا دیگر جز مدتی کوتاه در مجاورت نمانند (٦٠).

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أَخَذُوا وَفُتِلُوا تَفْتِيلاً (٦١)

در حالی که ملعون و رانده باشند، به طوری که هر جا دیده شوند کشته شوند (٦١).

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً (٦٢)

سنت خدا در اقوام گذشته و قبل از این نیز همین بود، و تو هرگز سنت خدا را دگرگون نخواهی دید (٦٢).

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٣٣٤

(بیان)

بیان آیات [بیان آیات مربوط به نکاح و طلاق که بعضی مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و برخی راجع به همه مسلمانان است]

تتضمن الآيات أحكاماً متفرقة بعضها خاصة بالنبي ص و أزواجه و بعضها عامة.

این آیات احکام متفرقی را متضمن است که بعضی از آنها مخصوص رسول خدا (ص) و همسران او، و بعضی دیگر مربوط به عموم مسلمانان است.

قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً» المراد بنكاحهن العقد عليهن بالنكاح، و بالمس الدخول، و بالتمتع إعطاؤهن شيئاً من المال يناسب شأنهن و حالهن و التسريح بالجميل إطلاقهن من غير خصومة و خشونة.

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً" منظور از "نکاح" زنان، عقد کردن آنان است، و کلمه "مس" به معنای دخول و انجام

دادن عمل زناشویی است. و منظور از "متعوهن" این است که چیزی از مال به ایشان بدهند، که مناسب حال و شان

ایشان باشد، و کلمه "تسريح به جميل"، به معنای این است که بدون نزاع و خصومت طلاق دهند.

و المعنى: إذا طلقتم النساء بعد النكاح و قبل الدخول فلا عدة لهن للطلاق

و معنای آیه این است که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وقتی زنان را طلاق می‌دهید، بعد از آنکه با ایشان عقد ازدواج بسته‌اید، و قبل از اینکه عمل زناشویی با ایشان انجام داده باشید، دیگر لازم نیست زن مطلقه شما عده نگه دارد،



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۵

و يجب تمتيعهن بشيء من المال و السراح الجميل.

و بر شما واجب است که اولاً بدون خشونت و خصومت طلاق دهید، و در ثانی با چیزی از مال بهره‌مندشان کنید. و الآية مطلقة تشمل ما إذا فرض لهن فريضة المهر و ما إذا لم يفرض فقيدها قوله: «و إن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» البقرة: ۲۳۷ و تبقى حجة فيما لم يفرض لهن فريضة.

این آیه مطلق است، و آن موردی را که مهر برای زن معین کرده باشند، و نیز موردی را که معین نکرده باشند شامل است، و خلاصه به اطلاقش شامل می‌شود آنجا را هم که مهر معین کرده‌اند، و می‌فرماید هم باید مهر بدهید، و هم به چیزی از مال بهره‌مندشان کنید.

چون هر دو صورت را شامل بود، آیه «و إن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» آن را مقید به صورتی می‌کند، که مهریه معین نکرده باشند، چون آیه مزبور می‌فرماید: و چون زنان را قبل از آنکه عمل زناشویی انجام داده باشید طلاق دهید، در صورتی که مهر برای ایشان معین کرده‌اید، تنها نصف مهر را می‌برند، آن گاه آیه مورد بحث در جایی حجت می‌شود که مهر معین نکرده باشند.

قوله تعالى: «يا أيها النبي إنا أحلنا لك أزواجك اللاتي آتيت أجورهن» إلى آخر الآية، يذكر سبحانه لنيبه ص بالإحلال سبعة أصناف من النساء: الصنف الأول ما في قوله: «أزواجك اللاتي آتيت أجورهن» و المراد بالأجور المهور، و الثاني ما في قوله: «و ما ملكت يمينك مما أفاء الله عليك» أي من يملكه من الإماء الراجعة إليه من الغنائم و الأنفال، و تقييد ملك اليمين بكونه مما أفاء الله عليه كتقييد الأزواج بقوله: «اللاتي آتيت أجورهن» للتوضيح لا للاحتراز.

«يا أيها النبي إنا أحلنا لك أزواجك اللاتي آتيت أجورهن...»

خدای سبحان در این آیه شریفه برای رسول خدا (ص) بیان می‌کند از زنان آنچه من حلال کرده‌ام هفت طایفه‌اند، طایفه اول: «أزواجك اللاتي آتيت أجورهن» که مراد از «اجور» مهریه‌ها است، طایفه دوم: «و ما ملكت يمينك مما أفاء الله عليك» یعنی کنیزانی که به عنوان غنیمت و در جنگها خدا در اختیار شما قرار داد، و اگر «ملك يمين» (کنیز) را مقید به «مما أفاء الله عليك» آنچه خدا به عنوان غنیمت نصیب تو کرد، نمود صرفاً به منظور توضیح بود، نه احتراز، نظیر تقيیدی که در ازدواج کرد، و فرمود: همسرانی که مهرشان را داده‌ای.

و الثالث و الرابع ما في قوله: «و بنات عمك و بنات عماتك» قيل: يعني نساء قریش،

سوم و چهارمین طایفه از زنانی که حلالند، یعنی می‌توان با آنان ازدواج کرد، «و بنات عمك و بنات عماتك» دختر عموها و دختر عمه‌هایند، بعضی^۲ از مفسرین گفته‌اند: منظور از این دو طایفه زنان قریشند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۴.



و الخامس و السادس ما في قوله: «وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ» قيل: يعني نساء بني زهرة، و قوله: «اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» قال في المجمع:، هذا إنما كان قبل تحليل غير المهاجرات ثم نسخ شرط الهجرة في التحليل.

بنجم و ششمین طایفه: "وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ" دختران دایی و دختران خاله‌اند، بعضی^۱ از مفسرین گفته‌اند یعنی زنان بنی زهره، و قید "اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ" - آنهایی که با تو هجرت کرده‌اند - به طوری که در مجمع البیان گفته - مربوط به قبل از تحلیل غیر مهاجرات و نسخ آیه مورد بحث است، یعنی مربوط به ایامی است که ازدواج آن جناب با غیر زنان هجرت کرده حلال نبوده، لذا در این آیه فرموده: زنان نامبرده به شرطی بر تو حلالند که با تو هجرت کرده باشند، و گر نه ازدواج تو با آنان حرام است.

و السابع ما في قوله: «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا» و هي المرأة المسلمة التي بذلت نفسها للنبي ص بمعنى أن ترضى أن يتزوج بها من غير صداق و مهر فإن الله أحلها له إن أراد أن يستنكحها،

هفتم از زنانی که آن جناب می‌توانسته با آنان ازدواج کند: "وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا" زن مؤمنه‌ای است که خود را به رسول خدا (ص) ببخشد و آن جناب هم بخواهد با او ازدواج کند، که خداوند چنین زنی را که بخواهد بدون مهریه خود را در اختیار آن جناب بگذارد، برای آن جناب حلال کرده است، اگر بخواهد می‌تواند با او ازدواج کند.

و قوله: «خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» إيدان بأن هذا الحكم - أي حلية المرأة للرجل ببذل النفس - من خصائصه لا يجري في المؤمنين، و قوله بعده: «قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» تقرير لحكم الاختصاص.

" خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ" - این جمله اعلام می‌دارد که این حکم - یعنی حلال شدن زنی برای مردی بصرف اینکه خود را به او ببخشد، از خصایصی است که مختص به آن جناب است، و در مؤمنین جریان ندارد، " قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ" این جمله حکم اختصاص را تقریر می‌کند و می‌فرماید: آنچه برای مؤمنین حلال و فرض کردیم می‌دانیم که چه زنی و چه کنیزی بر آنان حلال شد.

و قوله: «لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ» تعليل لقوله في صدر الآية: «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ» أو لما في ذيلها من حكم الاختصاص و الأول أظهر و قد ختمت الآية بالمغفرة و الرحمة.

" لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ" - این جمله حکمی را که در صدر آیه بود، و می‌فرمود: " إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ" تعلیل می‌کند، ممکن هم هست تعلیل ذیل آیه باشد، و بفهماند که چرا این حکم مخصوص تو است، ولی احتمال اول روشن‌تر به نظر می‌رسد، به خاطر اینکه مضمون آیه بیان رحمت‌های الهی نسبت به آن جناب، و تنزیه ساحت مقدس او بود، و آیه با دو کلمه " غفور" و " رحيم" ختم شد.



قوله تعالى: «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ» إلخ، الإرجاء التأخير و التباعد، و هو كناية عن الرد، و الإيواء: الإسكان في المكان و هو كناية عن القبول و الضم إليه.

"تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ ..."

کلمه "ترجی" از مصدر "ارجاء" است، که به معنای تأخیر و دور کردن است، و در اینجا کنایه است از رد و نپذیرفتن، و کلمه "تؤوی" از "ایواء" است، که به معنای اسکان دادن در مکان می‌آید، و این نیز کنایه است از پذیرفتن و به خود نزدیک کردن.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۶

و السياق يدل على أن المراد به أنه ص على خيرة من قبول من وهبت نفسها له أو رده.

سياق آیات دلالت دارد بر اینکه مراد از این کلام این است که رسول خدا (ص) مخیر است در قبول و یا رد آن زنی که خود را به وی بخشیده.

و قوله: «وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ»، الابتغاء هو الطلب أي و من طلبتها من اللاتي عزلتها و لم تقبلها فلا إثم عليك و لا لؤم أي يجوز لك أن تضم إليك من عزلتها و رددتها من النساء اللاتي وهبن أنفسهن لك بعد العزل و الرد.

"وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ" - کلمه "ابتغاء" به معنای طلب است، و معنای جمله این است که اگر یکی از آنهایی که بعد از آنکه خود را به تو بخشید رد کردی، دو باره خواستی بپذیری معنی بر تو نیست، می‌توانی بپذیری، نه گناهی دارد، و نه سرزنش می‌شوی.

و يمكن أن يكون إشارة إلى أن له ص أن يقسم بين نسائه و أن يترك القسم فيؤخر من يشاء منهن و يقدم من يشاء و يعزل بعضهن من القسم فلا يقسم لها أو يبتغيها فيقسم لها بعد العزل

و ممکن هم هست جمله مورد بحث اشاره باشد به مساله تقسیم بین همسران، و اینکه آن جناب می‌تواند اصلاً خود را در بین همسرانش تقسیم نکند، و مقید نسازد که هر شب به خانه یکی برود، و به فرضی هم که تقسیم کرد، می‌تواند این تقسیم را به هم بزند، و یا نوبت کسی را که مؤخر است مقدم، و آن کس را که مقدم است مؤخر کند، و یا آنکه اصلاً با یکی از همسران متارکه کند، و قسمتی به او ندهد، و یا اگر متارکه کرده، دو باره او را به خود نزدیک کند،

و هو أوفق لقوله بعده: «وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى - أَي أَقْرَب - أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ - أَي يَسْررنَ - وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» و ذلك لسرور المتقدمة بما قسمت له و رجاء المتأخرة أن تتقدم بعد.

و این معنا با جمله "وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى ... " نزدیک‌تر است، و بهتر می‌سازد، چون حاصل آن این است که: اگر همسری را که قبلاً کنار زده بودی، دو باره بخواهی نزدیک سازی، می‌توانی، و هیچ حرجی بر تو نیست، و بلکه این بهتر و نزدیک‌تر است به اینکه چشمشان روشن شود، یعنی خوشحال شوند، و راضی گردند به آنچه تو در اختیارشان قرار داده‌ای، و خدا آنچه در دلهای شماست می‌داند، چون آنکه قسمتش را پیش انداخته‌ای خوشحال، و آنکه عقب انداخته‌ای به امید روزی می‌نشیند که قسمتش جلو بیفتد.

و قوله: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا» أي يعلم مصالح عباده و لا يعاجل في العقوبة.

"وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا" - یعنی خدا مصالح بندگان خود را می‌داند، و چون "حلیم" است در عقوبت آنان عجله نمی‌کند.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۷

و قوله: «إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ» يعني الإمام و هو استثناء من قوله في صدر الآية «لَا يَحِلُّ لَكَ النَّسَاءُ».

"إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ" یعنی مگر کنیزکان، و این استثناء از صدر آیه است، که می‌فرمود: "لَا يَحِلُّ لَكَ النَّسَاءُ".

و قوله: «وَوَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا» معناه ظاهر و فيه تحذير عن المخالفة.

"وَوَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا" معنای این جمله روشن است، و منظور از آن تحذیر، و زنهار دادن مردم است از مخالفت.

قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ - إِلَىٰ قَوْلِهِ - مِنَ الْحَقِّ» بيان لأدب الدخول في بيوت النبي ص، و قوله: «إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» استثناء من النهي، و قوله: «إِلَىٰ طَعَامٍ» متعلق بالإذن، و قوله: «غَيْرَ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ» أي غير منتظرين لورود إناء الطعام بأن تدخلوا من قبل فتطيلوا المكث في انتظار الطعام و يبينه

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ... مِنَ الْحَقِّ" کلمه "إلا" استثناء از نهی است، و جمله "إلى طعام" متعلق است به اذن، و جمله "غَيْرَ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ" معنایش این است که منتظر ورود ظرف طعام نباشید، و خلاصه زیاد مزاحم او نشوید، که به انتظار رسیدن طعام زودتر از موعد حاضر شوید، و در نتیجه وقت بیشتری از او تلف کنید.

قوله: «وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا»، و قوله: «وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ» عطف على قوله: «غَيْرَ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ» و هو حال بعد حال، أي غير ماكتين في حال انتظار الإناء قبل الطعام و لا في حال الاستئناس لحديث بعد الطعام.

جمله "وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا" وقتی دعوت می‌شوید داخل خانه‌اش بشوید (نه قبل از موعد)، و وقتی غذا خوردید متفرق شوید" این وظیفه را بیان می‌کند، و جمله "وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ" - و منزل او را محل انس و گفت و شنود قرار ندهید" عطف است بر جمله "غَيْرَ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ" و جمله حالیه‌ای است بعد از جمله حالیه دیگر، که مجموعاً می‌فهماند، نه قبل از طعام به انتظار رسیدن طعام در آنجا بنشینید، و نه بعد از صرف طعام جا خوش کرده و منزل او را محل انس و نقالی قرار دهید.

و قوله: «إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ» تعليل للنهي أي لا تمكثوا كذلك لأن مكثكم ذلك كان يتأذى منه النبي فيستحيي منكم أن يسألکم الخروج

"إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ" - این عمل شما همیشه باعث اذیت پیغمبر است، و او شرم می‌کند از شما که بگوید بیرون شوید" این جمله نهی قبلی را که می‌فرمود: در منزل وی زیاد ننشینید، تعلیل می‌کند، و می‌فرماید علتش این است که این عمل شما مایه اذیت پیغمبر است و او از شما شرم دارد، که تقاضا کند بیرون شوید،

و قوله: «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» أي من بيان الحق لكم و هو ذكر تأذيه و التأديب بالأدب اللائق.

"وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ" - و خدا از بیان حق شرم نمی‌کند" و حق در اینجا همان خاطر نشان ساختن، و اعلام این معنا است، که پیغمبر از طرز رفتار شما ناراحت می‌شود، و نیز حق عبارت است از همان ادب لایقی که قبلاً به مردم یاد داد.



قوله تعالى: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ»، ضمير «سَأَلْتُمُوهُنَّ» لأزواج النبي ص و سؤالهن متاعاً كناية عن تكليمهن لحاجة أي إذا مست الحاجة إلى تكليمكم أزواج النبي ص فكلموهن من وراء حجاب، [دستور به مسلمانان كه از وراى حجاب با همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ملاقات كنند]

" وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ " ضمير "هن" به همسران رسول خدا (ص) بر می گردد، و در خواست متاع از ایشان، کنایه است از اینکه مردم با ایشان در باره حوائجی که دارند سؤال کنند، و معنایش این است که اگر به خاطر حاجتی که برایتان پیش آمده، ناگزیر شدید با یکی از همسران آن جناب صحبتی بکنید، از پس پرده صحبت کنید،

و قوله: «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» بیان لمصلحة الحكم.

" ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ " این جمله مصلحت حکم مزبور را بیان می کند، و می فرماید: برای اینکه وقتی از پشت پرده با ایشان صحبت کنید، دل‌هایتان دچار وسوسه نمی شود، و در نتیجه این رویه، دل‌هایتان را پاکتر نگه می دارد.

قوله تعالى: «وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا» الخ، أي ليس لكم إيذاؤه بمخالفة ما أمرتم في نسائه و في غير ذلك و ليس لكم أن تنكحوا أزواجه من بعده أبدا إن ذلكم أي نكاحكم أزواجه من بعده كان عند الله عظيماً،

" وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا ... "

شما را نمی سزد که رسول خدا (ص) را با مخالفت کردن دستوراتش - چه آنها که در خصوص همسرانش داده، و چه غیر آنها- او را اذیت کنید، و نیز سزاوار نیست که شما بعد از در گذشت او با یکی از همسرانش ازدواج کنید، چون این عمل نزد خدا جرمی است بزرگ.

و في الآية إشعار بأن بعضهم ذكر ما يشير إلى نكاحهم أزواجه بعده و هو كذلك كما سيأتي في البحث الروائي الآتي.

در این آیه اشعاری هست به اینکه گویا بعضی از مسلمانان گفته اند که بعد از در گذشت او همسرانش را می گیریم، و به طوری که در بحث روایتی آینده خواهید خواند، همین طور هم بوده.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۳۸

قوله تعالى: «إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تَخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» معناه ظاهر و هو في الحقيقة تنبيه تهديدي لمن كان يؤدي النبي ص أو يذكر نكاح أزواجه من بعده.

" إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تَخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا " معنای این آیه روشن است، و در حقیقت تنبیهی است با لحن تهدید علیه کسانی که آن جناب را اذیت می کرده اند، و یا می گفته اند که پس از وی با فلان همسرش ازدواج خواهیم کرد.

قوله تعالى: «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ» إلى آخر الآية ضمير «عَلَيْهِنَّ» لنساء النبي ص، و الآية في معنى الاستثناء من عموم حكم الحجاب

" لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ ... " ضمير "عليهن" باز به همسران آن جناب بر می گردد، و در حقیقت آیه شریفه در معنای استثنایی است از عمومیت حکم حجاب،



و قد استثنى الآباء و الأبناء و الإخوان و أبناء الإخوان و أبناء الأخوات و هؤلاء محارم، قيل: و لم يذكر الأعمام و الأخوال لأنهم من الممكن أن يصفوهن لأبنائهم.

می‌فرماید: اینکه گفتیم مسلمانها باید از پس حجاب با ایشان گفتگو کنند، شامل پدران، فرزندان، و برادران، برادر زادگان، خواهر زادگان، و خلاصه محرمهای ایشان نمی‌شود، نامبردگان می‌توانند بدون حجاب با آنان گفتگو کنند بعضی^۱ از مفسرین گفته‌اند: اگر عموها و داییه‌های آنان را نام نبرد، برای این است که ممکن بود عموی یکی از زنان رسول خدا (ص) بعد از گفتگوی با او برود، و برای پسرش تعریف کند، که برادر زاده و یا خواهرزاده من فلانی چنین و چنان است.

و استثنى أيضا نساءهن و إضافة النساء إلى ضمير هن يلوح إلى أن المراد النساء المؤمنات دون الكوافر كما مر في قوله تعالى: «أَوْ نِسَائِهِنَّ»: النور: ۳۱ و استثنى أيضا ما ملكت أيمانهن من العبيد و الإماء.

و نیز زنان قوم و خویش ایشان را نیز استثناء کرده، و اینکه فرموده: زنان ایشان، اشاره دارد به اینکه مراد از زنان ایشان تنها آن زنان از فامیل ایشان است که ایمان داشته باشند، نه کفار، هم چنان که در تفسیر کلمه "أَوْ نِسَائِهِنَّ"^۲ نیز این معنا خاطر نشان شده، و نیز از کسانی که استثناء شده‌اند، کنیزان و غلامان خود ایشان است.

و قوله: «وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا» فيه تأكيد الحكم و خاصة من جهة الالتفات من الغيبة إلى الخطاب في «اتَّقِينَ اللَّهَ»

"وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا" - در این جمله حکم مذکور تاکید شده، و بخصوص از جهت التفاتی که از غیبت به خطاب شده، و با اینکه سیاق قبل از این جمله زنان را غایب گرفته بود، در این جمله خطاب به خود ایشان کرده، که "وَاتَّقِينَ اللَّهَ" - از خدا بترسید" این تاکید روشن‌تر به چشم می‌خورد.

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» قد تقدم أن أصل الصلاة الانعطف فصلاته تعالى انعطافه عليه بالرحمة انعطافا مطلقا لم يقيد في الآية بشيء دون شيء و كذلك صلاة الملائكة عليه انعطاف عليه بالتزكية و الاستغفار و هي من المؤمنين الدعاء بالرحمة.

"إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا" قبلا گفتیم که کلمه "صلاة" در اصل به معنای انعطاف بوده، و صلات خدا بر پیغمبر به معنای انعطاف او به وی است، به وسیله رحمتش، البته انعطافی مطلق، چون در آیه شریفه صلات را مقید به قیدی نکرده، و همچنین صلات ملائکه او بر آن جناب، انعطاف ایشان است بر وی، به اینکه او را تزکیه نموده و برایش استغفار کنند، و صلات مؤمنین بر او انعطاف ایشان است به وسیله درخواست رحمت برای او.

۱. روح المعانی، جلد ۲۲، ص ۷۴.

۲. سوره نور، آیه ۳۱.



و في ذكر صلاته تعالى و صلاة ملائكته عليه قبل أمر المؤمنين بالصلاة عليه دلالة على أن في صلاة المؤمنين له اتباعا لله سبحانه و ملائكته و تأكيدا للنهي الآتي.

و در اینکه قبل از امر به مؤمنین که بر او صلوات بفرستید، نخست صلوات خود و ملائکه خود را ذکر کرده، دلالتی هست بر اینکه صلوات مؤمنین بر آن جناب به پیروی خدای سبحان، و متابعت ملائکه اوست، و این خود نهی آینده را تاکید می‌کند.

و قد استفاضت الروایات من طرق الشيعة و أهل السنة أن طريق صلاة المؤمنين أن يسألوا الله تعالى أن يصلي عليه و آله.

از طریق شیعه و سنی هم روایت بسیار زیاد رسیده، در اینکه طریق صلوات فرستادن مؤمنین بر آن جناب، این است که از خدا بخواهند بر او و آل او صلوات بفرستند.

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» من المعلوم أن الله سبحانه منزه من أن يناله الأذى و كل ما فيه وصمة النقص و الهوان فذكره مع الرسول و تشريكه في إيذائه تشريف للرسول و إشارة إلى أن من قصد رسوله بسوء فقد قصده أيضا بالسوء إذ ليس للرسول بما أنه رسول إلا ربه فمن قصده فقد قصد ربه.

[معنای اینکه خدا آزار دهندگان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در دنیا و آخرت لعنت کرده است]

"إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا" همه می‌دانیم که خدای تعالی منزّه است از اینکه کسی او را بیازارد، و یا هر چیزی که بویی از نقص و خواری داشته باشد به ساحت او راه یابد، پس اگر در آیه مورد بحث می‌بینیم که خدا را در اذیت شدن با رسولش شریک کرده می‌فهمیم که خواسته است از رسول خود احترام کرده باشد، و نیز اشاره کند به اینکه هر کس قصد سویی نسبت به رسول کند، در حقیقت نسبت به خدا هم کرده، چون رسول بدان جهت که رسول است، هدفی جز خدا ندارد، پس هر کس او را قصد کند، چه به خیر و چه به سوء، خدا را قصد کرده است.

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٣٣٩

و قد أوعدهم باللعن في الدنيا و الآخرة و اللعن هو الإبعاد من الرحمة و الرحمة الخاصة بالمؤمنين هي الهداية إلى الاعتقاد الحق و حقيقة الإيمان، و يتبعه العمل الصالح فالإبعاد من الرحمة في الدنيا تحريمه عليه جزاء لعمله فيرجع إلى طبع القلوب كما قال: «لَعَنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»، المائدة: ١٣ در آیه مورد بحث افرادی که در صدد بر می‌آیند که رسول خدا (ص) را اذیت کنند، به لعنت در دنیا و آخرت وعده داده شده‌اند، و "لعنت" به معنای دور کردن از رحمت است، و چون رحمت مخصوص به مؤمنین، عبارت است از هدایت به سوی عقاید حق، و ایمان حقیقی و بدنبال آن عمل صالح، در نتیجه دوری از رحمت در دنیا، به معنای محرومیت او از این هدایت است، و این محروم ساختن جنبه کیفر دارد، و در نتیجه همان طبع قلبی است که در آیه "لَعَنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً"^١

^١ . لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را دچار قساوت ساختیم. سوره مائده، آیه ١٣.



و قال: «وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»: النساء: ۴۶ و قال: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»: سورة محمد: ۲۳.

و آیه "وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا"^۱ و آیه "أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ"^۲ به آن اشاره نموده، و آیه شریفه مورد بحث با این آیات منطبق است.

و أما اللعن في الآخرة فهو الإبعاد من رحمة القرب فيها و قد قال تعالى: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»: المطففين: ۱۵.

این معنای لعنت در دنیا، و اما لعنت در آخرت به معنای دور کردن از رحمت قرب است، که باز در جای دیگر فرموده: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»^۳.

ثم أوعدهم بأنه أعد لهم - أي في الآخرة - عذابا مهينا و وصف العذاب بالمهين لأنهم يقصدون باستكبارهم في الدنيا إهانة الله و رسوله فقبلوا في الآخرة بعذاب يهينهم.

در آیه مورد بحث بعد از لعنت آزار کنندگان رسول خدا (ص) در دنیا و آخرت این تهدید را کرده که برای آنان و برای آخرتشان عذابی خوار کننده تهیه کرده است. و اگر عذابشان را به وصف خوار کننده توصیف کرده، بدان جهت است که تلافی استکبار آنان باشد، چون اینان در دنیا، خدا و رسول را اهانت می کردند، در مقابل این رفتارشان عذابشان خوار کننده خواهد بود.

قوله تعالى: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» تقييد إيذائهم بغير ما اكتسبوا لأن إيذاءهم بما اكتسبوا كما في القصاص و الحد و التعزير لا إثم فيه.

[وجه اینکه آزار مؤمنین را "بهتان" و "اثم مبین" خواند]

"وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا" در این آیه ایذاء مؤمنین و مؤمنات را در گناه بودن، مقید کرده به قید "بغیر ما اكتسبوا" بدون اینکه تقصیری کرده باشند و این برای آن است که شامل صورت قصاص و حد شرعی، و تعزیر نشود، چون ایذای مؤمنین و مؤمنات، در این چند صورت گناه نیست، زیرا خود شارع اجازه داده، تا مظلوم از ظالم خود قصاص بگیرد، و به حاکم شرع اجازه داده تا بعضی از گنهکاران را حد بزند، و بعضی دیگر را تنبیه کند.

و أما إيذائهم بغير ما اكتسبوا و من دون استحقاق فيعده سبحانه احتمالا للبهتان و الإثم المبين، و البهتان هو الكذب على الغير يواجهه به،

و اما در غیر این چند صورت خدای تعالی آزار مؤمنین و مؤمنات را احتمال (و زیر بار و بال رفتن) بهتان و اثم مبین خوانده. و بهتان عبارت است از دروغ بستن به کسی در پیش روی خود او،

^۱ . لیکن خدا لعنتشان کرد، و در نتیجه دیگر ایمان نمی آورند، مگر اندکی. سوره نساء، آیه ۴۶.

^۲ . اینان کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده، و در نتیجه کر و کورشان ساخته. سوره محمد، آیه ۲۳.

^۳ . نه ایشان در امروز از دیدار پروردگار خود در پرده اند. سوره مطففین، آیه ۱۵.



و وجه کون الإیذاء من غیر اکتساب بهتانا أن المؤذي إنما يؤدي لسبب عنده يعده جرما له يقول: لم قال كذا؟ لم فعل كذا؟ و ليس بجرم فيبهته عند الإيذاء بنسبة الجرم إليه مواجهة و ليس بجرم. و اگر ایذای مؤمنین را بهتان خوانده، وجهش این است که آزار دهنده مؤمنین حتما پیش خودش علتی برای این کار درست کرده، علتی که از نظر او جرم است، مثلا پیش خودش گفته: فلانی چرا چنین گفت؟ و چرا چنین کرد؟ گفته و کرده او را جرم حساب می‌کند، در حالی که در واقع جرمی نیست، و این همان دروغ بستن، و نسبت جرم به بی گناهی دادن است، و گفتیم که این طور نسبت دادن بهتان است.

و كونه إثما مبينا لأن الافتراء و البهتان مما يدرك العقل كونه إثما من غير حاجة إلى ورود النهي عنهما شرعا.

و اگر آن را اثم مبین خواند، بدین جهت است که گناه بودن افتراء و بهتان، از چیزهایی است که عقل انسان آن را درک می‌کند، و احتیاجی ندارد به اینکه از ناحیه شرع نهی در مورد آن صادر شود.

قوله تعالى: «يا أيها النبي قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنین يدنین علیهن من جلابیهن» الخ، الجلابیب جمع جلاب و هو ثوب تشتمل به المرأة فيغطي جميع بدنها أو الخمار الذي تغطي به رأسها و وجهها. و قوله: «يدنین علیهن من جلابیهن» أي يتسترن بها فلا تظهر جیوبهن و صدورهن للناظرین.

" يا أيها النبي قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنین يدنین علیهن من جلابیهن ... " کلمه " جلابیب " جمع جلاب است، و آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود، و منظور از جمله " بیش بکشند مقداری از جلاب خود را"، این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد.

و قوله: «ذلك أدنى أن يعرفن فلا يؤذین» أي ستر جميع البدن " ذلك أدنى أن يعرفن فلا يؤذین " - یعنی پوشاندن همه بدن

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۰

أقرب إلى أن يعرفن أنهن أهل الستر و الصلاح فلا يؤذین أي لا يؤذینهن أهل الفسق بالتعرض لهن. به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی‌گردند.

و قيل: المعنى ذلك أقرب من أن يعرفن أنهن مسلمات حرائر

بعضی^۱ از مفسرین در معنای آن گفته‌اند: این پوشیدگی، نزدیک‌تر بودن ایشان به مسلمان بودن و آزاد بودن را می‌شناساند، چون زنان غیر مسلمان، و نیز کنیزان در آن دوره حجاب نداشتند، و حجاب علامت زنان مسلمان بود،

۱. تفسیر کشف، ج ۳، ص ۵۶۰.

فلا يتعرض لهن بحسبان أنهن إماء أو من غير المسلمات من الكتابيات أو غيرهن و الأول أقرب.
و در نتیجه کسی متعرض آنان نمی‌شد، و حتی کسی نمی‌پنداشت که ایشان کنیز و یا غیر مسلمانند، و از ملت یهود و نصاری هستند لیکن معنای اول به ذهن نزدیک‌تر است.
قوله تعالى: «لئن لم ينته المنافقون و الذين في قلوبهم مرض و المرجفون في المدينة لنغرينك بهم» الخ، الانتهاء عن الشيء الامتناع و الكف عنه، و الإرجاف إشاعة الباطل للاغتمام به و إلقاء الاضطراب بسببه، و الإغراء بالفعل التحريض عليه.

[تهدید منافقین و بیمار دلان و شایعه پراکنان به اخراج از شهر و مهدور ساختن خونشان، اگر از فساد دست نکشند]

"لئن لم ينته المنافقون و الذين في قلوبهم مرض و المرجفون في المدينة لنغرينك بهم ..."

کلمه "انتهاء" به معنای امتناع از عملی و ترک کردن آن است، و کلمه "مرجفون" جمع اسم فاعل از "ارجاف" است، و "ارجاف" به معنای اشاعه باطل، و در سایه آن استفاده‌های نامشروع بردن است، و یا حد اقل مردم را دچار اضطراب کردن است. و کلمه "لنغرينك" از "اغراء" است، و "اغراء" به معنای تحریک کسی است به انجام عملی.

و المعنى: أقسم لئن لم يكف المنافقون و الذين في قلوبهم مرض عن الإفساد و الذين يشيعون الأخبار الكاذبة في المدينة لإلقاء الاضطراب بين المسلمين لنحرضك عليهم ثم يجاورونك في المدينة بسبب نفيتهم عنها إلا زمانا قليلا و هو ما بين صدور الأمر و فعليه إجرائه.

و معنای آیه این است که: سوگند می‌خورم، اگر منافقین و بیمار دلان دست از فساد انگیزی بر ندارند، و کسانی که اخبار و شایعات دروغی در بین مردم انتشار می‌دهند، تا از آب گل آلود اغراض شیطانی خود را بدست آورند، و یا حد اقل در بین مسلمانان دلهره و اضطراب پدید آورند، تو را مامور می‌کنیم تا علیه ایشان قیام کنی، و نگذاری در مدینه در جوارت زندگی کنند، بلکه از این شهر بیرونشان کنی، و جز مدتی کم مهلتشان ندهی، و منظور از این مدت کم فاصله بین مامور شدن، و ماموریت را انجام دادن است.

قوله تعالى: «ملعونين أينما ثقفوا أخذوا و قتلوا تقيلاً» الثقف إدراك الشيء و الظفر به، و الجملة حال من المنافقين و من عطف عليهم أي حال كونهم ملعونين أينما وجدوا أخذوا و بولغ في قتلهم فعمهم القتل.

"ملعونين أينما ثقفوا أخذوا و قتلوا تقيلاً" کلمه "ثقفوا" مجهول ماضی از ماده "ثقف" است، که به معنای ادراک، و ظفر یافتن به چیزی است، و جمله مورد بحث حالیه است، که حال منافقین و آن دو طایفه دیگر را بیان می‌کند، و حاصل مجموع این حال و آن صاحب حال، این می‌شود که اگر سه طایفه مذکور دست از فساد برندارند، تو را علیه آنان می‌شورانیم، در حالی که این سه طایفه هر جا که یافت شوند ملعون باشند، و خونشان برای همه مسلمانان هدر باشد.

قوله تعالى: «سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً» السنة هي الطريقة المعمولة التي تجري بطبعها غالباً أو دائماً.

"سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً" کلمه "سنة" به معنای طریقه معمول و رایج است، که به طبع خود غالباً یا دائماً جاری باشد.



يقول سبحانه هذا النكال الذي أوعدنا به المنافقين و من يحدو حدوهم من النفي و القتل الذريع هي سنة الله التي جرت في الماضين فكلما بالغ قوم في الإفساد و إلقاء الاضطراب بين الناس و تمادوا و طغوا في ذلك أخذناهم كذلك و لن تجد لسنة الله تبديلا فتجري فيكم كما جرت في الأمم من قبلكم.

خدای سبحان می‌فرماید: این عذاب و نکالی که به منافقین و آن دو طایفه دیگر وعده دادیم و گفتیم که تبعیدشان می‌کنیم و خونشان را هدر می‌سازیم، سنتی است از خدا که در امتهای پیشین نیز جاری ساخته، هر وقت قومی به راه فساد انگیزی و ایجاد فتنه افتادند، و خواستند تا بمنظور استفاده‌های نامشروع، در بین مردم اضطراب افکنده، تا در طغیان و سرکشی بی مانع باشند، ما آنان را به همین طریق گرفتیم، و تو هرگز دگرگونی در سنت خدا نخواهی یافت، پس در شما امت همان جاری می‌شود که در امتهای قبل از شما جاری شد.

(بحث روائی)

بحث روایتی [چند روایت در باره احکام و آداب طلاق]

في الفقيه، روى عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ع: في قول الله عز و جل: «ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ - فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا - فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» قال: متعوهن أي أجملوهن بما قدرتم عليه من معروف

در کتاب فقیه آمده که عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر (ع) روایت کرد که در ذیل کلام خدای عز و جل "ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا" فرموده: "متعوهن" معنایش این است که تا آن جا که می‌توانید به ایشان نیکی کنید،

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۱

فإنهن يرجعن بكأبة و وحشة و هم عظيم و شماتة من أعدائهن - فإن الله كريم يستحيي و يحب أهل الحياء إن أكرمكم أشدكم إكراما لحلائلهم.

چون زن طلاق گرفته با نکبت، وحشت، اندوه بزرگ، و شماتت دشمنان، به خانه خود بر می‌گردد، و چون خدا خودش کریم و با حیاء است، اهل کرامت و حیاء را دوست می‌دارد، و گرامی‌ترین شما کسی است که نسبت به همسر خود کرامت و بزرگواری بیشتری داشته باشد^۱.

و في الكافي، بإسناده عن الحلبي عن أبي عبد الله ع: في رجل طلق امرأته قبل أن يدخل بها.

و در کافی به سند خود از حلبی، از امام صادق (ع) روایت کرده، که در پاسخ این مسأله که مردی همسرش را قبل از آنکه عمل زناشویی با وی انجام دهد طلاق داده،

۱. الفقیه، ج ۳، ص ۳۲۷، ح ۲.



قال: عليه نصف المهر إن كان فرض لها شيئاً - وإن لم يكن فرض لها فليمتعها - علي نحو ما يمتع به مثلها من النساء.

فرمود: اگر مهرش را معین کرده، نصف آن را باید بدهد، و اگر معین نشده، باید به مقدار پولی که معمولاً به مثل چنین زنی می‌دهند، او را بهره‌مند سازد.

أقول: و الروایات في هذا المعنى كثيرة و هي مبنية على تخصيص الآية بأية البقرة كما تقدم في تفسير الآية.

مؤلف: روایات در این معنا بسیار است، و همه آنها بر این اساس صحیح است که همانطور که در تفسیر آیه گفتیم - آیه شریفه با آیه سوره بقره تخصیص خورده باشد.

و في الدر المنثور، أخرج عبد بن حميد عن حبيب بن ثابت قال: جاء رجل إلى علي بن الحسين فسأله عن رجل - قال: إن تزوجت فلانة فهي طالق - قال: ليس بشيء بدأ الله بالنكاح قبل الطلاق - فقال: «يا أيها الذين آمنوا إذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن».

[روایاتی در ذیل آیات مربوط به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و احکام مربوط به همسران آن جناب (صلی الله علیه و آله و سلم)]

و در الدر المنثور است که عبد بن حمید، از حبیب بن ثابت روایت کرده که گفت:

مردی نزد علی بن الحسین (ع) آمد، و از او در باره شخصی سؤال کرد که گفته است اگر من با فلان زن ازدواج کنم او خود بخود مطلقه باشد، حال آیا می‌تواند با او ازدواج کند؟ فرمود: این سخن او هیچ اثری ندارد، چون طلاق بعد از ازدواج است، و قبل از ازدواج اثری ندارد، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «يا أيها الذين آمنوا إذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن»^۲.

أقول: و رواه في المجمع، عن حبيب بن ثابت عنه ع.

مؤلف: این روایت را صاحب مجمع البیان نیز از حبیب بن ثابت از آن جناب نقل کرده^۳.

وفيه، أخرج ابن ماجه و ابن مردويه عن المسور بن مخرمة عن النبي ص قال: لا طلاق قبل نكاح و لا عتق قبل ملك:

و نیز در الدر المنثور است که ابن ماجه، و ابن مردویه، از مسور بن مخرمه، از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود: طلاق قبل از نکاح، و آزاد کردن برده قبل از مالک شدن وی، باطل است و اثری ندارد^۴.

أقول: و روي مثله عن جابر و عائشة عنه ص.

مؤلف: مثل این را از جابر و عایشه از آن جناب روایت کرده^۵.

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۳.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۷. (در الدر المنثور بجای حبیب بن ثابت حسین بن ثابت آمده است).

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۴.

۴. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۸.

۵. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۸.



و في الكافي، بإسناده عن الحضرمي عن أبي جعفر ع و بإسناده عن الحلبي عن أبي عبد الله ع: في قول الله عز و جل: «يا أيها النبي إنا أحلنا لك أزواجك» كم أحل له من النساء؟ قال: ما شاء من شيء.

و در کافی به سند خود از حضرمی، از ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه "یا ایها النبی إنا أحلنا لك أزواجك" در پاسخ کسی که پرسید: خداوند چند همسر را برای رسول خدا (ص) حلال کرد؟ فرمودند: هر چه می‌خواست می‌توانست بگیرد.^۱

و فيه، بإسناده عن الحلبي عن أبي عبد الله ع قال: قلت: «لا يحل لك النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج»؟ فقال: لرسول الله ص - أن ينكح ما شاء من بنات عمه و بنات عماته - و بنات خاله و بنات خالاته و أزواجه اللاتي هاجرن معه.

و در همان کتاب به سند خود از حلبی، از امام صادق (ع) روایت کرده^۲ که گفت: از آن جناب پرسیدم که معنای آیه "لا یحل لك النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج" چیست؟ فرمود: برای رسول خدا (ص) جایز بود که هر قدر می‌خواست زن بگیرد، از دختران عموها و عمه‌ها، و دختران دایی‌ها و دختران خاله‌ها، با داشتن زنانی که با خود او مهاجرت کردند.^۳

و أحل له أن ينكح من عرض المؤمنین - بغير مهر و هي الهبة - و لا تحل الهبة إلا لرسول الله ص - فأما لغير رسول الله فلا يصلح نكاح إلا بمهر - و ذلك معنی قوله تعالى: «و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي»

و نیز حلال بود برای او اینکه با همسران مؤمنین (البته بعد از طلاق یا بعد از مرگ شوهرشان)، بدون مهر ازدواج کند، و این جنبه بخشش و هبه را داشت، که زنی خود را به او می‌بخشید، و این از خصایص آن جناب بود، و بر سایر مسلمانان جایز نیست و نمی‌تواند بدون مهر زن بگیرند. این خصیصه رسول خدا (ص) همان است که قرآن در جمله "و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي" بدان اشاره می‌کند.

و في الدر المنثور، أخرج ابن سعد و ابن أبي شيبه و عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر و الطبراني عن علي بن الحسين: في قوله: «و امرأة مؤمنة» هي أم شريك الأزدية التي وهبت نفسها للنبي ص.

و در الدر المنثور است که ابن سعد، ابن ابی شیبہ، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر، و طبرانی، از علی بن الحسین (ع) روایت کرده‌اند، که در ذیل جمله "و امرأة مؤمنة" فرمود: این جمله در باره ام شریک ازدی نازل شد، که خود را به رسول خدا (ص) بخشید.^۴

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۴.

۲. کافی، ج ۵، ص ۳۸۷، ح ۱.

۳. این جمله اخیر با سوده دختر زمعه منطبق می‌شود که رسول خدا (ص) قبل از هجرت طلاقش داده بود و بعد از هجرت مجدداً او را گرفت (مترجم).

۴. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۰۹.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۲

أقول: و روي أنها خولة بنت الحكيمة و أنها ليلي بنت الخطيم و أنها ميمونة، و الظاهر أن الواهبة نفسها عدة من النساء.

مؤلف: روایت شده که نام آن زن خوله دختر حکیم بوده، و نیز آمده که لیلی دختر خطیم بوده، و نیز آمده که وی میمونه بود، و ظاهراً زنانی چند بوده‌اند که خود را به آن جناب بخشیده‌اند.

و في الكافي، مسندا عن محمد بن قيس عن أبي جعفر ع قال: جاءت امرأة من الأنصار إلى رسول الله ص - فقالت: يا رسول الله إن المرأة لا تخطب الزوج - و أنا امرأة أيم لا زوج لي منذ دهر - و لا ولد فهل لك من حاجة؟ فإن تك فقد وهبت نفسي لك إن قبلتني. فقال لها رسول الله خيرا و دعا لها.

و در کافی^۱ با ذکر سند، از محمد بن قیس، از ابی جعفر (ع) روایت کرده که فرمود: زنی از انصار نزد رسول خدا (ص) آمد، و عرضه داشت: یا رسول خدا (ص) هر چند رسم نیست که زن به خواستگاری شوهر رود، ولی من از آن جایی که زنی رسیده هستم، و سالها است که شوهر ندارم، و فرزند دار نشده‌ام، آیا شما میل داری مرا بگیری؟ اگر حاجتی به من داشته باشی، من خود را به تو می‌بخشم، در صورتی که قبول کنی، و رسول خدا (ص) روی خوش به او نشان داد، و دعای خیر کرد.

ثم قال: يا أخت الأنصار - جزاکم الله عن رسول الله خيرا - فقد نصرني رجالكم و رغبت في نساؤکم. فقالت لها حفصة: ما أقل حياءك و أجرأك و أنهمك للرجال. فقال رسول الله: كفي عنها يا حفصة - فإنها خير منك رغبت في رسول الله و لمتها و عبتها.

آن گاه فرمود: ای خواهر انصار، خدا از ناحیه رسول خود به همه شما جزای خیر دهد، مردان شما مرا یاری کردند، و زنانشان به من رغبت نمودند، حفصه (دختر عمر و همسر آن جناب) به آن زن گفت: چقدر حیای تو کم است، و چقدر پر رو و بی‌اختیاری در مقابل مردان، رسول خدا (ص) فرمود: ای حفصه دست از او بردار که او از تو بهتر است، برای اینکه او به رسول خدا (ص) رغبت کرده، و تو او را سرزنش می‌کنی، و از او عیب می‌گیری.

ثم قال للمرأة: انصرفي رحمك الله - فقد أوجب الله لك الجنة - لرغبتك في و تعرضك لمحبتي و سروري - و سيأتيك أمري إن شاء الله،

آن گاه به آن زن فرمود: برگرد، خدا رحمتت کند، برگرد که خدا بهشتش را بر تو واجب کرد، به همین جهت که در من رغبت کردی و دوستدار من شدی، و مرا خوشحال ساختی، به زودی خبر من به تو خواهد رسید ان شاء الله.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶۸، ح ۵۳.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ: فَأَحَلَّ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا هَبَةَ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ ص - وَ لَا يَحِلُّ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ. دنبال این ماجرا بود که آیه "وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ" نازل شد، آن گاه امام فرمود: خدا با این پیامش این عمل را که زنی خود را به پیامبر هبه کند برای آن جناب حلال کرد، ولی برای غیر او حلال نکرد.^۱

و فِي الْمَجْمَعِ، وَ قِيلَ: إِنَّهَا لَمَّا وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ ص - قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا بَالُ النِّسَاءِ يَبْذُلْنَ أَنْفُسَهُنَّ بِمَا مَهْرٌ؟ فَنَزَلَتْ الْآيَةُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: مَا أَرَى اللَّهَ إِلَّا يَسَارِعُ فِي هَوَاكِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَإِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ اللَّهَ سَارَعَ فِي هَوَاكِ.

و در مجمع البیان گفته بعضی گفته‌اند که: وقتی آن زن خود را به رسول خدا (ص) بخشید، عایشه گفت: زنان را چه شده که خود را بدون مهر می‌بخشند؟ پس این آیه نازل شد، و عایشه گفت: چقدر خدا موافق میل تو عمل می‌کند؟ رسول خدا (ص) فرمود: تو هم اگر خدا را اطاعت کنی، به میل و خواهش تو هم عمل می‌کند.^۲

و فِي الْمَجْمَعِ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع. مَنْ أَرْجَى لَمْ يَنْكَحْ وَ مَنْ أُوِيَ فَقَدْ نَكَحَ.

و نیز در مجمع البیان در ذیل جمله "تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ" از امام ابی جعفر، و امام صادق (ع) نقل کرده که فرمودند: هر یک را که رسول خدا (ص) ارجاء می‌کرد در حقیقت طلاقش داده بود، و هر یک را که منزل می‌داد نگهش داشته بود.^۳

و فِي الْكَافِي، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ع: فِي قَوْلِ اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا: «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ» فَقَالَ: إِنَّمَا عَنَى بِهِ - لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ - وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ» إِلَى آخِرِهَا.

و در کافی به سند خود از حضرمی، از ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه "لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ" فرمود: منظور این است که: بعد از آنکه در آیه "حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ ..." عده‌ای از زنان حرام شدند دیگر بر تو حلال نیست که با یکی از آنان ازدواج کنی.

و لَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ - كَانَ قَدْ أَحَلَّ لَكُمْ مَا لَمْ يَحِلَّ لَهُ - لِأَنَّ أَحَدَكُمْ يَسْتَبْدِلُ كَلِمًا أَرَادَ وَ لَكِنِ الْأَمْرُ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ

چون اگر معنای آیه آن طور بود که مردم می‌گویند، باید زنانی که بر شما حلال است بر آن جناب حلال نباشد، چون شما می‌توانید زن خود را عوض کنید، یکی را طلاق داده یکی دیگر را بگیرید، آن وقت چگونه ممکن است این عمل برای رسول خدا (ص) جایز نباشد؟ پس معنای آیه آن نیست که مردم می‌گویند،

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶۸، ح ۵۳.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۵.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۷.

– إن الله عز و جل أحل لنييه ص – أن ينكح من النساء ما أراد إلا ما حرم في هذه الآية في سورة النساء.

بلکه خدای عز و جل برای پیامبرش حلال کرده که هر زنی را خواست بگیرد، تنها آنهایی را که در آیه سوره نساء نام برده بر او و همه مسلمانان حرام کرده است.^۱

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۳

و في الدر المنثور، أخرج عبد بن حميد و ابن المنذر و ابن أبي حاتم من طريق علي بن زيد عن الحسن: في قوله: «و لا أن تبدل بهن من أزواج» قال: قصره الله على نسائه التسع اللاتي مات عنهن.

و در الدر المنثور است که عبد بن حمید، ابن منذر، و ابن ابی حاتم، از طریق علی بن زید، از حسن روایت کرده، که در ذیل جمله "و لا أن تبدل بهن من أزواج" گفته است: خدای تعالی در این آیه زنان را بر آن جناب حرام کرد، مگر همان نه نفری که تا روز رحلتش داشت.

قال علي فأخبرت علي بن الحسين فقال: لو شاء تزوج غيرهن. و لفظ عبد بن حميد فقال: بل كان له أيضا أن يتزوج غيرهن.

علی می گوید: من این شنیده خود را، به علی بن الحسین (ع) گفتم، فرمود: آن جناب اگر می خواست می توانست غیر از آن نه نفر، زنان دیگری را بگیرد. و در روایت عبد بن حمید به این عبارت آمده: آن جناب باز هم می توانست غیر از آن نه نفر زنان دیگر بگیرد.^۲

و في تفسير القمي: "و أما قوله عز و جل يا أيها الذين آمنوا – لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم" فإنه لما أن تزوج رسول الله ص بزینب بنت جحش – و كان يحبها فأولم و دعا أصحابه – فكان أصحابه إذا أكلوا يحبون أن يتحدثوا عند رسول الله ص، و كان يحب أن يخلو مع زينب فأنزل الله عز و جل. «يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم» و ذلك أنهم كانوا يدخلون بلا إذن فقال عز و جل: «إلا أن يؤذن لكم» – إلى قوله – من وراء حجاب»:

و در تفسیر قمی است که فرمود: اما اینکه خدای عز و جل فرموده: "يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم" سبب نزولش این بود که چون رسول خدا (ص) با زینب دختر جحش ازدواج کرد، و او را دوست می داشت، پس ولیمه ای درست کرد و اصحابش را به آن ولیمه دعوت کرد، و اصحاب بعد از خوردن غذا دوست می داشتند بنشینند، و با هم گفتگو کنند، و آن جناب دلش می خواست میهمانان خانه را برای او و همسرش خلوت کنند، پس خدای عز و جل این آیه را فرستاد که: ای کسانی که ایمان آورده اید! داخل خانه های رسول نشوید، مگر بعد از آنکه به شما اجازه داده شود، چون قبلا بدون اجازه هم داخل می شدند، و این آیه این کار را منع کرد، و نیز گفتگو کردن با همسران آن جناب را بدون پرده و حائل منع نمود.^۳

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۸۹.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.



أقول: و روي تفصيل القصة عن أنس بطرق مختلفة.

مؤلف: تفصیل این قصه به چند طریق مختلف از انس روایت شده ^۱.

و في الدر المنثور، أخرج ابن سعد عن صالح بن كيسان قال: "نزل حجاب رسول الله على نسائه في ذي القعدة سنة خمس من الهجرة."

و در الدر المنثور است که ابن سعد، از صالح بن کيسان، روایت کرده که گفت: حجاب همسران رسول خدا (ص) در ذی القعدة سال پنجم از هجرت نازل شد ^۲.

أقول: و رواها أيضا ابن سعد عن أنس و فيه: أن السنة كانت مبتنى رسول الله ص بزینب.

مؤلف: این حدیث را ابن سعد، از انس نیز روایت کرده، و در آن آمده که سال پنجم همان سالی است که رسول خدا (ص) با زینب ازدواج کرد.

و فيه: "في قوله تعالى: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا» الآية: أخرج ابن أبي حاتم عن السدي قال: بلغنا أن طلحة بن عبيد الله قال: أ يحجبنا محمد عن بنات عمنا و يتزوج نساءنا من بعدنا؟ لئن حدث به حدث لنتزوجن نساءه من بعده فنزلت الآية.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه "وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا" آمده که ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده که گفت: به ما چنین رسیده، که طلحة بن عبید الله گفته: محمد ما را از گرفتن دختر عموهایمان منع می کند، آن وقت بعد از ما زنان ما را می گیرد؟! ما هم صبر می کنیم تا او بمیرد، زنان او را بعد از او می گیریم، پس آیه مورد بحث در باره اش نازل شد ^۳.

أقول: و قد وردت بذلك عدة من الروايات و في بعضها أنه كان يريد عائشة و أم سلمة.

مؤلف: در اینکه آیه مذکور در باره این قصه نازل شده، چند روایت رسیده، که در بعضی از آنها آمده که: منظور طلحه، عایشه، و ام سلمه بوده.

و في ثواب الأعمال، عن أبي المعزى عن أبي الحسن ع في حديث قال: قلت: ما معنى صلاة الله و صلاة ملائكته و صلاة المؤمن؟ قال: صلاة الله رحمة من الله، و صلاة الملائكة تزكية منهم له، و صلاة المؤمنین دعاء منهم له.

[چند روایت در باره معنای صلوات خدا و ملائکه و مؤمنین بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و کیفیت صلوات فرستادن بر آن حضرت]

و در کتاب ثواب الاعمال از ابی المعز از حضرت ابی الحسن (ع) روایتی نقل شده که در ضمن حدیثی که از آن جناب سؤال شد معنای صلوات خدا و صلوات ملائکه و صلوات مؤمن بر رسول خدا (ص) چیست؟ فرموده: صلوات خدا، رحمت خدا است، و صلوات ملائکه، تزکیه ایشان وی راست، و صلوات مؤمن دعایشان برای او است ^۴.

^۱ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۳.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۴.

^۳ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۴.

^۴ . ثواب الاعمال، ص ۱۸۷.

و في الخصال، عن أمير المؤمنين ع في حديث الأربعمائة قال:

و در کتاب خصال، از امیر المؤمنین (ع) در ضمن حدیث معروف به اربع مائة (چهار صد) آمده که فرمود:

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۴

صلوا على محمد و آل محمد- فإن الله تعالى يقبل دعاءكم عند ذكر محمد- و دعاءكم و حفظكم إياه إذا قرأتم- «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» فصلوا عليه في الصلاة كنتم أو في غيرها.

صلوات را بر محمد و آل او بفرستید که خدای تعالی دعای شما را هنگامی که نام محمد را بپسندید، و حق او را رعایت کنید، مستجاب می‌کند، پس وقتی می‌خوانید "إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ" چه در نماز آن را بخوانید، و چه در غیر نماز، صلوات را بفرستید.^۱

و في الدر المنثور، أخرج عبد الرزاق و ابن أبي شيبة و أحمد و عبد بن حميد و البخاري و مسلم و أبو داود و الترمذي و النسائي و ابن ماجة و ابن مردويه عن كعب بن عجرة قال: قال رجل: يا رسول الله- أما السلام عليك فقد علمناه فكيف الصلاة عليك؟ قال: قل: اللهم صل على محمد و على آل محمد- كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد- اللهم بارك على محمد و على آل محمد- كما باركت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد.

و در الدر المنثور است که: عبد الرزاق، ابن ابی شیبیه، احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ابو داوود، ترمذی، نسایی، ابن ماجه، و ابن مردویه، از کعب بن عجره، روایت کرده که گفت: مردی از رسول خدا (ص) پرسید: ما سلام کردن به تو را فهمیدیم که چگونه است، بفرمایید ببینم صلوات را چگونه بفرستیم؟ فرمود: بگو "اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على آل إبراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم انك حميد مجيد"^۲.

أقول: و قد أورد ثمانی عشرة حديثا غير هذه الرواية تدل على تشريك آل النبي معه في الصلاة روتها أصحاب السنن و الجوامع عن عدة من الصحابة منهم ابن عباس و طلحة و أبو سعيد الخدري و أبو هريرة و أبو مسعود الأنصاري و بريدة و ابن مسعود و كعب بن عجرة و علي ع و أما روايات الشيعة فهي فوق حد الإحصاء.

مؤلف: سیوطی در الدر المنثور غیر از این حدیث هجده حدیث دیگر آورده، که همه دلالت دارند بر اینکه باید "آل" را نیز در صلوات اضافه نمود، یعنی باید گفت: اللهم صل على محمد و آل محمد" و این روایات را صاحبان سنن، و جوامع حدیث، از عده‌ای از صحابه رسول خدا (ص) از آن جمله ابن عباس، طلحه، ابو سعید خدری، ابو هریره، ابو مسعود، کعب بن عجره، و علی (ع) نقل کرده‌اند، و اما روایات شیعه از حد شمار بیرون است.^۳

۱. خصال صدوق، ص ۶۱۳ و ۶۲۹.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۶.

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸.



و فيه، أخرج أحمد و الترمذي عن الحسن بن علي أن رسول الله ص قال: البخيل من ذكرت عنده فلم يصل علي.

و در آن کتاب است که احمد و ترمذی از حسین بن علی (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود، و صلوات نفرستد^۱.

و في تفسير القمي،: في قوله تعالى: «يا أيها النبي قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنين - يدنين عليهن من جلابيبهن» فإنه كان سبب نزولها أن النساء كن يخرجن إلى المسجد - و يصلين خلف رسول الله ص - فإذا كان الليل و خرجن إلى صلاة المغرب و العشاء الآخرة - يقعد الشباب لهن في طريقهن فيؤذونهن و يتعرضون لهن - فأنزل الله: «يا أيها النبي» الآية.

[دو روایت در ذیل آیه مربوط به حجاب زنان و در ذیل آیه متضمن تهدید منافقان و بیمار دلان و شایعه پراکنان] و در تفسیر قمی در ذیل آیه "یا أيها النبي قل لأزواجك و بناتك و نساء المؤمنين يدنين عليهن من جلابيبهن" از معصوم نقل کرده که فرموده: سبب نزول این آیه چنین بود، که زنان از خانه بیرون می‌شدند تا به مسجد آیند، و دنبال رسول خدا (ص) نماز بخوانند، و چون شب می‌شد، و زنان برای نماز مغرب و عشاء بیرون می‌آمدند، جوانان سر راه آنان می‌نشستند، و متعرض ایشان می‌شدند، خدای تعالی این آیه را نازل فرمود^۲.

و في الدر المنثور، أخرج عبد الرزاق و عبد بن حميد و أبو داود و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و ابن مردويه عن أم سلمة قالت: لما نزلت هذه الآية «يدنين عليهن من جلابيبهن» خرج نساء الأنصار كأن على رءوسهن الغربان - من أكسية سود يلبسنها.

و در الدر المنثور است که عبد الرزاق، عبد بن حمید، ابو داود، ابن منذر، ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، از ام سلمه روایت کرده‌اند که گفت: وقتی آیه "يدنين عليهن من جلابيبهن" نازل شد، زنان انصار طوری از خانه‌ها بیرون شدند که گویی کلاغ سیاهند، چون کیسه‌ای سیاه به خود پوشانده بودند که سرپایشان گرفته بود^۳.

و في تفسير القمي،: في قوله تعالى: «لئن لم ينته المنافقون» نزلت في قوم منافقين كانوا في المدينة - يرجفون برسول الله ص إذا خرج في بعض غزواته - يقولون: قتل و أسر فيغتم المسلمون لذلك - و يشكون إلى رسول الله ص - فأنزل الله عز و جل في ذلك «لئن لم ينته - إلى قوله - إلا قليلاً» أي نأمرك بإخراجهم من المدينة إلا قليلاً.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه "لئن لم ينته المنافقون" از معصوم نقل کرده که فرموده: این آیه در باره مردمی از منافقین نازل شد که در مدینه زندگی می‌کردند، و همواره به رسول خدا (ص) زخم زبان می‌زدند، و چون آن جناب می‌خواست به جنگی برود، در بین مسلمانان انتشار می‌دادند که باز هم مرگ و اسیری، و مسلمانان اندوهناک می‌شدند، و نزد رسول خدا (ص) شکایت می‌کردند، خدای تعالی در این آیه تا جمله "الا قليلاً" دستور داد جز اندکی از ایشان همگی را از مدینه بیرون کند.

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۱.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۵

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قَتِلُوا ثَقْتِيلاً» و فی روایة اَبی الجارود عن اَبی جعفر ع - قال: «مَلْعُونِينَ» فوجبت علیهم اللعنة بعد اللعنة بقول الله.

" مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قَتِلُوا ثَقْتِيلاً." و در روایت اَبی الجارود از اَبی جعفر (ع) آمده که فرمود: معنای " ملعونین " این است که به فرمان خدا واجب شده است بر آنان لعنت بعد از لعنت^۱.

[سورة الاحزاب (۳۳): الآيات ۶۳ الى ۷۳]

ترجمه آیات

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً (۶۳)

مردم از تو از قیامت می‌پرسند، بگو علم آن تنها نزد خدا است، و تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد (۶۳).

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعيراً (۶۴)

به درستی خدا کافران را لعنت کرده، و برای آنها عذابی سوزان تهیه دیده است (۶۴).

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَا يَجِدُونَ وِلياً وَ لَا نَصيراً (۶۵)

در حالی که جاودان در آن باشند، و سرپرستی و یابری نیابند (۶۵).

يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶)

روزی که رویهایشان در آتش دگرگون شود، و بگویند: ای کاش خدا را اطاعت کرده بودیم، ای کاش پیغمبر را اطاعت کرده بودیم (۶۶).

وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷)

و گفتند: پروردگارا! ما بزرگان و سالخوردهگان خود را اطاعت کردیم، و آنها ما را گمراه کردند (۶۷).

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَّهُمْ لَعْنَاً كَبِيراً (۶۸)

پروردگارا! پس عذابشان را دو برابر کن، و به لعنتی بزرگ لعنتشان فرما (۶۸).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً (۶۹)

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند، و خدا موسی را از آنچه آنان گفتند تبرئه کرد، و او نزد خدا آبرویی داشت (۶۹).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (۷۰)

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و سخن سنجیده بگویید (۷۰).

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِماً (۷۱)

تا خدا اعمالتان را به سودتان اصلاح کند، و گناهانتان را برایتان بیامرزد، و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند مسلماً به رستگاری عظیمی رستگار شده است (۷۱).

^۱ . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (٧٢)

ما آن امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس آنها از تحمل آن امتناع کردند، و ترسیدند، و انسان آن را حمل کرد، چون انسان ستم پیشه و جاهل بود (٧٢).

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ
كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٧٣)

تا خدا منافقان و زنان منافق و مشرکان و زنان مشرک را عذاب نموده و بر مؤمنین و زنان با ایمان ببخشد، و خدا همواره آمرزنده رحیم است (٧٣).

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٣٤٦

(بیان)

بیان آیات

آیات تذکر شأن الساعة و بعض ما يجري على الكفار من عذابها و تأمر المؤمنين بالقول السديد و
تعددهم عليه و عدا جميلا ثم تختتم السورة بذكر الأمانة.

این آیات در باره ساعت، یعنی قیامت، سخن می گوید، و پاره‌ای از آنچه بر سر کفار خواهد آمد، و عذابهایی که خواهند دید، بیان می کند، و مؤمنین را دستور می دهد به اینکه سخن سنجیده و منطقی بگویند، و وعده‌شان می دهد به وعده‌هایی جمیل، و در آخر، سوره را با ذکر مساله امانت ختم می کند.

قوله تعالى: «يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ
قَرِيبًا» تذكر الآية سؤال الناس عن الساعة و إنما كانوا يريدون أن يقدر لهم زمن وقوعها و أنها
قريبة أو بعيدة كما يومئ إليه التعبير عنها بالساعة فأمر أن يجيبهم بقصر العلم بها في الله سبحانه
و على ذلك جرت الحال كلما ذكرت في القرآن.

" يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا" آیه شریفه تنها می فرماید:
مردم از قیامت می پرسند، و دیگر بیان نمی کند که از چه چیز آن می پرسند، ولی از تعبیر قیامت به ساعت بر می آید که
مراد پرسش کنندگان تاریخ وقوع قیامت است، می خواستند بفهمند آیا قیامت نزدیک است یا دور، و رسول خدا (ص)
را دستور می دهد که در پاسخ ایشان بگوید: من از آن اطلاعی ندارم، و نه تنها من اطلاع ندارم بلکه جز خدا احدی
اطلاع ندارد، و این جواب تنها جوابی است که در همه جای قرآن در مواردی که از تاریخ قیامت سؤال شده به کار رفته
است.

و قوله: «وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» زيادة في الإبهام و ليعلموا أن النبي ص مثل غيره في
عدم العلم بها و ليس من الستر الذي أسره إليه و ستره من الناس.

" وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا" - چه می دانی، ای بسا که تاریخ آن خیلی نزدیک باشد. این جمله ابهام در مساله
را بیشتر می کند، تا بهتر بفهماند که رسول خدا (ص) نیز در این مساله مانند سایر مردم است، و قیامت از آن اسراری
نیست که خدا به وی گفته، و از مردم پنهان کرده باشد.



قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» لعن الكفار إبعادهم من الرحمة، و الإعداد التهيئة، و السعير النار التي أشعلت فالتهمت، و الباقي ظاهر.

"إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا" لعن كفار به معنای دور کردن آنان از رحمت است. و کلمه "اعد" از اعداد است، که به معنای تهیه دیدن است. و کلمه "سعیر" به معنای آتش شعله‌ور است، و بقیه الفاظ آیه روشن است.

قوله تعالى: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» الفرق بين الولي و النصير أن الولي يلي بنفسه تمام الأمر و المولى عليه بمعزل، و النصير يعين المنصور على بعض الأمر و هو إتمامه فالولي يتولى الأمر كله و النصير يتصدى بعضه، و الباقي ظاهر.

"خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا" فرق بين "ولي" و "نصير" این است که: ولی هر کس عبارت است از کسی که تمامی کارهای او را انجام دهد، و آن کس خودش به کلی کنار باشد. ولی کلمه نصیر به معنای آن کسی است که در کارهای وی او را کمک کند، و گوشه‌ای از کارهای او را بعهده گیرد، و در کاری که انجام می‌شود هم صاحب کار دخالت داشته باشد، و هم نصیر او. بنا بر این ولی عبارت است از کسی که همه کارهای "مولى عليه" خود را انجام می‌دهد، اما نصیر قسمتی از آن را. بقیه الفاظ آیه روشن است.

قوله تعالى: «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولًا» تقلب وجوههم في النار تحولها لحال بعد حال فتصفر و تسود و تكون كالحة أو انتقالها من جهة إلى جهة لتكون أبلغ في مس العذاب كما يفعل باللحم المشوي.

[وصف حال کافران در عذاب قیامت و عذر آوردنشان به اینکه ما بزرگان خود را پیروی کردیم و گمراه شدیم] "يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولًا" تقلب وجوه در آتش، به معنای زیر و رو شدن، و حال به حال گشتن است، لحظه‌ای زرد، سپس سیاه و در آخر کباب می‌شوند، و ممکن است مراد از آن جابجا کردن کفار در آتش باشد، چون جابجا کردن، در بهتر سوختن مؤثر است، هم چنان که کباب را روی آتش جابجا می‌کنند تا زودتر برشته شود.

و قولهم: «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولًا» کلام منهم على وجه التحسر و التمني.

جمله "يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولًا" سخنی است که کفار از باب حسرت و ندامت می‌زنند، و آرزو می‌کنند: ای کاش خدا و رسول را اطاعت می‌کردند.

قوله تعالى: «وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» السادة جمع سيد و هو- على ما في المجمع،- المالك المعظم الذي يملك تدبير السواد الأعظم و هو الجمع الأكثر،

"وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا" کلمه "سادة" جمع سيد (آقا) است، و کلمه "سيد" به طوری که صاحب مجمع البيان گفته: به معنای مالک بزرگی است که تدبیر امور شهر و "سواد اعظم"، یعنی جمعیت بسیاری را عهده دار باشد،

و الكبراء جمع كبير و لعل المراد به الكبير سنا فالعامة تطيع و تقلد أحد رجلين إما سيد القوم و إما أسنهم.

و کلمه "کبراء" جمع کبیر است، و شاید مراد از آن بزرگسالان باشد که معمولاً عامه مردم از آنان تقلید می‌کنند، چون مردم همانطور که بزرگ قوم را اطاعت می‌کنند، بزرگسالان را نیز پیروی می‌نمایند.^۱

قوله تعالى: «رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا» الضعفان المثلان " رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا" کلمه "ضعفان" به معنای مثلان (دو مانند) است،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۷

و إنما سألوا لهم ضعفي العذاب لأنهم ضلوا في أنفسهم و أضلوا غيرهم، و لذلك أيضا سألوا لهم اللعن الكبير.

و اگر عامه مردم از خدا در خواست کرده‌اند که بزرگانشان را دو برابر عذاب کند، برای این است که بزرگان قوم هم خودشان گمراه بودند، و هم دیگران را گمراه کردند، و به همین جهت در خواست می‌کنند که ایشان را به لعنتی بزرگ لعنت کند.

قوله تعالى: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا» نهی عن أن يكونوا كبعض بني إسرائيل فيعاملوا نبیهم بمثل ما عامل به بنو إسرائيل من الإيذاء و ليس المراد مطلق الإيذاء بقول أو فعل و إن كان منهيًا عنه بل قوله: «فَبَرَّاهُ اللَّهُ» يشهد بأنه كان إيذاء من قبيل التهمة و الافتراء المحوج في رفعه إلى التبرئة و التنزيه.

" يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا" در این آیه مؤمنین را نهی می‌فرماید از اینکه مانند بعضی از بنی اسرائیل باشند، و با پیغمبرشان عملی انجام دهند که آنان انجام دادند، یعنی پیغمبرشان را اذیت کنند. و مراد از این اذیت مطلق آزارهای زبانی، و یا عملی نیست، گرچه مطلق آزار پیامبران حرام و مورد نهی است، ولی در خصوص آیه به قرینه جمله "فَبَرَّاهُ اللَّهُ" خدا تبرئه‌اش کرد" مراد آزار از ناحیه تهمت و افتراء است، چون این اذیت است که رفع آن محتاج به تبرئه خدایی است.

و لعل السكوت عن ذكر ما آذوا به موسى ع يؤيد ما ورد في الحديث أنهم قالوا: ليس لموسى ما للرجال فبراه الله من قولهم و سيوافيك.

و شاید علت اینکه از بیان آزار بنی اسرائیل نسبت به موسی (ع) سکوت کرد، و نفرموده که آزارشان چه بوده، مضمون آن حدیث را تایید کند، که فرمود: بنی اسرائیل این تهمت را به موسی زدند، که وی آنچه مردان دارند ندارد، و خدا هم موسی را از این تهمت تبرئه کرد، و به زودی حدیث مزبور از نظر خواننده عزیز خواهد گذشت.

و أوجه ما قيل في إيذائهم النبي ص أنه إشارة إلى قصة زيد و زينب،

و اما در خصوص رسول گرامی اسلام، و اینکه تهمتی که به وی زدند چه بوده؟ بهترین وجهی که ذکر کرده‌اند این است که آیه شریفه اشاره است به تهمتهایی که به آن جناب در خصوص داستان زید و زینب زدند،

و إن يكن كذلك فمن إيدائه ص ما في كثير من روايات القصة من سردها على نحو لا يناسب ساحة قدسه.

و بعید نیست که چنین باشد، چون در روایات بسیاری که در این قصه وارد شده، مطالبی است که با قداست ساحت رسول خدا (ص) مناسبت ندارند.

و قوله: «وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا» أي ذا جاه و منزلة و الجملة مضافا إلى اشتمالها على التبرئة إجمالا تعلل تبرئته تعالى له و للآية و ما بعدها نوع اتصال بالآيات الناهية عن إيذاء النبي ص.

"وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا" - یعنی او نزد خدا صاحب جاه و آبرو، و مقام و منزلت بود، و این جمله علاوه بر اینکه به طور اجمال مشتمل بر تبرئه موسی است، تبرئه را نیز تعلیل می کند، و بیان می نماید که چرا خدا او را تبرئه کرده، و این آیه و آیه بعدش نوعی اتصال به آیه قبل دارد، که از ایذای پیغمبر نهی می کرد.

قوله تعالى: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»، السديد من السداد و هو الإصابة و الرشاد فالسديد من القول ما يجتمع فيه مطابقة الواقع و عدم كونه لغوا أو ذا فائدة غير مشروعة كالنميمة و غير ذلك فعلى المؤمن أن يختبر صدق ما يتكلم به و أن لا يكون لغوا أو يفسد به إصلاح.

"يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا" کلمه "سديد" از ماده "سداد" است، که به معنای اصابت رأی، و داشتن رشاد است، و بنا بر این، قول سديد، عبارت است از کلامی که هم مطابق با واقع باشد، و هم لغو نباشد، و یا اگر فایده دارد، فایده اش چون سخن چینی و امثال آن، غیر مشروع نباشد. پس بر مؤمن لازم است که به راستی آنچه می گوید مطمئن باشد، و نیز گفتار خود را بیازماید، که لغو و یا مایه افساد نباشد.

قوله تعالى: «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» رتب على ملازمة القول السديد إصلاح الأعمال و مغفرة الذنوب و ذلك أن النفس إذا لازمت القول السديد انقطعت عن كذب القول و لغو الحديث و الكلام الذي يترتب عليه فساد، و برسوخ هذه الصفة فيها تنقطع طبعاً عن الفحشاء و المنكر و اللغو في الفعل و عند ذلك يصلح أعمال الإنسان فيندم بالطبع على ما ضيعه من عمره في موبقات الذنوب إن كان قد ابتلي بشيء من ذلك و كفى بالندم توبة.

[توضیحی در باره اینکه صلاح اعمال و غفران ذنوب را نتیجه و فرع بر "قول سديد" آورد]

"يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا" اصلاح اعمال "و" مغفرت ذنوب" را نتیجه قول سديد دانسته، و فرموده: قول سديد بگويد، تا اعمالتان صالح گردد، و گناهاتتان آمرزيده شود، و این بدان جهت است که وقتی نفس آدمی عادت کرد به راستی، و به قول سديد، و به هیچ وجه آن را ترك نکرد، ديگر دروغ از او سر نمی زند، و سخن لغو، و یا سخنی که فساد از آن برخيزد از او شنیده نمی شود، و وقتی این صفت در نفس رسوخ يافت، بالطبع از فحشاء و منکر، و سخن لغو دور گشته، در چنین وقتی اعمال انسان صالح می شود، و بالطبع از عمری که در گناهان مهلك صرف کرده، دریغ می خورد، و از کرده ها پشیمان می گردد، و همین پشیمانی توبه است.



المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۸

و يحفظه الله فيما بقي من عمره عن اقتحام المهلكات و إن رام شيئاً من صغائر الذنوب غفر الله له فقد قال الله تعالى: «إِنَّ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»: النساء: ۳۱ فملازمة القول السديد تسوق الإنسان إلى صلاح الأعمال و مغفرة الذنوب بإذن الله.

و وقتی توبه کرد، و خدا هم در ما بقی عمر از ارتکاب گناهان مهلك محافظتش فرمود، دیگر گناهان کوچک خیلی خطری نیست، چون خود خدا وعده داده که اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، ما صغیره‌هایتان را می‌آمرزیم؛ "إِنَّ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ"^۱ و در نتیجه ملازمت قول سدید انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده، و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می‌شود.

و قوله: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» وعد جميل على الإتيان بجميع الأعمال الصالحة و الاجتناب عن جميع المناهي بترتيب الفوز العظيم على طاعة الله و رسوله.

"وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا" - این جمله وعده‌ای است جمیل به کسانی که همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب کنند، چون فوز عظیم را مترتب بر طاعت خدا و رسول کرده.

و بذلك تختتم السورة في معناها في الحقيقة لأن طاعة الله و رسوله هي الكلمة الجامعة بين جميع الأحكام السابقة، من واجبات و محرمات و الآيات التاليتان كالمتمم لمعنى هذه الآية.

با این آیه، سوره احزاب در حقیقت تمام شده است، چون مساله اطاعت خدا و رسول، کلام جامعی است که همه احکام سابق از واجبات و محرمات را شامل می‌شود، و دو آیه بعدی به منزله متمم برای آیه مورد بحث است.

قوله تعالى: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» - إلى قوله - «عَفُورًا رَحِيمًا» الأمانة - أيا ما كانت - شيء يودع عند الغير ليحفظ عليه ثم يرده إلى من أودعه، فهذه الأمانة المذكورة في الآية شيء أئتمن الله الإنسان عليه ليحفظ على سلامته و استقامته ثم يرده إليه سبحانه كما أودعه.

"إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ... عَفُورًا رَحِيمًا" امانت - هر چه باشد - به معنای چیزی است که نزد غیر ودیعه بسپارند، تا او آن را برای سپارنده حفظ کند، و سپس به وی برگرداند، و در آیه مورد بحث امانت عبارت است از چیزی که خدای تعالی آن را به انسان به ودیعه سپرده، تا انسان آن را برای خدا حفظ کند، و سالم و مستقیم نگه بدارد، و سپس به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند.



و استفاد من قوله: «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ» إِنْخ، أنه أمر يترتب على حمله النفاق و الشرك و الإيمان، فينقسم حاملوه باختلاف كيفية حملهم إلى منافق و مشرك و مؤمن.

[احتمالات مختلف در باره مراد از امانتی که آسمانها و زمین و کوهها از پذیرفتن آن سرباز زدند و انسان آن را پذیرفت و منشا انقسام او به مؤمن، مشرك و منافق شد]

و اما اینکه این امانت چیست؟ از جمله "لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ ... " بر می آید که امانت مذکور چیزی است که نفاق و شرك و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب می شود، در نتیجه حاملین آن امانت به سه طائفه تقسیم می شوند، چون کیفیت حمل آنان مختلف است.

فهو لا محالة أمر مرتبط بالدين الحق الذي يحصل بالتلبس به و عدم التلبس به النفاق و الشرك و الإيمان.

از این جا می فهمیم که ناگزیر امانت مذکور امری است مربوط به دین حق، که دارنده آن متصف به ایمان، و فاقد آن متصف به شرك، و آن کس که ادعای آن را می کند، ولی در واقع فاقد آن است، متصف به نفاق می شود.

فهل هو الاعتقاد الحق و الشهادة على توحده تعالى أو مجموع الاعتقاد و العمل بمعنى أخذ الدين الحق بتفاصيله مع الغض عن العمل به، أو التلبس بالعمل به أو الكمال الحاصل للإنسان من جهة التلبس بواحد من هذه الأمور.

حال آیا این امر عبارت است از اعتقاد حق، و شهادت بر توحید خدا، و یا مجموع عقاید و اعمال؟ و به عبارت دیگر، امر مزبور عبارت است از صرف اعتقاد به همه عقاید دین حق، با قطع نظر از عمل به لوازم آن؟ و یا اینکه عبارت از داشتن آن عقاید به ضمیمه عمل به آن، و یا آنکه هیچ یک از این احتمالها نیست بلکه عبارت است از آن کمالی که از ناحیه داشتن یکی از آن امور برای انسان حاصل می شود.

و ليست هي الأول أعني التوحيد فإن السماوات و الأرض و غيرهما من شيء توحده تعالى و تسبح بحمده، و قد قال تعالى: «و إن من شيء إلا يسبح بحمده»؛: إسرء: ٤٤ و الآية تصرح بإبائها عنه.

از این احتمالها احتمال اولی که توحید است ممکن نیست منظور باشد، برای اینکه آیه شریفه می فرماید آسمان و زمین و کوهها از حمل آن امانت مضایقه کردند، و حال آنکه به حکم صریح قرآن آسمانها و زمین و کوهها و تمامی موجودات، خدا را یگانه دانسته، و به حمد او تسبیح می گویند، هم چنان که فرموده: "و إن من شيء إلا يسبح بحمده" و در آیه مورد بحث می فرماید آسمانها و زمین از پذیرفتن آن امانت سرباز زدند، پس معلوم می شود امانت مذکور توحید خدا نیست.

١. و هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدا را به حمد او تسبیح می گوید. سوره اسری، آیه ٤٤.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۴۹

و لیست هی الثانی أعنی الدین الحق بتفصیله فإن الآیة تصرح بحمل الإنسان کائنا من کان من مؤمن و غیره له و من البین أن أكثر من لا یؤمن لا یحمله و لا علم له به،

و اما احتمال دوم که بگوییم مراد از امانت پذیرش دین حق به طور تفصیل است، نیز صحیح نیست، برای اینکه آیه شریفه می‌فرماید انسانها به طور مطلق، یعنی چه خوششان و چه بدشان آن را حمل کردند، و پذیرفتند، و معلوم است که بیشتر انسانها در هر دوره‌ای از ایمان به دین حق امتناع ورزیدند، و کسی که ایمان به آن نداشته باشد حمل آن را هم نکرده، و اصلاً اطلاعی از آن ندارد.

و بهذا یظهر أنها لیست بالثالث و هو التلبس بالعمل بالدین الحق تفصیلاً.

با این بیان روشن می‌شود که احتمال سوم هم نمی‌تواند منظور از امانت باشد، چون احتمال سوم این بود به طور مفصل در عمل متلبس به دین حق باشد و معلوم است که تمامی انسانها این طور دین دار نبوده و نیستند.

و لیست هی الکمال الحاصل له بالتلبس بالتوحید فإن السماوات و الأرض و غیرهما ناطقة بالتوحید فعلاً متلبسة به.

احتمال چهارم هم نمی‌تواند مراد از امانت باشد، برای اینکه آسمانها و زمین و سایر موجودات با اعتراف به توحید خدا، و اتصافشان به این اعتراف کمال مزبور را دارند، و آیه شریفه می‌فرماید آسمانها و زمین این امانت را نپذیرفتند.

و لیست هی الکمال الحاصل من أخذ دین الحق و العلم به إذ لا یترتب علی نفس الاعتقاد الحق و العلم بالتکالیف الدینیة نفاق و لا شرک و لا ایمان و لا یتعقب سعادة و لا شقاء و إنما یترتب الأثر علی الالتزام بالاعتقاد الحق و التلبس بالعمل.

و اما این احتمال که مراد از آن امانت تلبس و اتصاف به کمالی باشد که از ناحیه اعتقاد به حقانیت همه عقاید، و علم به دین حق حاصل می‌شود، نیز صحیح نیست، چون همانطور که گفتیم امانت مذکور چیزی است که هم نفاق مترتب بر آن می‌شود، و هم شرک، و هم ایمان، و این سه بر صرف اعتقاد به حقانیت تکالیف اعتقادی و عملی دین مترتب نمی‌شود، و صرف این اعتقاد نه سعادت می‌آورد، و نه شقاوتی، آنچه سعادت و شقاوت می‌آورد، التزام به این عقاید، و تلبس در عمل به آن تکالیف است، نه صرف عقیده به حقانیت آنها.

فبقي أنها الکمال الحاصل له من جهة التلبس بالاعتقاد و العمل الصالح و سلوك سبیل الکمال بالارتقاء من حضيض المادة إلى أوج الإخلاص الذي هو أن یخلصه الله لنفسه

[بیان اینکه مراد از این امانت ولایت الهی و کمال در اعتقاد و عمل حق است و مقصود از حمل انسان دارا بودن صلاحیت و استعداد می‌باشد]

ناگزیر از بین همه احتمالات باقی می‌ماند احتمال ششم، و آن این است که مراد از امانت مزبور کمالی باشد که از ناحیه تلبس و داشتن اعتقادات حق، و نیز تلبس به اعمال صالح، و سلوك طریقه کمال حاصل شود به اینکه از حضيض ماده به اوج اخلاص ارتقاء پیدا کند و خداوند انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند، این است آن احتمالی که می‌تواند مراد از امانت باشد،



فلا یشارکه فیہ غیره فیتولی هو سبحانه تدبیر أمره و هو الولاية الإلهية.

چون در این کمال هیچ موجودی نه آسمان، و نه زمین، و نه غیر آن دو، شریک انسان نیست. از سویی دیگر چنین کسی تنها خدا متولی امور اوست، و جز ولایت الهی هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد، چون خدا او را برای خود خالص کرده.

فالمراد بالأمانة الولاية الإلهية و بعرضها علی هذه الأشياء اعتبارها مقيسة إليها و المراد بحملها و الإباء عنه وجود استعدادها و صلاحية التلبس بها و عدمه،

پس مراد از امانت عبارت شد از ولایت الهی، و مراد از عرضه داشتن این ولایت آسمانها و زمین، و سایر موجودات مقایسه این ولایت با وضع آنهاست. و معنای آیه این است که: اگر ولایت الهی را با وضع آسمانها و زمین مقایسه کنی، خواهی دید که اینها تاب حمل آن را ندارند و تنها انسان می‌تواند حامل آن باشد، و معنای امتناع آسمانها و زمین، و پذیرفتن و حمل آن به وسیله انسان این است که در انسان استعداد و صلاحیت تلبس آن هست، ولی در آسمانها و زمین نیست.

و هذا المعنى هو القابل لأن ينطبق على الآية فالسماوات و الأرض و الجبال على ما فيها من العظمة و الشدة و القوة فاقدة لاستعداد حصولها فيها و هو المراد بإبائهن عن حملها و إشفاقهن منها.

این است آن معنایی که می‌توان آیه را بر آن منطبق کرد، و گفت آسمانها و زمین و کوهها با اینکه از نظر حجم بسیار بزرگ، و از نظر سنگینی بسیار ثقیل و از نظر نیرو بسیار نیرومند هستند، لیکن با این حال استعداد آن را ندارند که حامل ولایت الهی شوند، و مراد از امتناعشان از حمل این امانت، و اشفاقشان از آن، همین نداشتن استعداد است.

لكن الإنسان الظلوم الجهول لم ياب و لم يشفق من ثقلها و عظم خطرها فحملها على ما بها من الثقل و عظم الخطر فتعقب ذلك أن انقسم الإنسان من جهة حفظ الأمانة و عدمه بالخيانة إلى منافق و مشرك و مؤمن بخلاف السماوات و الأرض و الجبال فما منها إلا مؤمن مطيع.

و لیکن انسان ظلوم و جهول نه از حمل آن امتناع ورزید، و نه از سنگینی آن و خطر عظیمش اشفاق کرد و به هراس افتاد، بلکه با همه سنگینی و خطرناکی‌اش قبولش کرد، و این سبب شد که انسان که یک حقیقت و نوع است، به سه قسم منافق و مشرک و مؤمن منقسم شود، و آسمان و زمین و کوهها دارای این سه قسم نباشند، بلکه همه مطیع و مؤمن باشند.

فإن قلت: ما بال الحكيم العليم حمل على هذا المخلوق الظلوم الجهول حملا لا يتحملة لثقله و عظم خطره السماوات و الأرض و الجبال على عظمتها و شدتها و قوتها و هو يعلم أنه أضعف من أن يطيق حملة

[پاسخ به این پرسش که چرا خدای حکیم و علیم چنین بار سنگینی را بر انسان ظلوم و جهول بار کرد]

در اینجا ممکن است بپرسی که: خدا با اینکه حکیم و علیم است، چرا چنین بار سنگینی را که حملش از قدرت آسمانها و زمین بیرون است بر انسان ظلوم و جهول حمل کرد؟ با اینکه می‌دانست انسان نیز تاب تحمل آن را ندارد،



و إنما حملة على قبولها ظلمه و جهله و أجرأه عليه غروره و غفلته عن عواقب الأمور فما تحميلة الأمانة باستدعائه لها ظلما و جهلا إلا كتقليد مجنون ولاية عامة يأبى قبولها العقلاء و يشفقون منها يستدعيها المجنون لفساد عقله و عدم استقامة فكره.

و قبول كردنش به خاطر ظلوم و جهول بودنش بوده، و این دو خصوصیت او را مغرور و غافل ساخته، و به او مهلت نداده که به عواقب این کار بیندیشد، و این در حقیقت مثل این می ماند که سرپرستی و ولایت بر مردم يك کشور را به دیوانه‌ای واگذار کنیم، خود دیوانه هیچ حرفی ندارد، اما حرف نداشتنش برای این است که دیوانه است، و گر نه، عقلا این کار را نمی پسندند، و در باره دیوانه دچار اشفاق و دلسوزی می شوند.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۵۰

قلت: الظلم و الجهل في الإنسان و إن كانا بوجه ملاك اللوم و العتاب فهما بعينهما مصحح حملة الأمانة و الولاية الإلهية فإن الظلم و الجهل إنما يتصف بهما من كان من شأنه الاتصاف بالعدل و العلم فالجبال مثلا لا تتصف بالظلم و الجهل فلا يقال: جبل ظالم أو جاهل لعدم صحة اتصافه بالعدل و العلم و كذلك السماوات و الأرض لا يحمل عليها الظلم و الجهل لعدم صحة اتصافها بالعدل و العلم بخلاف الإنسان.

در پاسخ می گوئیم: ظلوم و جهول بودن انسان، هر چند که به وجهی عیب و ملاک ملامت و عتاب، و خرده گیری است، و لیکن، عین همین ظلم و جهل انسان مصحح حمل امانت و ولایت الهی است، برای اینکه کسی متصف به ظلم و جهل می شود که شانش این است که متصف به عدل و علم باشد، و گر نه چرا به کوه ظالم و جاهل نمی گویند، چون متصف به عدالت و علم نمی شود، و همچنین آسمانها و زمین جهل و ظلم را حمل نمی کنند، به خاطر اینکه متصف به عدل و علم نمی شوند، به خلاف انسان که به خاطر اینکه شان و استعداد علم و عدالت را دارد، ظلوم و جهول نیز هست.

و الأمانة المذكورة في الآية و هي الولاية الإلهية و كمال صفة العبودية إنما تتحصل بالعلم بالله و العمل الصالح الذي هو العدل و إنما يتصف بهذين الوصفين أعني العلم و العدل الموضوع القابل للجهل و الظلم فكون الإنسان في حد نفسه و بحسب طبعه ظلوما جهولا هو المصحح لحمل الأمانة الإلهية فافهم ذلك.

و امانت مذکور در آیه که گفتیم عبارت است از ولایت الهی، و کمال صفت عبودیت، وقتی حاصل می شود که حامل آن، علم و ایمان به خدا داشته، و نیز عمل صالح را که عبارت دیگر عدالت است، داشته باشد، و کسی که متصف به این دو صفت بشود، یعنی ممکن باشد که به او بگوئیم عالم و عادل، قهرا ممکن هم هست گفته شود، جاهل و ظالم، و چون علم و عدالت انسان موهبتی است که خدا به او داده، و اما خود او فی حد نفسه جاهل و ظالم است، پس همین اتصاف ذاتی اش به ظلم و جهل، مجوز این شده که امانت الهی را حمل کند، و در حقیقت گفته شود: انسان بار این امانت را به دوش کشید، چون ظلوم و جهول بود- دقت بفرمایید.



فمعنى الآيتين يناظر بوجه معنى قوله تعالى: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»: التين: ٦.

و بنا بر این معنای دو آیه شریفه به وجهی نظیر معنای آیه "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ" است، چون آیه اولی مورد بحث نظیر آیه اولی از این سه آیه است، و آیه دومی مورد بحث نظیر دو آیه دوم و سوم از آیات سوره التین است.

فقوله تعالى: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» أي الولاية الإلهية و الاستكمال بحقائق الدين الحق علما و عملا و عرضها هو اعتبارها مقيسة إلى هذه الأشياء.

پس جمله "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ" معنایش این است که: ما ولایت الهی و استكمال به حقایق دین حق را، چه علم به آن حقایق، و چه عمل بدانها را، بر آسمانها و زمین عرضه کردیم، و معنای عرضه کردن آن، این است که ما یک یک موجودات را با آن سنجیدیم، و قیاس کردیم، هیچ یک استعداد پذیرفتن آن را نداشتند، به جز انسان.

و قوله: «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» أي هذه المخلوقات العظيمة التي خلقها أعظم من خلق الإنسان كما قال: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»: المؤمن: ٥٧ و قوله: «فَأَبِينَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا» إياؤها عن حملها و إشفاقها منها عدم اشتغالها على صلاحية التلبس و تجافيتها عن قبولها و في التعبير بالحمل إيماء إلى أنها ثقيلة ثقلا لا يحتملها السماوات و الأرض و الجبال.

"عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ" - یعنی این موجودات بسیار بزرگ، با اینکه از نظر خلقت بسیار بزرگتر از انسانند، استعداد پذیرفتن آن را نداشتند، همانطور که خداوند می فرماید "لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ" "فابین" ان یحملنها و اشفقن منها" پس امتناع کردند از اینکه آن را حمل کنند، و از حمل آن اشفاق و اظهار ناراحتی کردند، چون مشتمل بر صلاحیت تلبس به آن نبودند و اگر از قبول آن تعبیر به حمل کرد، برای اشاره به این نکته است که امانت مذکور آن قدر سنگین است که آسمانها و زمین و کوهها با همه بزرگی شان قادر به پذیرفتن آن نیستند.

و قوله: «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» أي اشتمل على صلاحيتها و التهيؤ للتلبس بها على ضعفه و صغر حجمه «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» أي ظالما لنفسه جاهلا بما تعقبه هذه الأمانة لو خانها من وخيم العاقبة و الهلاك الدائم.

"وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ" - یعنی انسان با همه کوچکی جسمش صلاحیت و آمادگی پذیرفتن آن را داشت، و آن را پذیرفت، "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا"، یعنی چون او ستمگر به نفس خویش، و جاهل به آثار و عواقب وخیم این امانت است، او نمی داند که اگر به این امانت خیانت کند عاقبت وخیمی به دنبال دارد، و آن هلاکت دایمی اوست.

و بمعنی أدق لكون الإنسان خاليا بحسب نفسه عن العدل و العلم قابلا

و به معنایی دقیق تر چون که: انسان به خودی خود فاقد علم و عدالت بود، ولی قابلیت آن را داشت

الميزان في تفسير القرآن، ج ١٦، ص: ٣٥١

للتلبس بما يفاض عليه من ذلك و الارتقاء من حضيض الظلم و الجهل إلى أوج العدل و العلم.

که خدا آن دو را به وی افاضه کند، و در نتیجه از حضيض ظلم و جهل به اوج عدالت و علم ارتقاء پیدا کند.





و الظلوم و الجهول وصفان من الظلم و الجهل معناهما من كان من شأنه الظلم و الجهل نظیر قولنا: فرس شמוש و دابة جموح و ماء طهور أي من شأنها ذلك كما قاله الرازي

و دو کلمه "ظلوم" و "جهول" دو وصف از ظلم و جهلند، و کسی را ظلوم و جهول گویند که ظلم و جهل در او امکان داشته باشد، هم چنان که به قول فخر رازی اسب چموش، و چارپای چموش، و آب طهور، اوصافی هستند، برای حیوانی که امکان چموشی، و آبی که امکان طهور بودن را داشته باشد، و به همین جهت به سنگ و کلوخ، چموش نمی گویند^۱.

أو معناهما المبالغة في الظلم و الجهل كما ذكر غيره، و المعنى مستقيم كيفما كانا.

ممکن هم هست- به قول بعضی دیگر- " دو کلمه مورد بحث به معنای مبالغه در ظلم و جهل را افاده کنند". و به هر حال چه معنای فخر رازی درست باشد، و چه غیر از او، معنای آیه مستقیم و معلوم است، (و خلاصه فرق بین این وجه و وجه قبلی این است که در وجه قبلی استعداد انسان را ملاک قرار می دادیم و در این وجه خالی بودن انسان از علم و عدالت را ملاک قرار دادیم، مترجم).

و قوله: «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ» اللام للغاية أي كانت عاقبة هذا الحمل أن يعذب الله المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات و ذلك أن الخائن للأمانة يتظاهر في الأغلب بالصلاح و الأمانة و هو النفاق و قليلا ما يتظاهر بالخيانة لها و لعل اعتبار هذا المعنى هو الموجب لتقديم المنافقين و المنافقات في الآية على المشركين و المشركات.

"لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ" - حرف "لام" در جمله "ليعذب" لام غایت است، که به آیه چنین معنا می دهد: عاقبت این حمل این است که خدا منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات را عذاب کند، چون کسانی که به این امانت خیانت می کنند غالبا اظهار صلاح و امانت می کنند، و این همان نفاق است، آری کمتر یافت می شوند که به خیانت خود تظاهر کنند، و ای بسا اعتبار همین معنا باعث شده که قبل از مشرکین و مشرکات منافقین و منافقات را ذکر کند.

و قوله: «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» عطف على «لِيُعَذِّبَ» أي و كان عاقبة ذلك أن يتوب الله على المؤمنين و المؤمنات، و التوبة من الله هي رجوعه إلى عبده بالرحمة

"وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً" - این جمله عطف است بر جمله "يعذب" در نتیجه معنایش این است که عاقبت این حمل، علاوه بر عذاب منافقین و منافقات، این شد که خدا بر مؤمنین و مؤمنات توبه کند، و توبه خدا رجوع و بازگشت او به بندگان خود به رحمت است،

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۳۶.



فيرجع إلى الإنسان إذا أمن به و لم يخن بالرحمة و يتولى أمره و هو ولي المؤمنين فيهديه إليه بالستر على ظلمه و جهله و تحليته بالعلم النافع و العمل الصالح لأنه غفور رحيم.

پس وقتی انسان‌ها به وی ایمان بیاورند، و خیانت نکنند، خداوند به رحمت خود به آنان بر می‌گردد، و متولی امورشان می‌شود، که او ولی مؤمنین است، پس ایشان را به سوی خود هدایت نموده و ظلم‌شان و جهل‌شان را می‌پوشاند، و به جای ظلم و جهل آنان را به زیور علم نافع و عمل صالح می‌آراید، که او آمرزنده و رحیم است.

فإن قلت: ما هو المانع من جعل الأمانة بمعنى التكليف و هو الدين الحق و كون الحمل بمعنى الاستعداد و الصلاحية و الإباء هو فقدة و العرض هو اعتبار القياس فيجري فيه حينئذ جميع ما تقدم في بيان الانطباق على الآية.

ممکن است کسی بگوید: چرا امانت را به معنای تکلیف که همان دین حق باشد نگیریم؟ و کلمه حمل را به معنای استعداد و صلاحیت تکلیف معنا نکنیم، و کلمه "اباء- امتناع" را به معنای نداشتن آن استعداد، و کلمه "عرض" را به معنای مقایسه آسمانها و زمین و جبال با آن تکلیف نگیریم؟ و چه مانعی دارد آیه را این طور معنا کنیم، با اینکه اگر این طور هم معنا کنیم همه مطالبی که در بیان آیه گفته شد با این معنا نیز منطبق است؟

قلت: نعم لكن التكليف إنما هو مطلوب لكونه مقدمة لحصول الولاية الإلهية و تحقق صفة العبودية الكاملة فهي المعروضة بالحقيقة و المطلوبة لنفسها.

در جواب می‌گوییم: بله، ممکن است، و لیکن اشکالی که هست، این است که تکلیف مقدمه رسیدن به ولایت الهی و رسیدن به صفت کمال بندگی است پس آنچه در حقیقت عرضه شده و مورد نظر است ولایت الهی و کمال بندگی است، نه این که مقدمه برای مطلوب باشد.

و الالتفات في قوله: «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ» من التكلم إلى الغيبة و الإتيان باسم الجلالة للدلالة على أن عواقب الأمور إلى الله سبحانه لأنه الله.

نکته‌ای که در این آیه به کار رفته، التفاتی است که در جمله "لِيُعَذِّبَ اللَّهُ" به کار رفته، چون اول آیه خدای تعالی متکلم حساب شده، و فرموده: ما امانت را عرضه کردیم، و در این جمله خود را غایب حساب کرده، و فرموده: تا آنکه خدا عذاب کند، و این التفات برای این است که دلالت کند بر اینکه عواقب امور به سوی خدای سبحان است، چون خدای سبحان "الله" است.

و وضع الظاهر موضع المضمرة في قوله: «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» للإشعار بكمال العناية في حقهم و الاهتمام بأمرهم.

نکته دیگر اینکه در جمله "وَيَتُوبَ اللَّهُ" ممکن بود ضمیر به جای اسم ظاهر به کار رود، یعنی بفرماید: "و يتوب على المؤمنين و المؤمنات" ولی در این جمله برای بار دوم اسم جلاله را آورد، و این برای این است که اشعار کند بر اینکه خداوند در حق مؤمنین و مؤمنات کمال عنایت و اهتمام را دارد.

و لهم في تفسير الأمانة المذكورة في الآية أقوال مختلفة:

[أقوال مختلف مفسرين در تفسیر آیه: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ..." و مراد از امانت و عرض آن]

مفسرین در تفسیر امانت مذکور در آیه، اقوال مختلفی دارند.



فقيل: المراد بها التكليف الموجبة طاعتها دخول الجنة و معصيتها دخول النار و المراد بعرضها على السماوات و الأرض و الجبال اعتبارها بالنسبة إلى استعدادها

مثلا بعضی^۱ گفته‌اند: "مراد از آن تکلیف است، که اطاعت آن باعث می‌شود بنده خدا داخل بهشت شود، و مخالفتش باعث می‌شود داخل جهنم شود، و مراد از عرض تکلیف بر آسمانها و زمین و جبال، سنجیدن آن با استعداد آنهاست،

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۵۲

و إباؤهن عن حملها و إشفاقهن منها عدم استعدادهن لها، و حمل الإنسان لها استعدادها، و الكلام جار مجرى التمثيل.

و مراد از امتناع آسمانها و زمین و جبال، از حمل تکلیف، و اشفاقشان از آن، عبارت است از استعداد نداشتن برای پذیرفتن آن و مراد از حمل انسان آن تکلیف را، این است که وی استعداد آن را داشت، و تعبیر عرضه و حمل و امتناع، همه از باب تمثیل است."

و قيل: المراد بها العقل الذي هو ملاك التكليف و مناط الثواب و العقاب.

بعضی^۲ دیگر گفته‌اند: "مراد از امانت، عقلی است که ملاک تکلیف، مناط ثواب و عقاب است."

و قيل: هي قول لا إله إلا الله.

بعضی^۳ دیگر گفته‌اند: "مراد از آن قول "لا إله إلا الله" است."

و قيل: هي الأعضاء فالعين أمانة من الله يجب حفظها و عدم استعمالها إلا فيما يرضيه الله تعالى، و كذلك السمع و اليد و الرجل و الفرج و اللسان.

بعضی^۴ گفته‌اند: "مراد از آن اعضای بدن، از چشم، گوش، دست، پا، عورت و زبان است، که بر آدمی واجب است این امانتها را حفظ نموده و جز در مواردی که خدا راضی است به کار نگیرد."

و قيل: المراد بها أمانات الناس و الوفاء بالعهود.

بعضی^۵ دیگر گفته‌اند: "مراد از آن امانتهای مردم، و وفای به عهد ایشان است."

و قيل: المراد بها معرفة الله بما فيها و هذا أقرب الأقوال من الحق يرجع بتقريب ما إلى ما قدمنا.

و كذلك اختلف في معنى عرض الأمانة عليها على أقوال:

بعضی^۶ دیگر گفته‌اند: "مراد از آن معرفت خدا، و لوازم آن است، و این وجه از همه وجوه به حق نزدیکتر است، و برگشتش به همان وجهی است که ما ذکر کردیم." این اقوالی بود که در معنای امانت گفته بودند، و همچنین در معنای عرض امانت اقوال مختلفی دارند،

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۶۸.

۲. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۹۹.

۳. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۹۷.

۴. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۹۷.

۵. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۹۷.

۶. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۳.



منها: أن العرض بمعناه الحقيقي غير أن المراد بالسموات والأرض والجبال أهلها فعرضت على أهل السماء من الملائكة و بين لهم أن في خيانتها الإثم العظيم فأبوها و خافوا حملها و عرض على الإنسان فلم يمتنع.

یکی^۱ اینکه: عرض به معنای حقیقی کلمه است، جز اینکه مراد از آسمانها و زمین و جبال، اهل آسمان و زمین و جبال، و ملائکه ساکن در آنهاست. خداوند برای ملائکه بیان کرد که خیانت به این امانت گناه بزرگی است، و به همین جهت ملائکه از حمل آن امتناع ورزیدند، ولی به انسان عرضه شد و امتناع نورزید.

و منها: أنه بمعناه الحقيقي و ذلك أن الله لما خلق هذه الأجرام خلق فيها فهما و قال لها: إني فرضت فريضة و خلقت جنة لمن أطاعني فيها و ناراً لمن عصاني فيها فقلن: نحن مسخرات لما خلقتنا لا نحتمل فريضة و لا نبغي ثواباً و لا عقاباً و لما خلق آدم عرض عليه ذلك فاحتمله و كان ظلوماً لنفسه جهولاً بوخامة عاقبته.

یکی^۲ دیگر اینکه: عرضه امانت، به همان معنای حقیقی کلمه است به این بیان که خدا وقتی جرم آسمانها و زمین و کوهها را آفرید، فهمی هم در آنها قرار داد، و به آنها فرمود: من واجباتی واجب کرده‌ام، و برای هر کس که اطاعت کند بهشتی و برای هر کس که نافرمانیم کند آتشی خلق کرده‌ام، آسمانها و زمین و کوهها گفتند: ما حاضریم رام و مسخر باشیم برای آن غرضی که بدان غرض خلقمان نمودی، اما تاب تحمل واجبات را نداریم، نه آن ثواب را می‌خواهیم، و نه آن آتش را، و چون نوبت به خلقت بشر رسید، همین که عرضه به وی شد، قبول کرد، چون او ظلوم به نفس خود، و جهول به وخامت عاقبت کار بود.

و منها: أن المراد بالعرض المعارضة و المقابلة، و محصل الكلام أنا قابلنا بهذه الأمانة السماوات و الأرض و الجبال فكانت هذه أرحح و أثقل منها.

وجه^۳ سوم در معنای عرضه، این است که به معنای معارضة، و مقابله باشد، و حاصل کلام این باشد که ما مقابله کردیم بین این امانت و بین آسمانها و زمین و کوهها، و دیدیم که این امانت سنگین‌تر بود.

و منها أن الكلام جار مجرى الفرض و التقدير و المعنى: أنا لو قدرنا أن السماوات و الأرض و الجبال فهما، و عرضنا عليها هذه الأمانة لأبين حملها و أشفقن منها لكن الإنسان تحملها.

چهارم^۴ اینکه کلام در آیه شریفه جاری مجرای فرض باشد، و معنای آیه این باشد که: اگر ما فرض کنیم آسمانها و زمین و کوهها فهم و شعور داشته باشند، آن گاه امانت خود را به آنها عرضه بداریم، هر آینه از تحمل آن امتناع خواهند ورزید، و از اقدام به اینکار خواهند ترسید، و لیکن انسان به علت ظلوم و جهول بودن آن را تحمل کرد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۳.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۳.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۴.

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۴.

و بالمراجعة إلى ما قدمناه يظهر ما في كل من هذه الأقوال من جهات الضعف والوهن فلا تغفل. و لیکن اگر بار دیگر به توجیهی که ما برای آیه کردیم، مراجعه کنیم، خواهیم دید که هیچ یک از این وجوه خالی از جهات ضعف نیست، پس غفلت موزر.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۵۳

(بحث روایی)

بحث روایتی [روایات و اقوالی در باره مقصود از اذیت بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) در ذیل آیه: " لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى ..."]

في الكافي، بإسناده عن محمد بن سالم عن أبي جعفر ع في حديث قال: و لا يلعن الله مؤمنا قال الله عز و جل: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا- خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِليًا وَ لَا نَصِيرًا».

در کافی به سند خود از محمد بن سالم، از ابی جعفر (ع) روایت کرده، که در حدیثی فرمود: خدا هیچ مؤمنی را لعنت نمی کند، چون خودش فرموده: "إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِليًا وَ لَا نَصِيرًا"¹.

و في تفسیر القمی، بإسناده عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع: أن بني إسرائيل كانوا يقولون: ليس لموسى ما للرجال، و كان موسى إذا أراد الاغتسال ذهب إلى موضع لا يراه فيه أحد- فكان يوما يغتسل على شط نهر و قد وضع ثيابه على صخرة- فأمر الله الصخرة فتباعدت عنه حتى نظر بنو إسرائيل إليه- فعلموا أن ليس كما قالوا فأنزل الله «يا أيها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى» الآية.

و در تفسیر قمی به سند خود از ابی بصیر، از امام صادق (ع) روایت کرده، که فرمود: بنی اسرائیل می گفتند: آنچه مردان دارند موسی ندارد، و این تهمت از این نظر بهتر در دلها می نشست، که موسی همواره بدن خود را در محلی می شست که احدی او را نبیند، این بود تا آنکه روزی موسی کنار نهری جامه خود را کند، و روی سنگی گذاشت، و مشغول شستشو شد خداوند سنگ را فرمود: تا از موسی دور شود، و موسی مجبور شود به تعقیب آن برود و در نتیجه بنی اسرائیل همه عورت او را ببینند، و بدانند که آن سخن تهمت است، و همین طور هم شد، و فهمیدند آنچه می گفتند تهمت بوده، پس این آیه در این باره است که می فرماید: "يا أيها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى ..."².

و في المجمع،: و اختلفوا فيما أودى به موسى على أقوال:

و در مجمع البیان آمده که مفسرین در تفسیر این آیه و اینکه منظور از اذیت بنی اسرائیل چیست؟ اقوالی گفته اند:

أحدها: أن موسى و هارون صعدا الجبل فمات هارون - فقالت بنو إسرائيل: أنت قتلته

اول اینکه موسی و هارون به بالای کوه رفته بودند، و در همانجا هارون مرد، بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو او را کشته ای،

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶، س ۱۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۷.



فَأَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَحَمَلْتَهُ حَتَّى مَرَوْا بِهِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ - وَ تَكَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ بِمَوْتِهِ حَتَّى عَرَفُوا أَنَّهُ قَدْ مَاتَ - وَ بَرَأَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ عَنْ عَلِيٍّ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ -

خدا به ملائکه دستور داد، جنازه هارون را برداشته، به يك يك بنی اسرائیل نشان دهند، و بگویند که او به مرگ خود مرده است، و بدین وسیله موسی را تبرئه کرد (نقل از علی و ابن عباس).

و ثانیها: أَنْ مُوسَى كَانَ حَيًّا سَتِيرًا يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ - فَقَالُوا: مَا يَسْتَتِرُ مِنَّا إِلَّا لَعِيبٍ فِي جِلْدِهِ إِمَّا بَرَصٌ وَ أَمَّا أُدْرَةٌ - فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ - فَمَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ فَطَلَبَهُ مُوسَى فَرَأَاهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَرِيَانًا - كَأَحْسَنِ الرِّجَالِ خَلْقًا فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا. رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ مَرْفُوعًا.

دوم اینکه موسی مردی بسیار با حیا و پوشیده، و همواره شستشوی بدن خود را در نقطه‌ای انجام می‌داد که کسی او را نبیند، بنی اسرائیل به گمان افتادند، که لا بد عیبی نظیر پیسی و جذام در بدن او هست، که این قدر خود را از ما پنهان می‌دارد، ناگزیر روزی برای شستشو به نقطه خلوتی رفته بود، و جامه خود را روی سنگی نهاده مشغول آب تنی بود، که ناگهان دید سنگ جامه را برداشته می‌رود، موسی لخت و عریان سنگ را تعقیب کرد، و بنی اسرائیل همه دیدند که بدن او از هر بدنی دیگر بی عیب‌تر، و پاکیزه‌تر است، و خدا وی را از آنچه در باره‌اش می‌گفتند تبرئه کرد، (بدون سند نقل از ابی هریره) ^۱.

أَقُولُ: وَ رَوَى الرَّوَايَةَ الْأُولَى فِي الدَّرِ الْمَنْثُورِ، أَيْضًا عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ الثَّانِيَةَ أَيْضًا عَنْ أَنَسٍ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ.

مؤلف: روایت اولی را الدر المنثور هم از ابن مسعود، و روایت دومی را از انس، و ابن عباس نقل کرده ^۲.

وَ فِي الدَّرِ الْمَنْثُورِ، أَخْرَجَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ مَرْدُويه عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ قَالَ: مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا».

و در الدر المنثور است که ابن منذر، و ابن مردویه، از سهل بن سعد ساعدی، روایت کرده که گفت: هرگز نشد که رسول خدا (ص) نوبتی بر این منبر بنشیند، و آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا" را تلاوت نکند ^۳.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۵۴

أَقُولُ: وَ رَوَى مَا يَقْرَبُ مِنْهُ أَيْضًا عَنْ عَائِشَةَ وَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ وَ عُرْوَةَ.

مؤلف: قریب به این مضمون را از عایشه و ابی موسی اشعری و عروه نیز نقل کرده ^۴.

وَ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ: ثُمَّ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا - إِنَّهَا عَرَضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَةِ وَ الْأَرْضِ الْمَدْحُوعَةِ

و در نهج البلاغه فرموده: سپس اداء امانت است که هر کس اهل امانت نباشد، زیانکار و خائب است، چون مساله امانت آن قدر اهمیت دارد که خدا آن را بر آسمانهای مبنیه، و زمینهای گسترده،

^۱ . مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۲.

^۲ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۴ و ص ۲۲۳.

^۳ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۴.

^۴ . الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۴.



و الجبال ذات الطول المنصوبة فلا أطول و لا أعرض و لا أعلى و لا أعظم منها - و لو امتنع شيء بطول أو عرض أو قوة أو عز لأمتنع - و لكن أشفقن من العقوبة، و عقلن ما جهل من هو أضعف منهن - و هو الإنسان إنه كان ظلوما جهولا.

و کوه‌های بلند که دیگر بلندتر و بزرگتر از آنها نیست عرضه کرد، پس اگر بنا بود به ملاک داشتن طول و عرض و قوت و عزت چیزی از اشفاق امتناع بورزد کوه‌ها و آسمانها و زمین می‌ورزیدند و لیکن از عقوبت آن ترسیدند، و به عقل آنها رسید چیزی که به عقل انسان که ضعیف‌تر از آنهاست نرسید، چون انسان ظلوم و جهول بوده است.^۱

و في الكافي، بإسناده عن إسحاق بن عمار عن رجل عن أبي عبد الله ع: في قول الله عز و جل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» الآية، قال: هي ولاية أمير المؤمنين ع.

[دو روایت در باره امانتی که خدا عرضه کرد و توضیحی در باره اینکه مقصود از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) است]

و در کافی به سند خود از اسحاق بن عمار، از مردی، از امام صادق (ع) روایت کرده، که در ذیل کلام خدای عز و جل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...» فرموده: این امانت عبارت است از ولایت امیر مؤمنین (ع).^۲

أقول: المراد بولاية أمير المؤمنين ع ما كان هو أول فاتح لبابه من هذه الأمة و هو كون الإنسان، بحيث يتولى الله سبحانه أمره بمجاهدته فيه بإخلاص العبودية له دون الولاية بمعنى المحبة أو بمعنى الإمامة و إن كان ظاهر بعض الروايات ذلك بنوع من الجري و الانطباق.

مؤلف: منظور از ولایت امیر المؤمنین (ع)، آن ولایتی است که اولین نفر از این امت که بدان رسید امیر المؤمنین (ع) بود، و آن ولایت که اولین کسی که از امت اسلام فتح بابش را کرد علی (ع) بود، عبارت است از اینکه آدمی به جایی از تکامل برسد، که خدای سبحان عهده‌دار امور او شود، و این از راه مجاهده و عبادت خالصانه به دست می‌آید.

منظور از ولایت این است، نه ولایت به معنای محبت و یا امامت، هر چند که از ظاهر بعضی از روایات بر می‌آید که به معنای محبت و یا امامت است، ولی آن روایات خواسته‌اند تطبیق کلی بر مصداق کنند، و بگویند محبت علی، و نیز امامت او، هر دو از مصداق ولایت است.

^۱ . نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه ۱۹۹، ص ۳۱۷.

^۲ . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۲.